

پهلوی‌ها و سیاستِ کودتا

بهرام رحمانی



پهلوی‌ها و سیاستِ کودتا

رضا میرپنج و پسرش محمدرضا با کودتا به قدرت رسیدند
و اکنون نوه رضاخان هم در تلاش است با جنگ و کودتا به سلطنت برسد!

نویسنده: بهرام رحمانی

ناشر: کتابخانه ی گرایش مارکسی

تاریخ انتشار: اسفند ۱۴۰۴ – فوریه ۲۰۲۶

ایمیل آدرس تماس با نویسنده: bahram.rehmani@gmail.com

فهرست:

بخش اول: رضا خان چگونه به قدرت رسید؟

بخش دوم: محمدرضا پهلوی چگونه شاه ایران شد؟

بخش سوم: رضا پهلوی، در رویایی پادشاهی!

رضا خان چگونه به قدرت رسید؟

در زمانی که خیلی‌ها مدیحه‌گوی امنیت حاصل از حکومت نظامی قزاق‌ها بودند، فرخی یزدی می‌گفت:

با مشت و لگد معنی امنیت چیست	با نفی بلد ناجی این ملت کیست؟
با زور مگو به من که امنیت هست	با ناله زمن شنو که امنیت نیست
از یک‌طرفی مجلس ما شیک و قشنگ	از یک‌طرفی عرصه به ملیون تنگ
قانون حکومت نظامی و فشار	این است حکومت شتر گاو پلنگ

فرخی یزدی؛ شاعری که لبانش را با نخ و سوزن دوختند: با زور مگو به من که امنیت هست. سرانجام مهر ماه ۱۳۱۸، فرخی یزدی مدیر روزنامه توفان و نماینده سابق مجلس شورای ملی عصر رضاخان در زندان قصر به وسیله آمپول هوا که توسط پزشک احمدی به وی تزریق گردید به قتل رسید.

رضا میرپنج و پسرش محمد رضا با کودتا به قدرت رسیدند و اکنون نیز نوه رضا خان نیز، بر این تصور است که او هم شاید با حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران و یا کودتا به سلطنت برسد!

یکی از نقاط عطف تاریخ‌ساز ایران، انقلاب مشروطیت بود که با کودتای انگلیسی‌ها و نیروی قزاق به فرماندهی رضا خان، همه دستاوردهای این انقلاب را نابود کردند.

در زبان فارسی ضرب‌المثلی قدیمی داریم: «هرچه آید سال نو، گوئیم دریغ از پارسال.» این گفته نشان می‌دهد مردم در شرایطی بوده‌اند که روند اوضاع رو به وخامت بوده و امیدی به آینده بهتر نداشته‌اند و حسرت گذشته را می‌خوردند. همچنین نشان‌دهنده این است که این روحیه گذشته‌گرایی پدیده نویی نیست و در طول تاریخ در جامعه ما چنین گرایشی همواره بوده است که بر اساس آن ضرب‌المثل ساخته‌اند.

اکنون هم شاهدیم گرایش راست و شاه‌پرست به پرچمداری رضا پهلوی، فرزند محمدرضا پهلوی در تلاشند خیزش‌ها و انقلاب پیش روی مردم ایران را به انحراف بکشاند و آن را به جنگ و خونریزی و یا کودتا تبدیل کنند. رضا پهلوی و همکارانش به ویژه از دو سال به این سو، رسماً و علناً به نیروی نیابتی دولت نسل‌کش اسرائیل تبدیل شده‌اند و بر این تصورند در اثر حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران، او به تخت سلطنت خواهد نشست. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی که دهه‌هاست نیروهای نیابتی در منطقه از جمله لبنان، حزب‌الله را در مرزهای اسرائیل درست کرده، اکنون دولت اسرائیل نیز یک جریان نیابتی به نام شاه‌الهی‌ها بر علیه جمهوری اسلامی درست کرده است! در واقع هم جمهوری اسلامی از حزب‌الله لبنان و هم اسرائیل از شاه‌الهی‌ها به عنوان ابزار فشار علیه همدیگر بهره می‌گیرند.

به علاوه، اکنون گروه شاه‌پرستان جدید، به یک جریان پرخاشگر و تفرقه‌انداز و فاشیستی تبدیل شده‌اند که از هم اکنون طناب‌های دار خود را آماده کرده‌اند به محض این که به قدرت رسید آن‌ها را به گردن پنجاه و هفتی‌ها و «ملا، چپی، مجاهد» بیاندازند و هم‌چنان به سیاست‌های سرکوبگری حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی ادامه دهند. کشمکش این گروه با جمهوری اسلامی، نه بر سر آزادی‌های فردی و جمعی مردم و برابری و عدالت اجتماعی در ایران، بلکه دقیقاً بر سر احیای سلطنت و صرفاً تغییر حکومت از بالاست.

این جریان قدرت مالی، تبلیغی و حمایتی خود را از دولت اسرائیل و لابی‌ها و انجمن‌های یهودی در کشورهای مختلف غربی و رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته به دولت‌ها می‌گیرد. جریانی که در داخل ایران، اقلیتی طرفدار دارد اما در خارج با همین لابی‌گری‌ها و حمایت

مستقیم دولت اسرائیل، هیاهوی رسانه‌ای راه انداخته است. امروز هم رضا پهلوی و هم شاه‌پرستان به یک جریان تئوفاشیستی خطرناک تبدیل شده‌اند و آماده‌گی دارند به هر جنایت متوسل شوند.

در ادامه این مطلب، به مناسبت ۲۲ بهمن، سالگرد انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران و این که رضا خان میرپنج و پسرش محمدرضا، چگونه به قدرت رسیدند و اکنون به‌نوعی رضا پهلوی پسر محمدرضا شاه نیز همان راه‌های اجداد خود را برای به قدرت رسیدن خود دنبال می‌کند؛ احتمالاً در سه بخش منتشر خواهیم کرد.



رضا قزاق چگونه به تخت سلطنت ایران رسید؟

انگلیسی‌ها پس از جنگ جهانی اول به این نتیجه رسیدند که جهت دستیابی بیش‌تر به منابع ایران، به ناچار باید کودتایی در ایران انجام دهند تا حکومت سرسپرده‌ای را بر سر کار آورند.

در این راستا، آنان دو مهره وابسته سیاسی و نظامی نیاز داشتند که از این میان سیدضیاءالدین طباطبایی را به‌عنوان چهره سیاسی، و رضاخان پهلوی را به‌عنوان چهره نظامی برگزیدند. قبل از کودتا، رضاخان توافق کرد که پس از فتح تهران توسط نیروهای قزاق، مقام نخست‌وزیری به سیدضیاءالدین سپرده شود. سرانجام در اوایل اسفند ۱۲۹۹ش، قوای قزاق به فرماندهی رضا خان از قزوین به سوی تهران حرکت کردند و بدون هیچ‌گونه مشکل جدی، در سوم اسفند، تهران را تصرف نمودند. احمدشاه قاجار از روی ترس و ناچاری، بدون هیچ واکنش جدی، رضاخان را به‌عنوان فرمانده کل قوا و همدست وی، سیدضیاءالدین طباطبایی را به سمت نخست‌وزیری منصوب کرد. در این میان رضاخان به دلیل فرمانبرداری از دولت انگلیس و نیز سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهانه مردم ایران، به‌عنوان عاملی جهت تمرکز قدرت در کشور و حفظ منافع انگلیس، مورد حمایت شدید این کشور بود. چهار سال بعد، رضاخان به پادشاهی ایران رسید و تا سال ۱۳۲۰ش، مستبدانه از منافع انگلیس در ایران حمایت و حراست کرد. اما در جریان جنگ جهانی دوم، به دلیل گرایش رضاخان به آلمان، انگلیس وی را از پادشاهی خلع و تبعید کرد.

رضاخان هشت سال پیش از انقلاب مشروطه به خدمت نیروی قزاق درآمد. قزاق نیروی نظامی‌ای بود که روس‌ها راه انداخته بودند و تحت فرماندهی افسران روسی عمل می‌کردند و در خدمت شاه قاجار بودند. رضاخان پس از انقلاب مشروطه، هم‌چنان به خدمت در این نیرو ادامه داد. حاکمیت روسیه بر نیروی قزاق تا سال ۱۹۱۷ ادامه داشت تا این‌که در شوروی انقلاب ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و حاکمان جدید شوروی، سیاست گذشته تزاری را رها کردند. فرمانده روسی قزاق هم که وابسته به حکومت تزار بود دیگر حمایت نمی‌شد و از ترس انقلابیون آن‌جا جرئت بازگشت به کشورش را نداشت؛ به همین دلیل نیروهای قزاق رها شدند و از آن تاریخ انگلیسی‌ها با ترفندی این نیرو را در اختیار گرفتند. رضاخان در فوج سوادکوه خدمت می‌کرد که وظیفه‌اش نگهبانی کاخ‌ها و اماکن سلطنتی بود. گفته شده وی به‌خاطر قلدری و قد و هیكل رشیدش مورد توجه افسران قرار گرفت و گاهی هم مامور حفاظت از

سفارتخانه‌ها می‌شد. نیروی قزاق در خدمت شاه بود و با مشروطه‌خواهان میانه خوبی نداشت. سیاست روسیه نیز در آن زمان در مقابله با انگلیس، پشتیبانی از استبداد و مقابله با مشروطه‌خواهی بود. روزی که محمدعلی شاه تصمیم گرفت مجلس را به توپ بندد، نیروی قزاق به فرماندهی لیاخوف روسی بود که این ماموریت را به سرانجام رساند.

از آن سو، اما زندگی ستارخان از دوره نوجوانی تا میان‌سالی پر است از فراز و نشیب‌ها و کشاکش و گرفتاری در قره‌داغ و تبریز و تهران و مشهد و عتبات که هر کدام حکایت‌های شنیدنی دارد. در تمام این دوران، او شغل ثابتی نداشت و تقریباً هر دو سه سال را در یک شغل جدید و با یک بحران و گرفتاری جدید گذراند. در سال ۱۲۸۰؛ یعنی پنج سال پیش از پیروزی انقلاب که از عتبات برگشت، مباشر املاک حاج محمدتقی صراف در تبریز شد، اما این همکاری هم دو سال بیش‌تر ادامه نیافت و پس از آن، برای گذران زندگی به کارها مختلفی پرداخت. ستارخان گرچه سواد کلاسیک نداشت و به ظاهر فردی عامی بود، اما شعور اجتماعی بالایی داشت. به همین خاطر، پیوستن به جنبش مشروطه را انتخاب کرد و عضو انجمن حقیقت تبریز شد و با شور و حرارت از جنبش مشروطه‌خواهی حمایت می‌کرد.

لشکرکشی نیروی قزاق به تبریز در جریان محاصره این شهر (۱۲۸۸-۱۲۸۷ش) به فرماندهی محمدعلی‌شاه برای سرکوب مشروطه‌خواهان صورت گرفت که در آن رضاخان (شصت‌تیر) به‌عنوان مسلسل‌چی در جبهه مستبدین علیه مبارزان مشروطه به رهبری ستارخان و باقرخان جنگید. این نبرد طولانی، منجر به محاصره ۱۱ ماهه، قحطی شدید و مقاومت سرسختانه مردم تبریز شد.

رضاخان در این مقطع به‌عنوان یک نظامی قزاق، در بمباران و محاصره تبریز فعال بود و به‌عنوان فرمانده مسلسل‌چی در جبهه شاه علیه مشروطه‌خواهان جنگ می‌کرد. ستارخان و مجاهدان تبریز با وجود گرسنگی شدید، از محلات شهر (مانند امیرخیز) در برابر قشون قزاق و شاهسون‌ها دفاع کردند. جنگ نابرابر با مجاهدت‌های مردم تبریز برای مدت طولانی حفظ شد، اما فشارهای محاصره و کمبود آذوقه شرایط زندگی را بسیار سخت کرد.

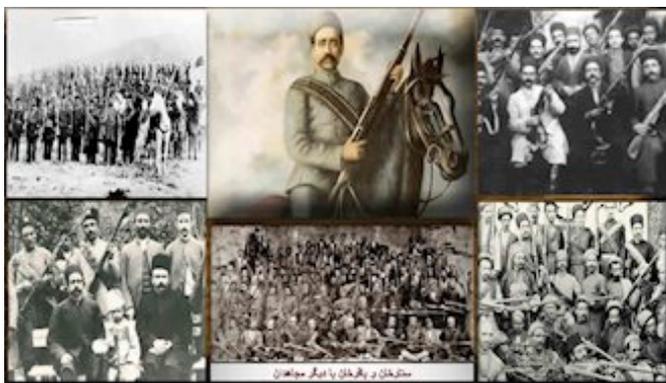
برخی منابع، حضور رضاخان در سرکوب‌های مشروطه (از جمله تبریز و بعدها حوادث پارک اتابک) را نشانه‌ای از جنایت‌های او علیه مشروطه‌خواهان در جهت تثبیت قدرت استبداد و سپس انگلیسی‌ها می‌دانند.

در نهایت، مقاومت تبریز با مداخله قوای روس برای شکستن محاصره و تغییرات سیاسی در تهران (فتح تهران) پایان یافت و ستارخان مجبور به ترک تبریز شد

هفتم تیرماه ۱۲۸۷-۲۸ ژوئن ۱۹۰۸، سالروز قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان علیه استبداد محمدعلی شاه قاجار (۱۲۸۷ ش) است. بی‌اعتنایی محمدعلی شاه قاجار به مشروطیت و مخالفت با مشروطه‌خواهان و سرکوبی آنان و نیز به توپ بستن مجلس شورای ملی، مردم ایران را به شورش واداشت و در این راه، مردم تبریز از دیگران پیشی گرفتند. در این میان دو تن از رادمردان تبریز به نام‌های ستارخان (سردار ملی) و باقرخان (سالار ملی) به جمع مردم پیوستند و به رهبری قیام مردمی پرداختند. این دو با همراهی مردم، در مقابل قشون عظیم محمدعلی شاه قاجار به مدت ۱۱ ماه مقاومت کرده و از ورود نیروهای دولتی به شهر ممانعت کردند. در اواخر، چون کار اهالی تبریز به خاطر محاصره و نرسیدن آذوقه سخت شده بود، پس از مذاکره با نمایندگان روس و انگلیس و تصویب آن دو دولت، قرار بر این شد که عده‌ای از نیروهای روس وارد تبریز شوند. با ورود نیروهای روسیه به تبریز، محاصره این شهر پایان یافت و قشون غارتگر محمدعلی شاه از اطراف تبریز متفرق شدند. در عین حال، چون به دلیل حضور قوای روس در تبریز، موقعیت خطرناکی برای ستارخان و باقرخان ایجاد شده بود، این دو به‌همراه تعداد دیگری از آزادی خواهان به سفارت عثمانی در تبریز رفتند.

هم‌زمان با رضاخان، شخصیت ملی دیگری داریم که در شرایطی مشابه او زیسته، اما رویکردی کاملاً متفاوت داشته است. ستارخان حدود ده سال از رضاخان بزرگ‌تر بود. وقتی انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ به پیروزی رسید، ستارخان نزدیک چهل سال داشت و رضاخان ۲۹ سال از عمرش گذشته بود. هر دو از طبقه محروم روستایی برخاسته بودند و به شهر آمده بودند، ستار از قره‌داغ آذربایجان بود و رضا از آلاشت سوادکوه در مازندران. هر دو به‌خاطر فقر

و نداری سختی‌های زیادی کشیده بودند و هر دو از سواد کلاسیک بهره‌ای نبرده بودند؛ بنابراین تقریباً در شرایط و زمانه‌ای همسان می‌زیستند، اما مسیر زندگی و نقش و عملکرد سیاسی و اجتماعی آنان بسیار متفاوت بود.



پایداری قهرمانانه مردم تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان، اثرات بسیاری داشت؛ یکی از آن اثرات، عقب‌نشینی شاه قاجار و پیروزی مشروطه‌خواهان بود. ستارخان علاوه بر آزادی‌خواهی، در راه استقلال کشور تمام تلاش خود را مبذول می‌داشت. هنگامی که وی در قبال پیشنهاد پاختیاتف کنسول روس مبنی بر پناهندگی ستارخان به کنسولگری روسیه مشاهده کرد؛ خطاب به پاختیاتف گفته بود: «جناب کنسول! من می‌خواهم هفت دولت زیرسایه بیرق ایران باشد، شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد.» بعد از سرکوب انقلابیون مشروطه‌خواه و به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط نیروهای استبدادی محمدعلی شاه، جنبش‌های آزادی‌خواهانه گستره سیاسی و جغرافیایی ایران قاجاری را در نوردید. مهم‌ترین این قیام‌ها که علیه دستگاه استبدادی محمدعلی شاه به پا خاست قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان بود. اثرگذاری قیام ستارخان در استوار ساختن مجدد مشروطه

با در هم شکستن هیمنه و قدرت محمدعلی شاه در دوران استبداد صغیر به حدی بود که نام او در تاریخ ماندگار شد.

انعکاس مبارزات و مقاومت ستارخان بر این نکته تاکید دارد که جایگاه وی تا چه اندازه در احیای مشروطیت مهم و حائز اهمیت است. «مهدی مجتهدی» در کتاب ارزشمند «رجال آذربایجان در عصر مشروطه» در وصف ستارخان و جایگاه او در احیای مشروطیت آورده است: «در بین مردانی که برای دفاع از مشروطیت دست به شمشیر برده و در این راه جانفشانی‌ها کرده‌اند ستارخان سردار ملی مقام اول را دارد؛ به حق او قهرمان مشروطیت ایران است.»

مردم و آزادی‌خواهی یا قدرت و نظامی‌گری

یکی از مشکلات کشورهای در حال توسعه عدم پایداری حکومت و مردم به قانون است. نخبگان ایرانی از دوره ناصرالدین شاه در پی نجات کشور از سیطره استبداد و استعمار بودند و چند دهه پیش از انقلاب مشروطه به ضرورت قانون پی بردند. در نتیجه، این تلاش‌های ایران که قرن‌ها تحت حکومت‌های خودکامه بود در سال ۱۲۸۵ شمسی صاحب قانون اساسی و حکومت مشروطه شد. برای اولین بار، مجلسی از نمایندگان اصناف و مردم تشکیل شد. انتظار می‌رفت از این پس به جای این که یک نفر سرنوشت مردم را رقم بزند، حاکمان در چارچوب قانون و با رای و نظر مردم کشور را اداره کنند، اما این اتفاق نیفتاد.

مخالفت برخی روحانیون با مشروطیت، تندروی‌های فراقانونی برخی مشروطه‌خواهان و خوی استبدادی محمدعلی شاه دست‌به‌دست هم داد و کار به سرکوب مشروطه‌خواهان و به توپ بستن مجلس توسط قزاق‌ها به فرماندهی لیاخوف روسی کشید. تعدادی از مشروطه‌خواهان نیز دستگیر و اعدام شدند. تیرماه سال ۱۲۸۷ بار دیگر حکومت مطلقه استبدادی حاکم شد و جنبش مشروطه‌خواهی به محاق رفت. یاس و ناامیدی و سرخوردگی همه جا را فراگرفت.

در تبریز پس از چند درگیری میان آزادی‌خواهان و مدافعان استبداد، قوای دولتی غلبه کردند و ترس و خفقان حاکم شد، حتی مردم محلاتی که با مستبدین مخالف بودند، سردر

خانه‌هایشان پرچم‌های سفید برافراشته بودند که نشانه عدم درگیری و تسلیم بود. این جا بود که ستارخان با هفده نفر از یارانش به میدان آمدند و پرچم‌های سفید را از در خانه‌ها و بام‌ها برچیدند و اعلام مقاومت کردند. با حرکت شجاعانه، جان بر کف و از خودگذشتگی آنان در نبرد با قوای دولتی و نیروهای روسی مهاجم که خود حکایتی ستودنی دارد بار دیگر امید مردم برگشت. نیروهای دیگر نیز جان گرفتند و در روزها و ماه‌های بعد بر قوای دولتی و مستبدین غلبه کردند. با پیروزی تبریزیان سایر نقاط کشور نیز به جنبش درآمدند و سرانجام این حرکات به فتح تهران در ۲۳ تیرماه ۱۲۸۷ و فرار محمدعلی شاه و لیاخوف انجامید. تردیدی نیست استقرار مجدد مشروطه مرهون فداکاری ستارخان و یارانش بود.

جالب است که رضاخان هم شجاعت کم‌نظیری داشت و در درگیری‌ها از خود رشادت نشان می‌داد. گفته شده مدتی محافظ فرمانفرما، وزیر جنگ کابینه حسن مستوفی، بود و در سفر به کرمانشاه در گردنه زاگرس با اشرار درگیر شد و با مسلسل ماکسیم آن‌ها را تار و مار کرد که به او لقب رضا ماکسیم دادند. هم‌چنین چون مسئول نگاه‌داری شصت تیرها بود «رضا شصت‌تیر» هم به او می‌گفتند. رشادت‌های رضاخان در راستای ماموریت‌هایی بود که از سوی فرماندهی قزاق به او داده می‌شد؛ از این رو، هرچه در این راستا موفقیت بیشتری کسب می‌کرد خوی نظامی‌گری و قدرت‌طلبی در او بیش‌تر نهادینه و تقویت می‌شد. به‌طوری‌که گفته شده حتی یک بار بر روی ژنرال کلرژه، فرمانده قزاق، هم اسلحه کشید و او را وادار کرد استعفا بدهد و سپس با حکم مشیرالدوله وزیر جنگ، یک افسر روسی دیگر به نام ژنرال استاروسیلسکی فرماندهی قزاق را بر عهده گرفت.^۱

از جمله ماموریت‌های رضاخان پیش از کودتا سرکوب جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان بود. ستارخان و رضاخان هر دو رشادت و شهامت به خرج دادند، اما یکی برای نجات مردم و دیگری برای حفظ و تثبیت قدرت حاکم.

قانون‌گرایی و عدالت‌خواهی یا قدرت‌طلبی و زورگویی

احمد کسروی در تاریخ آذربایجان، وضعیت تبریز پس از پیروزی دوم مشروطه را به خوبی تشریح کرده که برخی از قدرت‌طلبان چگونه علیه ستارخان جوسازی می‌کردند. وی می‌نویسد: «کسانی که آن روز در تبریز بودند نیک می‌دانند که ستارخان به اندازه دلیری خود، فروتن و بی‌آزار بود و هرگز از قانون یا از فرمان والی سرپیچی نمی‌کرد.» سپس نقل می‌کند نایب محمد امیرخیزی که از خویشان سردار و هم‌زمان او بود کلاتتری یکی از محله‌ها را بر عهده داشت. وی در حال مستی، زنی را با گلوله کشت و در جایی پنهان شد. کارکنان شهربانی به‌خاطر وابستگی او به سردار از تعقیب وی خودداری کردند، اما وقتی ستارخان متوجه ماجرا شد خودش کسانی را فرستاد تا او را پیدا کنند و به زندان نظمیۀ سپردند تا حکم قانون در موردش اجرا شود و گویا به دار آویخته شد.^۲

به گفته کسروی، با این‌که پیروزی مشروطه‌خواهان و امنیت و آزادی آنان مدیون و مرهون فداکاری ستارخان در درجه اول و بعد باقرخان و یاران‌شان بود، آن‌ها هیچ چشم‌داشتی نداشتند و ادعای کسب مقام و قدرت بعد از پیروزی را نداشتند: «ستارخان و باقرخان از روزی که جنگ به پایان رسید خود را کنار کشیدند و بیش از این خواستار نبودند که به هرکدام کاری شایسته حال و جایگاه او داده شود.»^۳

روس‌ها و مسئولان دولتی تبریز که از حضور ستارخان و باقرخان در تبریز بیم داشتند، برنامه‌ای چیدند که آن‌ها را از پایگاه مردمی خودشان جدا کنند. چندی بعد به دعوت نمایندگان مجلس شورای ملی، این دو تن به تهران دعوت شدند. این دعوت به‌عنوان ارج‌گذاری صورت گرفت. گرچه آنان راضی به ترک موطن خود نبودند، اما باز از سر صدق و کرامت به این دعوت تمکین کردند. حرکت آنان با استقبال بی‌نظیر مردمی در شهرهای بین‌راه و در تهران روبه‌رو شد. ۲۵ فروردین ۱۲۸۹، آنان وارد پایتخت شدند و ستارخان و یارانش در پارک اتابک و باقرخان و یارانش در عشرت‌آباد مستقر شدند. اینان با عنوان مجاهدان شناخته می‌شدند که جز تفنگ مایملکی نداشتند. با تصویب مجلس مقرر می‌شد که دریافت می‌کردند و در این دو مکان زندگی محقری داشتند، اما حوادث بعدی ... کار را به جایی رساند که قانون خلع

سلاح مجاهدان را تصویب کردند. گرچه این برخورد غیرانسانی ظلمی آشکار در حق ستارخان و یارانش بود و بوی توطئه از آن می‌آمد، اما ستارخان پس از مذاکرات با برخی شخصیت‌ها، شخصا معتقد بود چون حکم مجلس است بهتر است به آن تن دهیم و بعد مسئله را دنبال کنیم: «چون از مجلس بازگشت چنان که در آن‌جا زیان داده بود، به کسان خود دستور داد که تفنگ و فشنگ خود را گرد آورده برای سپردن به دولت آماده باشند و چنین گفت: کاری نکنید که کاسه بر سر ما بشکند. ستارخان گفت: این دولت را ما خودمان برانگیخته‌ایم و شایسته نیست که با او نافرمانی کنیم.»^۴

اما یارانش این را برای خود خفت و خواری و توطئه سرکوب می‌دانستند و مقاومت کردند. ستارخان با وجود مخالف بودن با نظر یارانش در ایستادن مقابل نظامیان دولتی تا آخر کنار آن‌ها ایستاد و هزینه داد. سیزدهم مرداد ۱۲۸۹، سالروز چهارمین سال انقلاب مشروطه، برای مردم تهران و همه ایران، روز غمبار و دهشتناکی بود. در حمله نیروهای پیرم خان به پارک اتابک، تعدادی از مجاهدان کشته و صدها نفر مجروح شدند. ستارخان نیز در این واقعه مورد اصابت گلوله واقع شد و مجروح شد. از این پس او خانه نشین شد و بر اثر همین جراحت تا چهار سال بعد که وفات یافت با عصا راه می‌رفت.

رضاخان اما بهمن‌ماه ۱۲۹۹ که از ماموریت سرکوب جنبش جنگل به قزوین بازگشت با صلاح‌دید ژنرال آبرونساید و همراهی سیدضیاءالدین طباطبایی، انگلوفیل معروف، به قصد کودتا عازم تهران شدند و سوم اسفند با نیروی قزاق پایتخت را اشغال کردند و از احمدشاه حکم صدراعظمی سید ضیاء را گرفتند. رضاخان که وزیر جنگ شده بود تا سال ۱۳۰۴ که به سلطنت رسید و پس از آن هرکس را مخالف اهداف خود می‌دید حکم به نابودی‌اش می‌کرد. از جمله ترور میرزاده عشقی، شاعر آزادی‌خواه در ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳، ترور نافرجام مدرس ۱۳۰۵ و قتل وی در زندان ۱۳۱۶، ترور واعظ قزوینی به جای ملک‌الشعراء بهار در آبان ۱۳۰۴ را می‌توان نام برد. این رویه پس از سلطنت رسیدن وی به شکل سیستماتیک و سازمان‌یافته

درآمد و حتی کسانی که او را به شاهی رسانده و در انجام امور یاری اش کردند مثل علی اکبر داور، تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، اسدی تولیت آستان قدس هم بی‌نصیب نماندند. او که تربیت یافته نیروی قزاق بود تصور می‌کرد راه حل همه مسائل تنها از طریق نظامی‌گری و زور و قدرت است. محمدرضاشاه درباره این خصوصیت او، نکته جالبی گفته است: «یکی از دوستان نزدیک پدرم حکایت می‌کرد که کمی بعد از این که پدرم با نیروی خود به تهران وارد شده بود، روزی با خود زمزمه‌ای داشت و ناگهان با صدای بلند با خود گفت: کاش هزار قبضه تفنگ یک‌جور داشتم.»^۵

رضاخان از ۱۳۰۴ که به شاهی رسید، حق انتخاب نمایندگان مجلس را از مردم سلب کرد. از آن زمان نمایندگان توسط تیمورتاش وزیر دربار انتخاب و بهتر است گفته شود انتصاب می‌شدند. او اعتقادی به قانون و مجلس نداشت و معروف است مجلس را طویله می‌نامید.^۶ بی‌توجهی رضاشاه به پارلمان و قانون چنان آشکار بود که محمدرضاشاه هم نتوانست آن را پنهان کند: «اگر پدرم از روش دموکراسی و پارلمانی استفاده نمی‌کرد به خاطر آن بود که عده رای‌دهندگان باسواد که برای دموکراسی حقیقی لازم است تا دستگاه تقنینیه مؤثر و مفیدی را به وجود آورند بسیار معدود بود.»^۷

در حقیقت او به انقلاب مشروطه اعتقادی نداشت و با روش حکمرانی خود سلطنت مطلقه قبل از انقلاب را دوباره احیا و حاکم کرد.

رضاخان پنج سال پس از کودتا در سال ۱۳۰۴ تا شانزده سال بعد که از ایران تبعید شد آن چه زمین مرغوب و باغ آباد در مازندران و گیلان بود از چنگ مالکانش درآورد و به نام خود سند زد. او که در ابتدای کار جز یک خانه کوچک اجاره‌ای در محله سنگلج تهران چیزی نداشت، در پایان کارش صاحب ۴۴۰۰۰ سند ملکی بود. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: «سردار سپه به گرفتن املاک کوچک از دست خوانین جزء به‌آسانی کامیاب می‌گردد، ولی نقطه نظر مهم او متصرفات محمولی خان سپهسالار اعظم است... سردار سپه با تمام قوت فکری و عملی نقشه گرفتن املاک سپهسالار را تعقیب می‌کند و جان سپهسالار و پسرش بر سر این کار می‌رود

و بالاخره سردار سپه مالک نور و کجور و تنکابن می‌شود و قسمت‌های دیگر مهم آن ایالت را نیز به تصرف خود درمی‌آورد و بومهن را که نزدیک‌ترین نقاط دارایی مازندران اوست به تهران، مرکز عملیات قرار می‌دهد».^۸

بلافاصله پس از رفتن رضاشاه، در مجلس شورای ملی غوغایی بر سر این املاک و شکایات مردم برپا شد و بخشی از آن‌ها به مالکان اصلی‌اش بازگردانده شد و بقیه در اختیار محمدرضاشاه قرار گرفت که سال‌های بعد آن‌ها را به فروش رساند یا بین روستاییان تقسیم کرد.

اما ستارخان چه کرد؟ او که به گفته همه مورخان، پیروزی مجدد مشروطه‌خواهان مرهون مقاومت و فداکاری او بود، پس از فرار محمدعلی شاه و سرکار آمدن دوباره مشروطه‌خواهان هیچ توقعی و درخواستی نداشت. به این راضی بود که در گوشه‌ای به زندگی شخصی خود برسد و از دسترنج خود نانی به کف آرد و اگر نیاز به فداکاری بود در صحنه حاضر شود. او پس از پیروزی یک اسب و یک تفنگ بیش‌تر نداشت، حتی برای تامین زندگی شخصی‌اش زمینی نداشت تا کشاورزی کند. این انسان آن قدر نجابت و صداقت داشت که به‌خاطر جانبازی‌ها و فداکاری‌هایش که عامل اصلی پیروزی مشروطه دوم بود، انتظار پاداش یا کسب مقام و قدرت یا به‌دست آوردن رانتهی نداشت. زمینی در اطراف تبریز بود که زمانی محمدعلی شاه ولیعهد در آن‌جا به شکار می‌پرداخت و نامش باباباغی بود. به گفته کسروی، ستارخان این پیشنهاد را به انجمن ایالتی مطرح کرد: «من سگ این توده هستم و همیشه می‌خواهم پاسبان این توده باشم. شما باباباغی را به من واگذار کنید بروم در آن‌جا به کشت و کار پردازم و روز بگذارم و باز هر زمان نیاز افتاد بیایم و جانبازی کنم.»^۹

کسروی در پی آوردن این خبر خود، چنین اظهارنظر کرده است: «این نمونه‌ای از فروتنی و بی‌آزاری آن مرد است که در برابر آن کار بزرگی که انجام داده بود به یک باغی خرسندی داشت که به او واگذارند و در آن‌جا در یک گوشه به کار کشت بپردازد. شما آنان را بنگرید که

این درخواست را از او نپذیرفتند و از تبریز آواره‌اش ساخته به تهران آوردند و در آن جا بدترین سزا را به او دادند.»

القاب رضا شاه

رضاشاه در طول زندگی خود و حتی پس از آن به دلایل گوناگون به القاب مختلفی خوانده شده‌است. در جوانی به نام ناحیه‌ای که از آن برخاسته بود «رضا سوادکوهی» نامیده می‌شد. با ورود به نظامی‌گری به مناسبت استفاده از مسلسل ماکسیم به «رضا ماکسیم» و بعدها به «رضاخان» و سپس، با ذکر درجه نظامی‌اش، به «رضاخان میرپنج» شناخته شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و به دست گرفتن وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا، او را «سردار سپه» می‌خواندند. پس از رسیدن به پادشاهی و گزیدن نام خانوادگی پهلوی به «رضاشاه پهلوی» (پیش از این نام خانوادگی در ایران کار نمی‌رفته است و رضا شاه برای اولین بار استفاده از نام خانوادگی را اجباری کرد. شناخته شد. در سال ۱۳۲۸ با تصویب مجلس شورای ملی به او لقب «رضاشاه کبیر» داده شد.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با توجه به تاثیرات فراوان آن بر حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران واقعه‌ای مهم و در خور توجه است. پست حساس وزارت جنگ با اندکی کشمکش در اختیار رضاخان سردار سپه قرار گرفت. پس از آن احمدشاه قاجار حکم ریاست الوزرایی سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی و سرداری سپه ژنرال رضاخان را صادر کرد. سید ضیاءالدین پس از دست گرفتن قدرت بسیاری از شخصیت‌های سیاسی را دستگیر و به زندان افکند. از جمله این شخصیت‌ها آیت‌الله مدرس بود. سیدضیاءالدین چند روز پس از کودتا به حضور احمد شاه رفت و شاه که نسبت به جان خود به شدت بیم داشت وی را به عنوان نخست وزیر کابینه جدید معرفی نمود. کابینه سید ضیاء عملاً وظیفه یک محلل برای ورود کابینه رضا خان را ایفا نمود. پس از چندی مقام وزارت جنگ نیز به رضاخان واگذار شد. به این ترتیب با حمایت انگلیسی‌ها، وی یک به یک پله‌های ترقی را پیمود و به تدریج به محکم

کردن مواضع خود مشغول شد. در دوره چهارم مجلس، رضاخان که در مقام وزارت جنگ بود، کوشید امور دفاعی و اقتصادی را هم در اختیار گیرد.

بخشش سرزمینی ایران در دوران رضاشاه

در خاطرات سرلشکر ارفع که عضو کمیسیون تحدید حدود مرزی بوده چگونگی این واگذاری را بیان می‌نماید... بنابراین پیمان سعدآباد از هر لحاظ به زیان ایران بوده است. سرلشکر ارفع که در سفر رضاشاه به ترکیه عضو هیات همراه وی بود، خاطراتی از این سفر در زمینه نوع نگرش رضاشاه نسبت به اختلافات مرزی ایران با همسایگان دارد که خواندنی است. ارفع در خاطرات خود می‌گوید: «من عضو هیات تحدید حدود و حل اختلافات بودم. در این هیات کسانی چون محمدعلی فروغی و رشدی آراس شرکت داشتند. یک روز که من و یک سرهنگ ترک بر سر موضوعی مورد اختلاف با حرارت بسیار بحث می‌کردیم رشدی آراس گفت: «ما ترک‌ها به نظر اعلیحضرت شاهنشاه اطمینان و اعتقاد کامل داریم، سرهنگ ارفع پرونده‌ها و نقشه‌ها را به حضور ایشان ببرد هرچه فرمودند ما قبول داریم.» من نقشه‌ها و کاغذها را جمع کردم و یک راست به کاخ سلطنتی رفتم و به اتاق داخل شدم و گفتم عرایضی دارم چند دقیقه بعد شاهنشاه وارد شدند در حالی که من نقشه‌ها را روی میز پهن کرده بودم. همین که نقشه‌ها را دیدند فرمودند: «موضوع چیست؟» من شروع کردم به توضیح دادن که فلان تپه چنین است فلان منطقه چنان است، آن‌جا سخت مورد نیاز ماست، و از این حرف‌ها... ولی پس از مدتی که با حرارت عرایضی کردم با کمال تعجب دیدم اعلیحضرت چیزی نمی‌فرمایند. وقتی سرم را بلند کردم دیدم شاه با حالت مخصوصی به من نگاه می‌کند گویی به حرف‌هایم چندان توجهی ندارد و تنها چشم به چشم من دوخته است تا ببیند من چه می‌گویم. من سکوت کردم. فرمودند: معلوم است منظور مرا نفهمیدی... بگو ببینم این تپه این‌جا از آن تپه که می‌گویی بلندتر نیست؟ عرض کردم: «بلی قربان»... فرمودند: «آن را چرا نمی‌خواهی؟ این یکی چه‌طور؟» عرض کردم «بلی». فرمودند: «منظور این تپه و آن تپه نیست. منظور من این است که دو دستگی و جدایی که بین ایران و ترکیه از چندین صد سال وجود دارد و همیشه به زیان

هر دو کشور و به سود دشمنان مشترک ما بوده است از میان برود. مهم نیست که این تپه از آن که باشد. آنچه مهم است این است که ما با هم دوست باشیم.» من شرمند شدم و کاغذها و نقشه‌ها را جمع کردم و به وزارت خارجه که محل تشکیل هیات بود برگشتم. همه منتظر من بودند تا وارد شدم پرسیدند اعلیحضرت چه فرمودند؟ گفتم: «فرمودند ما دوست هستیم این موضوعات در کار نیست. تقسیم کنید این طرف تپه که رو به «قطور» است مال ما باشد و آن طرف مال ترک‌ها». این واقعا درس بزرگی بود برای من و دریافتم که شاهنشاه ایران تا چه اندازه نظر بلند و با گذشت و خواهان دوستی و صلح و صفا هستند.»

در سال ۱۹۳۱، «چارلز. سی. هارت»، وزیرمختار آمریکا در تهران، گزارش داد که رضاشاه شخصا بیش از یک میلیون پوند در لندن به حساب خود واریز کرده است. بر اساس تعدادی از اسناد بانکی که پهلوی‌ها به هنگام فرار دسته‌جمعی‌شان از ایران در سال ۱۹۷۸ از خود باقی گذاشتند معلوم می‌شود که اظهارات نیشدار «هارت» درباره حساب‌های بانکی رضاشاه در لندن از روی حدس و گمان نبوده است. آنچه هارت نمی‌دانست این بود که رضاشاه حساب‌های دلاری متعددی در لندن، ژنو و برلین دارد. اسناد باقیمانده حاکی از انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به حساب‌های شخصی رضاشاه است.

سرهنگ رضاقلی امیرخسروی، مدیرکل بانک پهلوی، در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۳۱ طی نامه‌ای محرمانه به دکتر کورت لیندن بلات، رییس بانک ملی ایران نوشت: «عالیجناب، بنا به دستور اعلیحضرت، خواهشمند است با ارسال دستورالعمل تلگرافی به بانک میلند در لندن دستور واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت نزد بانک وست مینیستر را صادر و مراتب را با تلگراف تأیید فرمایید. با احترام فراوان رییس، مدیر کل، سرهنگ امیرخسروی.»

لیندن بلات در پاسخ نوشت: «عالیجناب، عطف به دستورالعمل شماره ۵۱۷۰ مورخ ۱۷ اوت حضرتعالی، احتراماً به عرض می‌رساند که روز گذشته به محض دریافت نامه شما، دستورالعمل تلگرافی برای واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت در بانک وست مینیستر با مسئولیت محدود در لندن به بانک میلند با مسئولیت محدود در لندن ارسال شد. بانک وست مینیستر

دستورالعمل تلگرافی ما را دریافت کرده و شما را از رسید پول مطلع خواهد ساخت. با احترام و سپاس فراوان عالیجناب، دکتر لیندن بلات، بانک ملی ایران.»

در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۱، بانک وست مینیستر واریز ۱۵۰ هزار دلار را تایید کرد. البته انتقال پول در حواله‌های ۱۵۰ هزار دلاری به حساب‌های رضاشاه متوقف نشد. مثلاً، در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۳۲، بانک وست مینیستر واریز ۱۵۰ هزار دلار دیگر را به حساب اعلیحضرت تایید کرد. در سال ۱۹۳۱، علاوه بر ۱۵۰ هزار دلاری که به حساب بانکی‌اش در لندن واریز شد، ۱۵۰ هزار دلار نیز در وجه او به یونیون بانک سوئیس و رایش کردیت گزلفاشت برلین پرداخت شد.

تصاحب املاک و دارایی‌های مردم و کسب ثروت افسانه‌ای رضاخان قزاق

«ثروتی که رضاخان در مدت سلطنت خود به دست آورد افسانه‌ای است. به نقل از حسین هیگل روزنامه نگار مصری، رضاخان صاحب «دو هزار ده بود که دویست پنجاه هزار نفر رعیت مستقیماً بر روی زمینهای او کار میکردند.» سپرده رضا شاه در بانک‌های خارجی مبلغ سیصد و شصت میلیون دلار حدس زده می‌شد. توضیح رضاخان در مورد ثروت هنگفتی که بلای خود به هم زده بود خواندنی است: هفت هزار میلیون تومان (هفت میلیارد تومان به پول آن روز) جمع کردم و امروز هم که از ایران خارج می‌شوم هیچ ندارم؟! این تمول را برای آن جمع کردم که به ملت یاد بدهم که با جدیت همه کار می‌شود کرد و تنها به نان و گوشت نباید قناعت کرد.» مبلغی که رضاخان به اندوخت آن اعتراف کرده یک میلیون و ششصد و بیست هزار کیلو طلاست. این که چگونه یک فرد توانسته در مدت کوتاهی ۱/۶۲۰/۰۰۰ کیلوگرم طلا جمع نماید، جای شگفتی است، اما از طرفی هم می‌توان حدس زد که چگونه مردم ایران تحت فشار قرار داشتند.

جنون ثروت، رضاخان را چنان از خود بی خود کرده بود که تنها به غصب املاک مردم، برقراری انحصار جهت فروش برنج و پنبه و گندم املاک اختصاصی به قیمت دلخواه، کارخانه‌داری، خرید و فروش ارز به کشت و فروش بادمجان و تره‌بار در میدان‌های پایین شهر

ختم نمی‌شد، بلکه اعتبارات و بودجه مملکتی و خصوصا درآمد کشور از نفت بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی در اختیار شخص اعلیحضرت بود و وی به میل و اراده خود از آن استفاده می‌کرد. می‌گویند در زندان غار به‌عنوان آخرین منزل وزرای محکوم اتاقی به نام اتاق امضای قباله و فروش املاک وجود داشت، کسانی که حاضر نبودند املاک خود را تقدیم شاهنشاه نمایند محلی برای آمپول هوای پزشک احمدی و یا سلول‌های پر از شپش‌آلوده به تیفوس جهت فراهم کردن مرگی کاملاً طبیعی در انتظارشان بود. هرگاه زندانی از این فشارها جان سالم به در می‌برد و به عرض شاه می‌رساندند، می‌گفت مگر هنوز او زنده است؟ ده سال کافی برای مردن او نیست؟ مگر میهمانخانه ساخته‌ام؟ (روزنامه ستاره، شماره ۱۱۷۰، سال ۱۳۳۰ هـ ش)

راه‌آهن سراسری ایران، در حقیقت یک خط‌آهن نظامی برای امپراتوری انگلیس بود و نه یک راه‌آهن تجارتي و ترانزیت یا مسافرتی برای جامعه ایران. امپراتوری انگلیس از این‌گونه راه‌آهن‌ها در همه مستعمرات خود از جمله هند و مستعمرات آفریقای ساخته بود و این خط‌آهن نیز یکی دیگر از آن‌ها به شمار می‌رفت. زرنگی بزرگ انگلیسی‌ها در این مورد آن بود که برای ساختن این راه‌آهن حتی یک لیره خرج نکردند و پول آن تماماً از کیسه ملت ایران پرداخت شد و آن‌هم نه از پول نفت، بلکه از مالیات بر قند و شکر روستاییان و کارگران تهیدست و فقیر ایرانی. (پول نفت عمدتاً به جیب رضا و خانواده اش و دزدان دربارش میرفت و به مصرف آبادانی کشور نمی‌رسید)

در کودتای اسفند ۱۲۹۹، شروع به ساختن راه‌آهنی برای مبارزه با بلشویک‌های روسیه کرده بود. در آن دوران عراق هنوز تحت الحمایه انگلیس بود. در نتیجه امپراتوری انگلیس تصمیم داشت این راه‌آهن را از مستعمره خود در عراق به مرز روسیه امتداد دهد. به احمد شاه هم فشار زیادی آوردند که راه‌آهنی را که چند سال بعد رضا ساخت بسازد که او نپذیرفت. هدف

ارتش انگلیس آن بود که در صورت حمله به شوروی بتوانند سربازان شان را از جنوب ایران، به سرعت و با اجتناب از گذر از شهرهای اصلی ایران (که می توانست منجر به توقف قطارها توسط ایرانیان میهن پرست شود) مستقیماً به ناحیه ای بی دفاع در جنوب دولت شوروی برسانند

در روز سوم شهریور ۱۳۲۰، با وجود بی طرفی دولت ایران در جنگ، نیروهای شوروی از شمال و نیروهای بریتانیا از جنوب به ایران حمله کردند. پانزده لشکر ارتش رضاشاه تقریباً بدون هیچ مقاومتی در مقابل یورش خارجی تسلیم شدند، و شهرهای اصلی ایران از جمله تهران به اشغال درآمدند. اهداف مهم متفقین از این عملیات عبارت بود از:

اطمینان از عدم استفاده نیروهای آلمان نازی از خاک ایران برای حمله به مرزهای جنوبی اتحاد شوروی

اطمینان از امنیت جریان نفت جنوب ایران که سوخت بخش بزرگی از ناوگان نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا را تامین می کرد.

اطمینان از عدم استفاده آلمان از نفت ایران

تکمیل و استفاده از راه آهن سراسری ایران برای ارسال مهمات و تسلیحات به جبهه شوروی از طریق خلیج فارس، ایران و دریای خزر

به علت اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، متفقین به ایران لقب «پل پیروزی» داده بودند.

پس از اشغال ایران، بریتانیا پیامی به این مضمون به رضاشاه ارسال کرد: «ممکن است اعلیحضرت لطفاً از سلطنت کناره گیری کرده و تخت را به پسر ارشد و ولیعهد واگذار نمایند؟ ما نسبت به ولیعهد نظر مساعدی داریم و از سلطنتش حمایت خواهیم کرد. مبدا اعلیحضرت تصور کنند که راه حل دیگری وجود دارد.»

در این دوران نه تنها همه گونه فعالیت سیاسی گروه‌های چپ مانند حزب کمونیست ایران و گروه ۵۳ نفرکه حتی فعالیت‌های اجتماعی زنان نیز متوقف گردید و جراید و روزنامه‌ها تحت انقیاد کامل درآمده و یا تعطیل شدند.

رضا شاه، تا پیش از پادشاهی، تظاهرات مذهبی شدیدی داشت. او در دسته‌های عزاداری امام حسین و همچنین در تکایا و حسینیه‌ها به‌طور فعالی شرکت می‌نمود. تحقیق محمد فغفوری در باره رابطه علما-دولت بین ۱۹۲۱ و ۱۹۴۱ نشان می‌دهد که رضاخان از هویت ملی/دینی برای دستیابی به اهداف سیاسی‌اش استفاده کرده بود. می‌گویند رضا شاه کینه رشتی‌ها را به دل گرفته و همه جا با توهین از آن‌ها یاد می‌کرد و زمینه‌ساز ساختن جوک‌های مستهجن، مبتذل و توهین‌آمیز علیه آن‌ها شد. او که خود شمالی مازندرانی بود هیچ فکر نمی‌کرد روزی این جوک‌ها یا فحش‌ها متوجه نه تنها رشتی‌ها بلکه همه شمالی‌ها از جمله مازندرانی‌ها هم خواهد شد. چون اغلب در این جوک‌ها منظور از رشتی تمام اهالی ساکن بین شهرهای آستارا تا گنبد است. توهین و فحاشی به شمالی‌ها معمولا با دو گونه تهمت صورت می‌گیرد: اول هرزگی زنان و بی‌غیرتی مردان شمالی، دوم ترسو بودن شمالی‌ها.

کشف حجاب

رضا شاه، همه سازمان‌ها و احزاب و نهادهای مردمی از جمله فعالیت‌های زنان را که در انقلاب مشروطیت فعال بودند، نه تنها ممنوع کرد بلکه فعالین آن‌ها را نیز به زندان افکند. و یک تشکل زنان دولتی به نام «کانون بانوان» تاسیس کرد و دخترش اشرف را به ریاست آن گمارد. تشکلی که مطلقا تحت کنترل حکومت بود.

رضا شاه، جهت آماده ساختن زمینه کشف حجاب، مجلس در ششم دی ماه ۱۳۰۷ قانون متحدالشکل نمودن البسه را تصویب کرد که بر اساس آن، پوشیدن کت و شلوار و کراوات و کلاه فرنگی برای مردان، الزامی شد.

در سال ۱۳۱۳، رضا خان عازم ترکیه شد و با مشاهده تغییراتی که حکومت لائیک ترکیه به رهبری مصطفی کمال آتاتورک در جهت غربی کردن جامعه مسلمان ترکیه اجرا کرده بود،

تحت تاثیر قرار گرفته، به ویژه حجاب‌زدایی گام برداشت. در بهمن ۱۳۱۳، در افتتاح دانشگاه تهران، به دختران دستور دادند که بدون حجاب به تحصیل مشغول شوند. در روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ در جشن فارغ‌التحصیلی دانشسرای مقدماتی دختران در تهران، قانون کشف حجاب زنان را به‌طور آشکار و رسمی اعلام کرد و خود به اتفاق همسر و دخترانش که بدون حجاب بودند، در این جشن که به ابتکار علی اصغر حکمت، وزیر معارف و فراموسنر معروف تشکیل گردید، شرکت و سخنرانی کرد.

ماموران حکومت رضاخان در اجرای این قانون، شب و روز در کوچه‌ها و خیابان‌ها گشت می‌زدند و هر جا زن باحجابی را می‌یافتند، با خشونت چادر و روسریش را برمی‌داشتند و مردها را مجبور می‌کردند تا زن‌هایشان را سر برهنه به خیابان‌ها و مجالس ببرند.

این اقدام رضاخان، نه تنها کم‌ترین ربطی به آزاید زنان نداشت بلکه رسماً و علناً تجاوز پلیس رضا خان رسماً و علناً به حق انسانی زنان بود. این سیاست سبب شد حتی زنانی که سال‌های برای آزادی زبان از جمله لغو حجاب اجباری مبارزه کرده بودند خان‌نشین شوند به این دلیل که اقدامات پلیسی و سرکوب زنان هیچ ربطی به آگاهی‌آزادانه و دادوطلبانه زنان نداشت و چنین سیاستی پایه‌های استبداد و دیکتاتوری را در جامعه محکم می‌کند نه آزادی زنان را.

پس از آن که مردم توانسته بودند در انقلاب مشروطه تا حدودی از اختیارات شاه بکاهند، با بازگشت رضا خان، همه چیز به حالت اول و حتی بدتر از قبل برگشت. از جمله ادغام پلیس جنوب که پلیسی مستعمره بود به ارتش ایران و قرار داد معاهده ۱۹۳۳ که ۱۰۰ هزار مایل مربع از خاک ایران که نفت خیز بود به انگلیسی‌ها داده شود از دیگر اقدامات رضاخان به نفع انگلیسی‌ها بود.

در دوره رضاشاه به واسطه تندخویی وی، یک دیکتاتوری تمام عیار در کشور حاکم بود، نه خبری از مجلس و نمایندگان انتخابی مردم بود و نه اعتراضی از سوی حکومت تحمل می‌شد. هیچ‌کس جرات نداشت بحثی از مطالبات سیاسی و اجتماعی دوران مشروطیت را به زبان بیاورد.

از دوره مجلس ششم به بعد، «انتخابات» بدین شکل صورت می‌گرفت که در ابتدا لیستی شامل افراد مورد اعتماد رضاشاه در اختیار روسای شهربانی و فرماندهان لشکر و حکمرانان مناطق مختلف کشور قرار می‌گرفت، این افراد نیز لیست مورد وثوق شاه را به مراکز ارسال می‌کردند. این رویه آن‌چنان با نظم و دقتی انجام می‌شد که به صورت یک رویه قانونی درآمده بود و عملاً پیش از آن که رای‌ی در صندوق انتخابات انداخته شود، نمایندگان شهرهای مختلف تعیین شده بودند. حداقل نتیجه انتصابی بودن این نمایندگان در مجالس دوران رضاشاه این بود که تمامی قوانینی که به مجلس ارسال می‌شد، بدون هیچ‌گونه اختلاف و مخالفتی از سوی نمایندگان تصویب می‌شد. در واقع دوران رضاشاه را باید دوران سلطنت به شیوه‌ای خاص نامید زیرا فرامین شاه در مجلس، بدون هیچ‌گونه مخالفتی به تصویب می‌رسید. به عبارت دیگر، شاه هم نقش تصویب قوانین را بر عهده داشت و هم به اجرای آن مشغول بود.

اقتصاد ویران در دوره رضاشاه!

پس از روی کارآمدن رضاشاه انتظار می‌رفت که وضعیت اقتصادی که به دنبال جنگ جهانی اول و هم‌چنین بی‌کفایتی سلاطین قبلی به شدت متزلزل شده بود بهبود یابد ولی این وضعیت تا پایان حکومت پهلوی و پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران بر همان مدار پیش از سلطنت پهلوی می‌چرخید و در بسیاری از موارد وضعیت بدتر از پیش نیز شده بود.

پس از روی کار آمدن سلطنت پهلوی، نه فقر فراگیر نسبت به گذشته کاهش یافت و نه کارگرانی کارکشته و دلسوز استخدام شدند تا برنامه و بودجه‌ای برای اصلاح ساختار بفرنج اجتماعی و اقتصادی کشور تنظیم کنند. به علاوه، بیش از هر زمان دیگر جایگاه ایران در روابط بین‌المللی متزلزل گشت.

جمعیت ایران که به دلیل شیوع بیماری‌های همه‌گیر، سوءتغذیه، فقدان امکانات بهداشتی و... به کندی افزایش می‌یافت، در این سال‌ها به ۱۱ میلیون نفر رسیده بود، بی‌آن‌که توزیع آن بر مبنای ۲۵ درصد در شهرها، و ۲۵ درصد عشایری و ۵۰ درصد روستایی تغییر کند.

در سراسر این دوره، پرداخت‌ها دچار کسری مزمن بود و پیوسته بر میزان بدهی‌های خارجی افزوده می‌شد. در ساختار اقتصادی یا فنی صنعتی کشور تحول بارزی رخ نداده بود. نزدیک به ۹۰ درصد نیروی کار در کشاورزی و صنایع دستی روستایی اشتغال داشتند و ۱۰ درصد باقی مانده به تجارت، خدمات دولتی و صنایع شهری مشغول بودند. عمده‌ترین کالاهای وارداتی ایران مصنوعات صنعتی و عمده‌ترین صادراتش مواد خام، محصولات کشاورزی، نفت و صنایع دستی نظیر فرش بود.

نزدیک به ۸۰ تا ۹۰ درصد مبادلات بازرگانی ایران با روس و انگلیس صورت می‌گرفت. با این حال، دوره پهلوی اول به جنگ خلاصه نمی‌شود اگر چه در این دوره شاهد احداث صنایع زیر بنایی و ایجاد راه‌های مواصلاتی و برخی اصلاحات اقتصادی بودیم اما فقر ناشی از سوءمدیریت، استبداد و فساد طبقه حاکم، بی‌سوادی و جهل توده مردم، دوران سختی را برای ایران رقم زد.

پرونده سراسر سیاهی رضا خان!

البته عملکرد پهلوی اول را به موارد پیش گفته نمی‌توان خلاصه کرد چرا که:

- جدایی رشته کوه‌های آرات و بخشیدن آن به ترکیه
- کشتار و تبعید بیش از ۲۴ هزار نفر از مردم ایران
- جدایی دهکده توریستی فیروزه در خراسان شمالی و اعطای آن به روسیه که امروز جزو قلمرو ترکمنستان محسوب می‌شود.
- امضای قرارداد ننگین سعدآباد با کشورهای همسایه عراق، ترکیه و افغانستان و جدایی بخش‌های زیادی از ایران
- بخشیدن اروندرود به عراق
- جدایی مناطق «بولاغ‌باشی»، «جوزر»، «قوری‌گل» ایران توسط ترکیه در زمان رضاشاه
- جدایی روستاهای «سیرو» و «سرتیک» و برخی مراتع متعلق به کردهای «جیکانلو» ایران توسط رضاشاه

- جدایی دشت ناامید در سیستان به مساحت ۳ هزار کیلومتر در سال ۱۳۱۷
- اعطای امکانات به باستان‌شناسان آمریکایی برای کاوش در تخت جمشید و تاراج آثار تخت جمشید توسط این باستان‌شناسان
- غاصب ۲۱۶۷ از روستاهای کشور و صدور سند این روستاها به نام خود
- قتل عام کسانی که از دادن زمین‌هایشان به رضاشاه سر باز زدند و نیز کشتن مخالفان خود با آمپول هوا (توسط پزشک احمدی معروف)
- کشتن شعراء، روشنفکران و ادیبانی هم‌چون فرخی یزدی، میرزاده عشقی، واعظ قزوینی و بسیاری از نویسندگان ایرانی توسط رضاشاه
- تبعید نقاش نامی ایرانی کمال‌الملک به بیابان‌های نیشابور
- تاسیس ارتشی که حتی نتوانست ساعاتی در برابر اشغالگران مقاومت کرده و در نتیجه رضاشاه با خفت و خواری هرچه تمام تن به تبعید داد
- قلع و قمع کردن عشایر ایران و تبعید بسیاری از آنان
- ...

و ده‌ها مورد دیگر نشان می‌دهد که رضاشاه نه پدر ایران نوین که بانی تخریب کشور و سپردن آن به بیگانگان شدیدتر از آنی که پیش از او توسط سلاطین بی‌کفایت در جریان بوده می‌باشد.

نتیجه‌گیری

«حکم می‌کنم»

این عبارت در بالای اعلامیه‌ای بود که با امضای «رییس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهرباری و فرمانده کل قوا، رضا» پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، بر دیوارهای کوچه پس کوچه‌های تهران نصب گردید. در ساعت یک بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹، دو هزار و پانصد تن قزاق به فرماندهی رضا میرپنچ، از دروازه‌های جنوب تهران وارد شده و بدون هیچ درگیری خاصی شهر را تصرف و دولت وقت را سرنگون کردند.

از آن زمان که رضا میرپنج وزیر جنگ دولت کودتا شد تا حدود ۳ سال بعد که با عنوان «سردار سپه» به نخست‌وزیری رسید تا ۲۴ آذر ۱۳۰۴ که با نام «رضا شاه پهلوی» بر تخت پادشاهی نشست و بالاخره تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که از ایران فرار کرد، ۲۰ سال و شش ماه و ۲۲ روز به انحاء مختلف بر این مملکت حکومت کرد.

در جمع‌بندی، این که در آن روزها و سال‌ها بر جامعه ایران چه گذشت را بهتر است از مکتوبات و نوشته‌ها و اسنادی که خارجی‌های مقیم ایران بر جای گذاردند، نقل کنیم:

روایت کاردار فرانسه در تهران

کاردار سفارت فرانسه در تهران در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۱۷ و در هفدهمین سال حکومت و سیزدهمین سال سلطنت رضا خان گزارشی به وزارت خارجه کشورش ارسال نموده و در آن دیدگاه خود را نسبت به عملکرد وی بیان کرده است. در بخشی از گزارش فوق آمده بود:

«... شاه وارد سیزدهمین سال سلطنت خود شده ولی در حقیقت هفده سال است که اراده او بر این مملکت حاکم است. در واقع اواخر ماه فوریه سال ۱۹۲۱ رضاخان افسر قزاق تهران را متصرف شد و مرد موردنظر خویش را به قدرت رساند. چهار سال حکومت در شرق برای یک دیکتاتور دورانی طولانی است...» ۱۰

این کاردار فرانسوی که «پی‌یرهانری دولابلان» نام داشت، در ادامه، پس از این که به عقب‌افتادگی و وضعیت فاجعه بار آن زمان ایران به‌عنوان حاصل حکومت دیکتاتوری و وابسته به غرب رضاخانی اشاره نمود، افزود:

«... در هفتاد و یک سالگی ممکن نیست که مرد بتواند به اشتباهات خود پی ببرد، به خصوص اگر این مرد یک بدوی واجد احساس «خود کم‌بینی» باشد که... از هفده سال پیش قدرت نامحدود و اطرافیان متملق که میان آن‌ها چند وزیرمختار خارجی هم هست، بیش‌تر به این حالت کمک کرده است. ایران را به پنج بلیه گرفتار ساخته است: مالاریا - سیفلیس - تریاک - حصبه و شبه حصبه و اسهال... استعمال تریاک که خود شاه نیز سرمشقی از این بابت شد، طبقه کارگر و به ویژه زحمت‌کشان را فراگرفته و مشکل مهم در این نیست که هنرمندان و

کارگران به استعمال آن مبتلا شده‌اند، بلکه این آفت به کودکان و خردسالان نیز سرایت کرده که نرخ فوق‌العاده مرگ‌های بچگی (۷۰ تا ۸۰ درصد بهنگام زایمان) ناشی از آن است...» ۱۱

این گزارش در سال‌هایی توسط یک ناظر خارجی نوشته شده است که اوج حکومت رضاخانی و به قول شبه‌روشنفکران، «دیکتاتوری منور» به شمار می‌آمد و در تاریخ‌پردازی‌های سفارشی متعدد، همواره به‌عنوان دوران طلایی ایران از آن یاد شده است.

در حالی که سایر اسناد و مکاتبات سفراء و وزرای خارجی مقیم ایران و یا نامه‌ها و گزارش‌های کارشناسان کشورهای دیگر عمدتاً آمریکا که به ایران رفت‌وآمد داشته و هنوز جای پایی در این سرزمین برای خود درست نکرده بودند، همین مشاهدات و گزارش کاردار سفارت فرانسه را در وضعیت مصیبت‌زده ایران دوران رضاخانی تایید کرده‌اند.

مثلاً اسناد وزارت امور خارجه آمریکا که شامل گزارش‌های مفصلی درباره اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در اواخر حکومت رضا خان می‌گردد، حاکی است در سال ۱۹۴۱ (یعنی آخرین سال حکومت وی)، ایران به سرزمینی ویران مبدل شده بود که مردمش حتی نان برای خوردن نداشتند.

مردم تهران چندین بار در سال ۱۹۴۰، بر سر نان شورش کردند. کارمندان سفارت آمریکا در طول سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ سفرهای زیادی به اقصی نقاط ایران داشته و مشاهدات خود را مفصلاً ثبت نموده‌اند. برخی از گزارش‌ها بیان مشاهداتی است که این افراد در ارتباط با وضعیت اسفبار جامعه ایرانی دارند. شواهد موجود در این گزارش‌ها قطعاً صحت گفته‌های «آرتور چستر میلسپو» (رییس هیات مستشاران مالی آمریکا) را تایید می‌کند که:

«رضا شاه بی‌رحمانه رعیت ایرانی را که توده مردم را تشکیل می‌دهد استثمار کرد.» ۱۲

«چارلز کامرهارت» وزیر مختار آمریکا در ایران از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳، می‌نویسد:

«... وقتی فرزند بی‌سواد یک دهاتی به همان اندازه بی‌سواد، دیکتاتور نظامی بی‌رحم ایران می‌شود، دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟ انگلیسی‌ها به منظور غارت نفت ایران و هدایت توسعه اقتصادی ایران در راستای منافع خود، هیچ نگرانی از بابت ویران شدن ایران و تمدنش

نداشتند. آشکارا، تنها مسئله‌ای که برای انگلیسی‌ها اهمیت داشت ادامه دسترسی به نفت ارزان ایران بود...» ۱۳

رضاخان میرپنج افسر دیویزیون قزاق که تا پیش از آن، مهتر اسب‌های سفارتخانه‌های خارجی و به رضا پالانی مشهور بود، وقتی به تخت سلطنت نشست، نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانک‌های خارجی. ولی هنگامی که روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هجری شمسی از کشور گریخت، مشخص شد وی با تملک حاصلخیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط، بزرگ‌ترین ملاک کشور ایران شده و با در دست داشتن ذخائر نقدی در بانک‌های انگلستان، آمریکا و آلمان یکی از ثروتمندترین مردان جهان به شمار می‌آمد. روزنامه‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، مملو از مطالبی بود که اقدامات عمال دیکتاتور را برای غصب زمین‌های مردم را در برداشت. یک نماینده مجلس انگلستان پس از مسافرت به ایران و مطالعه احوال ایرانیان نوشته بود:

«رضاشاه، دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که از این پس، در سرتاسر ایران فقط یک راهزن باید وجود داشته باشد.» ۱۴

دکتر محمد قلی مجد، پژوهش‌گر و استاد دانشگاه پنسیلوانیا براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا و پژوهش‌های گسترده‌اش، درباره افسانه بنیان‌گذار ایران نوین که به رضاخان اطلاق می‌شود، نوشت:

«زمانی که در سال ۱۹۴۱ رضاشاه ایران را ترک کرد، ۹۰ درصد جمعیت ایران بی‌سواد بودند... زمانی که سلطنت رضاشاه به پایان رسید، ایران یکی از عقب‌مانده‌ترین و یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. به گزارش سال ۱۹۵۲ بانک جهانی درباره ایران استناد می‌کنم. این «ایران نو»، که رضاشاه کبیر معمار آن بود، یک دیکتاتوری بی‌رحمانه و خشن نظامی بود که در آن قانون اساسی و مجلس به شوخی شباهت داشت. این «ایران نو» یکی از فقیرترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان زمان خود بود.» ۱۵

در پایان جنگ جهانی دوم، هم اتفاق نظر در میان متفقین برای کنار گذاشتن رضاشاه ایجاد شده بود و هم نارضایتی عمومی مردم به این روند کمک شایانی کرد. سرانجام رضاشاه که با کمک انگلستان و کودتا به قدرت رسیده بود توسط دول متفق به دلیل گرایش فاشیستی و همکاری با آلمان هیتلری، از قدرت عزل شد و برای ادامه سلطنت در سلسله پهلوی به نفع محمدرضا کنار رفت. برای مثال، سفیر انگلستان در ایران در شهریور ۱۳۲۰ ش می گوید حرکت برای عزل شاه یا حتی سلسله وی عمومی خواهد بود و بیش تر مردم ایران به هر انقلابی که سبب دگرگونی اوضاع و برکناری رضاشاه از قدرت باشد تن در خواهند داد. در مجموع باید گفت که عوامل داخلی و دلایل خارجی دست در دست هم سبب برکناری رضاشاه از قدرت شدند. به تعبیری هم اتفاق نظر در میان متفقین برای کنار گذاشتن رضاشاه ایجاد شده بود و هم نارضایتی عمومی مردم به این مسئله کمک شایانی کرد.

بحث در این جا، لعن و نفرین بر رضاخان و یا افتخار به ستارخان نیست. بحث بر سر کسانی است که امروز در تجمعات داخل کشور، ناآگاهانه شعار «رضاشاه روح شاد» سر می دهند در واقع خواسته و ناخواسته، و آگاهانه و ناآگاهانه خواهان یک فرد دیکتاتور و نظامی و حکومت استبدادی رضاخانی را می خواهند و مقایسه او با ستارخان، وقایعی تاریخی هستند. در حالی که امروز نه با سیاست های استبدادی رضاخان و نه ستارخان همیشه کار جدی در تحولات سیاست کنونی جهان و ایران از پیش برد. جهان امروز، به سیاستی نیاز دارد که موقعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و دیپلماسی جهان امروز را بشناسد؛ به نیازهای واقعی مردم توجه کند تا بتواند مبارزه سیاسی- طبقاتی خود را پیش ببرد.

منابع:

۱- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، جداول شگفتی های زندگی رضاشاه، ۱۳۶۹، چاپ پکا، ص ۲۵.

- ۲- احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، انتشارات امیرکبیر، جلد اول، چاپ نهم ۱۳۵۷، ص ۱۱۰.
- ۳- همان.
- ۴- همان، ص ۱۳۸.
- ۵- محمدرضا پهلوی، ماموریت برای وطنم، ۱۳۵۰، ص ۴۹.
- ۶- «رضاشاه و مشروطیت»، چشم‌انداز ایران شماره ۱۱۱، مهر ۱۳۹۷.
- ۷- همان، ص ۵۳.
- ۸- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد ۴، انتشارات عطار، چاپ چهارم ۱۳۶۲، ص ۲۶۲.
- ۹- احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۴۵.
- ۱۰- قزاق - عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه - محمود پورشالچی - انتشارات مروارید - ۱۳۸۴ - صفحه ۷۸۹
- ۱۱- همان.
- ۱۲- عصر رضاشاه در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا - دوران - شماره ۶۲ - دی ماه ۱۳۸۹.
- ۱۳- همان.
- ۱۴ - دکتر سیدجلال‌الدین مدنی - تاریخ سیاسی معاصر ایران - دفتر انتشارات اسلامی - ج اول، - ص ۲۶۸ تا ۲۷۶.
- ۱۵- گفت‌وگو با دکتر محمدقلی مجد- فصلنامه تاریخ معاصر ایران - پیشین.

محمدرضا پهلوی چگونه شاه ایران شد؟

یکی از مهم‌ترین برهه‌های تاریخی ایران بی‌شک مقطع تاریخی شهریور ۱۳۲۰ است؛ زمانی که نیروهای متفقین کشور را اشغال کرده و تلفیقی از بی‌ثباتی سیاسی، اجتماعی، تزلزل فرهنگی، گرسنگی و قحطی و بلایای خانمان‌سوز ایران را در آستانه‌ی فروپاشی قرار داده بود. در این وضعیت، کشورهای قدرتمند دنیا در ایران جولان می‌دادند و ارتش رضاخانی، با آن همه ادعا، به سرعت فروپاشیده بود.

در روزهای آخر سلطنت رضاشاه و قبل از تثبیت سلطنت محمدرضا، یکی از مسائل مهمی که در محافل سیاسی مطرح بود، مسئله جانشینی رضاشاه و شکل حکومت آینده ایران پس از رضاشاه بود. مسئله‌ای که هم سیاست‌مداران ایرانی و هم وزیران خارجه‌ی متفقین را درگیر خود ساخته بود.

برای جانشینی رضاشاه و نیز شکل حکومت براساس اسناد موجود در وزارت خارجه انگلیس و نیز خاطرات نگاشته‌شده و اسناد سیاسی دیگر چند گزینه مطرح بود. گزینه اول بازگرداندن قاجارها به سلطنت بود. در سال ۱۳۰۸ بعد از مرگ احمدشاه قاجار، محمدحسن میرزای ولیعهد خود را به‌عنوان پادشاه ایران خواند. او سال‌ها برای بازگشت تلاش می‌کرد. این زمان بهترین فرصت بود. در همین زمان، ملاقات‌هایی از سوی وزارت خارجه‌ی انگلیس با او و فرزندش حمید میرزا صورت گرفت.

گزینه دوم جانشینی، فرزند سوم رضاشاه، غلامرضا پهلوی بود. این گزینه‌ها نشان می‌داد که انگلیسی‌ها در آغاز به‌هیچ‌وجه تمایلی به سلطنت محمدرضا شاه نداشتند. وزارت خارجه انگلیس در یادداشتی این دو گزینه را به بولارد، سفیر انگلیس در تهران، پیشنهاد داد؛ اما بولارد که از نزدیک اوضاع ایران را تحت کنترل و نظر داشت، با این پیشنهادها مخالفت کرد. گزینه دیگر و در واقع گزینه‌ی سوم تغییر شکل حکومت به جمهوری بود.^۱

هرچند که اظهارنظرها در این زمینه بسیار بیش‌تر است و از جمله آبراهامیان معتقد است که افسران ناراضی به دنبال روی کار آوردن حکومتی موافق آلمان در ایران بودند^۲ و یا انور خامه‌ای که معتقد است متفقین تا نیمه شهریورماه نظری درباره این موضوع نداشتند و شرایط

پیش آمده آن‌ها را به اتخاذ این تصمیم کشاند،^۳ اما نکته‌ای که همگان به آن اذعان دارند نقشی است که فروغی بار دیگر ایفا نمود و زمینه ادامه سلطنت حکومت پهلوی و به قدرت رسیدن محمدرضا شاه را فراهم کرد.

منافع متفقین و به‌ویژه انگلستان نیز اقتضا نمی‌کرد که از شکل سنتی حکومت مطلوب خود در ایران دست بردارند. انگلیسی‌ها تنها به دنبال راهکاری برای پایان دادن به تهدید منافع خود در پایان دوره رضاخان بودند و در این میان، از راهکار فروغی برای تداوم سلطنت در خاندان پهلوی استقبال نمودند.

اما در این میان، سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا فروغی در میان گزینه‌های متعدد، در نهایت موفق می‌شود نظر متفقین را برای انتقال سلطنت و عدم تغییر شکل حکومت جلب کند؟

اشغال ایران به دلایل نظامی و استراتژیک بود و انگلیسی‌ها و متفقین با اشغال ایران برای جلب رضایت مردم ایران و جلوگیری از احتمال رفتن آن‌ها به سمت آلمانی‌ها، رضاشاه را از سلطنت برکنار کردند و در این میان، شخصی مانند محمدعلی فروغی نقش میانجی‌قابی را ایفا کرد که بار دیگر سلطنت را در حکومت پهلوی نهادینه نمود و تداوم بخشید. منافع انگلستان در این مقطع تاریخی، تغییر شکل حکومت و یا اعتماد مجدد به قاجارها را اقتضا نمی‌کرد، زیرا منافع آن‌ها به‌صورت مقطعی به خطر افتاده بود و شخصی دیگر از همان سلسله و با تعهدی دوباره می‌توانست این منافع را تامین کند. فروغی در این میان فردی بود که انگلیسی‌ها از وی به‌عنوان سیاست‌مداری مؤسس سابقه‌ای مناسب در ذهن داشتند. بنابراین، باید منافع انگلیسی‌ها در تداوم حکومت پهلوی و عدم تغییر شکل حکومت را مهم‌ترین عامل در ادامه حکومت پهلوی تلقی کرد. در این میان، فروغی به‌عنوان فردی که یک بار خوش‌خدمتی خود را به آنان اثبات کرده بود، مهره‌ای قابل اتکا بود و آن‌ها از ایده فروغی مبنی بر ادامه سلطنت پهلوی حمایت کردند.

در این میان، آنچه اهمیت بیشتری دارد نقش آفرینی فروغی در شهریور ۲۰ است که در میان گزینه‌های متعدد، زمینه را برای انتقال سلطنت فراهم کرده و محمدرضا شاه را جایگزین پدر کرد. از سوی دیگر، فروغی شخصیتی محافظه‌کار داشت و در همین راستا، حفظ وضع موجود در شهریور ۲۰ برای وی اولویت داشت. در این میان، منافع متفقین و به‌ویژه انگلستان نیز اقتضا نمی‌کرد که از شکل سنتی حکومت مطلوب خود در ایران دست بردارند. انگلیسی‌ها تنها به دنبال راهکاری برای پایان دادن به تهدید منافع خود در پایان دوره رضاخان بودند و در این میان، از راهکار فروغی برای تداوم سلطنت در خاندان پهلوی استقبال کردند.

در واقع محمدرضا شاه پهلوی، آخرین شاه ایران و دومین پادشاه از سلسله پهلوی بود. او پس از تبعید پدرش، رضا شاه، در سال ۱۹۴۱ به قدرت رسید و تا انقلاب سال ۱۹۷۹ میلادی حکومت کرد. محمدرضا هم مانند پدرش با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به پادشاهی خود ادامه داد. او پلیس مخفی (ساواک) را تشکیل داد. ساواک زندگی شخصی، سیاسی و اجتماعی همه شهروندان کشور را زیر نظر گرفت. مامورین به هر کسی مشکوک بودند دستگیر و زندانی و شکنجه می‌کردند. محمدرضا، فعالیت همه احزاب و سازمان‌ها را منحل کرد و فعالین سیاسی را با گرایش مختلف سیاسی تحت تعقیب قرار داد به زندان افکند و شکنجه و اعدام کرد. اما او خدمت بزرگی به دستگاه روحانیت کرد و امتیازاتی که به آن‌ها داد به حدی بی‌سابقه بود که زمینه‌های به‌قدرت‌گیری گرایش مذهبی و دستگاه مفت‌خور و مخوف روحانیت را فراهم کرد. در واقع ریشه‌های اصلی به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی پس از سرکوب انقلاب آزادی‌خواهانه مردم در سال ۱۳۵۷ را باید در سیاست‌های حکومت پهلوی در رابطه با مذهب و روحانیت مورد جست‌وجو قرار داد.

محمدرضا پهلوی در روز ۴ آبان ۱۲۹۸ در تهران متولد شد. او اولین پسر رضاخان و تاج‌الملوک آیرملو بود. خواهر دوقلوی او، اشرف پهلوی چهار ساعت بعد به دنیا آمد. او در حالی که شش سال داشت، پدرش پادشاه شد و او به ولیعهدی ایران منصوب شد.

محمدرضا تحصیلات مقدماتی را در تهران و تحصیلات متوسطه را در سوئیس به اتمام رساند. در شهریور ۱۳۱۰، محمدرضا پهلوی به همراه برادرش علیرضا، حسین فردوست و مهرپور تیمورتاش برای ادامه تحصیل به سوئیس فرستاده شد. وی در سال ۱۳۱۵ به ایران بازگشت و تحصیلات دانشکده افسری را تا درجه ستوان دومی ادامه داد. پس از ترفیع درجه او از سوی پدرش رضاشاه، با درجه سروانی بازرسی کل ارتش را بر عهده گرفت.

تلاش‌های رضاشاه برای به قدرت رساندن پسرش محمدرضا شاه و تبدیل او به یک ولیعهد قدرتمند سبب شد در سن ۱۹ سالگی ترتیب یک ازدواج سیاسی را برای او بدهد؛ بنابراین در سال ۱۳۱۷ با توجه به روابط ایران با سایر کشورها او تصمیم گرفت فوزیه ملک‌فارق شاه‌دخت مصر و خواهر پادشاه ملک‌فارق را برای پسرش بگیرد. فوزیه دختری بسیار زیبا و سیاست‌مدار بود و از آن‌جا که طبق قانون اساسی، مادر ولیعهد باید ایرانی‌الاصل باشد، تصویب ماده قانونی در مجلس شورای ملی، این مشکل را رفع کرد و فوزیه به ملیت ایرانی درآمد. حاصل این پیوند که در سال ۱۳۲۷ به جدایی ختم شد، دختری به نام شهناز بود که در سال ۱۳۱۹ متولد شد.

دو سال پس از جدایی از فوزیه (۱۳۲۷)، ازدواج دوم محمدرضا پهلوی در ۲۳ بهمن ۱۳۲۹ با ثریا اسفندیاری که پدرش از تبار لره‌های اصیل ایرانی بود و مادرش آلمانی تبار، ازدواج کرد. او نتوانست برای محمدرضا شاه فرزندی بیاورد و در نتیجه پس از هشت سال زندگی از یکدیگر جدا شدند و ثریا به دنبال رویای خود، یعنی بازیگری به اروپا رفت و در فیلم «سه چهره یک زن» محصول کشور ایتالیا بازی کرد.

نیاز کشور به ولیعهد پسر و مادری که برای شاهزاده «شهناز» مادری کند سبب شد محمدرضا شاه برای بار سوم با «فرح دیبا» ازدواج کند. ثمره این ازدواج چهار فرزند به نام‌های رضا، فرحناز، علیرضا و لیلیا بود. رضا پهلوی در ۹ آبان ۱۳۳۹، متولد شد و پدرش در ۱۴ آبان ۱۳۳۹، فرمان ولیعهدی او را صادر کرد.

آغاز سلطنت ۳۷ ساله محمدرضا پهلوی

در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، پس از اشغال ایران به دست متفقین و استعفای اجباری رضاشاه، متفقین محمدرضا پهلوی به تخت سلطنت گماردند و در ۲۶ شهریور با حضور در مجلس شورای ملی، برای حفظ اصول قانون اساسی و مشروطیت سوگند یاد کرد. هنگامی که پادشاه ایران در مجلس سوگند می‌خورد ارتش بریتانیا و شوروی تهران را اشغال کردند و کنترل وزارتخانه‌ها و اداره ایران را بدست گرفتند. دولت ایران سفیران خود را از برلین، رم و بخارست به تهران بازگرداند. وزارت امور خارجه به وسیله سفارت ایران در لندن به دولت بریتانیا اعتراض کرد که دولت بریتانیا و شوروی پس از اشغال بخش‌هایی از ایران قول داده بودند که نیروهای خود را به تهران گسیل ندارند. اکنون به دلیل این که در خارج کردن آلمانی‌ها از ایران کوتاهی شده، دولت بریتانیا و شوروی قوای نظامی خود را به تهران آورده‌اند، با این وضع دولت ایران توانایی اداره شهر تهران و دیگر شهرهای ایران را ندارد و آرامش و نظم در کشور از دست خارج شده است، از این رو دولت ایران خواستار خروج نیروهای متفقین از تهران است.

پس از این که دولت از اشغال ایران به وسیله ارتش شوروی و بریتانیا نتوانست جلوگیری کند و روشن شد که ارتش این دو کشور برای مدت درازی در ایران خواهند ماند مهم‌ترین هدف سیاسی محمدرضا شاه پهلوی حفظ موقعیت و قدرت خود بود. شاه و نخست‌وزیرش محمدعلی فروغی که سیاست‌مدار کهنه‌کار و زیرکی بود، بر این عقیده بودند که یک قرارداد با نیروهای اشغالی باید بسته شود تا وضعیت ایران اشغالی را روشن کند و اداره کشور را از دست ارتش اشغالگر بریتانیا و شوروی در بیاورد. تنها امضای یک قرارداد با متن می‌توانست ایران را مصون دارد...

سرانجام مذاکرات دولت ایران با اشغالگران ایران بریتانیا و شوروی قرارداد بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان بود. متن پیمان سه دولت روز پنج‌شنبه ۹ بهمن ۱۳۲۰ ساعت ۱۸ و ۱۵ دقیقه در کاخ وزارت امور خارجه امضاء شد و به امضای محمدرضا رسید.

ترور محمدرضا شاه پهلوی

ماجرای تیراندازی به محمدرضا در سال ۱۳۲۷، دستاویزی برای او شد تا به قلع و قمع مخالفان و تعطیلی احزاب اقدام کند. درست زمانی که مجلس شورای ملی، در مخالفت و رد طرح قرارداد نفت جنوب میان ایران و انگلیس، صحنه نزاع سختی بود و تنها سه امضاء لازم بود تا طرح تصویب شود، ترور پهلوی و اعلام حکومت نظامی، فعالیت احزاب از جمله حزب توده را متوقف کرد و به بازداشت بسیاری از فعالان سیاسی منجر شد. ناصر فخرآرایی که در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ و مراسم دانشگاه به پهلوی تیراندازی کرد، بی‌درنگ کشته شد و هرگز درباره انگیزه واقعی این ترور اطلاعات دقیقی به دست نیامد؛ اما نام حزب توده در دفترچه جیبی ضارب بهانه‌ای شد در دست دولت برای انتساب ترور به حزب توده؛ هم‌چنین کارت خبرنگاری روزنامه مذهبی پرچم اسلام، موجب شد سیدابوالقاسم کاشانی به ارتباط با او متهم و تبعید شود.

«انقلاب سفید» محمدرضا پهلوی

اصلاحات ارضی و به اصطلاح «انقلاب سفید»، راه سرمایه‌های خارجی به ایران باز شد، مخالفان حکومت به شدت سرکوب شدند و قدرت و جسارت محمدرضا شاه آشکارا افزایش یافت.

محمدرضا شاه در سال‌های آخر سلطنت خود به طرز تاسف‌باری شاهد سقوط پرستاب حکومت خود بود. وقایعی که در سال‌های ۱۳۵۴ و بعد از آن اتفاق افتاد، حکومت محمدرضا پهلوی را به سرنگونی نزدیک‌تر می‌کرد؛ اما افزایش درآمد سالانه نفت تا مرز ۲۰ میلیارد دلار در سال او را امیدوار می‌کرد. هم‌چنین توسعه روابط کشور با همسایگان غرب و شرق و بهبود رابطه ایران با عراق، اوضاع را بیش از پیش خوشایند کرده بود.

در آبان سال ۱۳۵۴، دربار شاه پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی را با صرف هزینه‌های هنگفت برگزار کرد که این ریخت و پاش‌ها نارضایتی‌های مردمی را می‌افزود. در این دوران شاه سعی می‌کرد بیش از گذشته نظر مساعد آمریکا را جلب کند و با تسلیم در برابر تمام خواسته‌های «کارت‌ر» رییس جمهور وقت آمریکا به سلطنت خود با آرامش ادامه دهد. شاه به

خیال خود امنیت و آرامش کاملی در کشور حاکم کرده بود، غافل از این که جرقه‌های انقلاب در همان سال‌ها زده می‌شده.

دیکتاتوری و برخورد دولت وقت با مخالفت‌های مردمی در آن زمان را می‌توان نقطه تشدید انقلاب دانست. مدت زیادی به طول انجامید تا شاه و اطرافیانش متوجه اوضاع دگرگون پیرامون خود شوند. اقدام آن‌ها در واکنش به اوضاع، برکناری هویدا و نخست وزیری آموزگار بود. آموزگار پیش از آن وزارت نفت را بر عهده داشت این تغییرات وضعیت نابسامان مملکتی را عوض نکرد. ناآرامی و اعتصاب، اوضاع ایران را فلج کرده بود.

خودسری‌ها و اقدامات غیرقانونی نهادهای اطلاعاتی و امنیتی

یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط حکومت پهلوی که مورد تایید بسیاری از سیاستمداران و شخصیت‌های وابسته به این حکومت نیز هست، خودسری‌ها، دخالت‌های بی‌مورد، اقدامات غیرقانونی، موازی‌کاری و در نهایت رقابت برای حذف رقیب از طریق ارائه گزارش‌های غیرواقعی، بزرگ‌نمایی مسائل کوچک و کم‌اهمیت بود که در نهایت نارضایتی گسترده، ائتلاف منابع و امکانات، ارائه گزارش‌های خلاف واقع، بی‌توجهی به مسائل اصلی، خانه‌نشینی و حذف افراد کاردان و خارج کردن مردم از دایره قدرت را در پی داشت. در این باره، فرح پهلوی به‌عنوان ملکه و نزدیک‌ترین فرد به شاه در کتاب خاطرات خود «کهن دیارا» آورده است:

مامورین بعضی اوقات بیش از حد لزوم سخت می‌گرفتند و این امری است که در اکثر کشورهای در حال توسعه که هرکس مایل است از قدرت محدود خود بیش‌ترین استفاده را بکند، روی می‌دهد. در نتیجه این افراد به جای خدمت، علیه رژیم عمل می‌کردند. به‌طور مثال، وقتی برای افتتاح یک گالری نقاشی می‌رفتم، مامورین ساواک آن‌چنان دردسری ایجاد می‌کردند که فردای آن روز بیش‌تر درباره عمل آن‌ها صحبت می‌شد تا افتتاح گالری. این مامورین فهرست اسامی مدعوین را قبلاً می‌خواستند که طبعاً در اختیارشان گذاشته می‌شد. اما در روز موعود یکی از مدعوین را بازداشت می‌کردند و یا مانع ورودش می‌شدند. این کار آن‌ها مرا در وضعی بسیار ناخوشایند قرار می‌داد. من به آن‌ها می‌گفتم: «شما که فهرست

اسامی را دیده بودید و اعتراض نکرده بودید، حالا که این شخص به این جا آمده، به بهانه این که درباره دولت چنین و چنان نوشته، برایش دردسر درست می‌کنید. باید توجه داشته باشید که با این طرز عمل او را در عقایدش راسخ‌تر خواهید کرد.» آن‌ها در پاسخ معذرت می‌خواستند و ادعا می‌کردند که او را به جای شخص دیگری گرفته‌اند. اما آن چه که نباید، اتفاق افتاده بود ... ۴

مامورین شهربانی گاهی اوقات بدون توجه لازم عمل می‌کردند. به خاطر دارم که در آغاز سال - های پنجاه زنده‌رودی نقاش ایرانی که شهرت بسیار داشت و در آمریکا زندگی می‌کرد، برای نمایشگاه نقاشی‌اش به تهران آمده بود. او همانند بسیاری از هنرمندان غربی آن زمان موهایی بلند داشت. تنها به همین بهانه او را در خیابان بازداشت کرده، سرش را تراشیدند. این کار آن‌ها مرا دیوانه کرد و درباره آن با پادشاه صحبت کردم. او دستور داد مسئول این کار توهین - آمیز را از کار برکنار کنند ...

بعضی از مامورین ساواک متاسفانه از قدرت خود سوءاستفاده کرده، کارهایی انجام می‌دادند که قابل بخشش نبود. آیا آن‌ها متوجه کار خود بودند؟ متاسفانه باید گفت که آن‌ها با انجام این حرکات ناشایست خود، شاید هم بدون قصد، به مقام سلطنت زیان می‌رساندند ... یک روز صبح استاندار یکی از ولایات به من تلفن کرد: «علیاحضرت، ساکنین یکی از دهکده‌های ما می‌خواهند حمام عمومی کوچکی را افتتاح کنند و مایل‌اند نام پادشاه را بر آن نهند. به نظر من این کار درستی نیست.» من با او کاملاً موافق بودم واقعا مسخره بود. یک سدّ یا یک میدان عمومی شاید، تازه در این مورد هم با زیاده‌روی موافق نبودم. اما یک حمام عمومی به نظر من به کلی نامناسب بود. من نمی‌دانم استاندار چگونه این مسئله را حل و نام دیگری برای حمام پیشنهاد کرده بود؛ اما این مانع از آن نشد که چند هفته بعد گزارشی به دفتر همسر رسید که در آن ساواک سوءظن خود را نسبت به استانداری که مانع گذاشتن نام پادشاه بر یک حمام عمومی شده بود، ابراز کند... ۵

«عبدالمجید مجیدی» وزیر کار و امور اجتماعی (۱۳۴۷-۵۱) و وزیر مشاور و رییس سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۱-۵۶) دخالت‌های سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در مسائل صنفی و انتخابات اتحادیه‌های کارگری در دوره پهلوی را این‌گونه روایت می‌کند:

بعضی اختلافات کارگری بین سندیکاها و مدیران و کارفرمایان گاهی وقت‌ها مشکلاتی ایجاد می‌کرد. مهم‌ترینش مسئله مذاکرات کارگران (صنعت) نفت بود. هر دو سال یک بار قرارداد دسته‌جمعی کار که بایست بین مسئولین شرکت نفت و مسئولین سندیکاهای کارگری صنعت نفت امضاء بشود، مسائل جدی ایجاد می‌کرد. این موجب می‌شد، در محلی یا منطقه‌ای که ناراحتی ایجاد می‌شد، ساواک دخالت کند، نمایندگان کارگران را می‌گرفت... مسئله انتخابات که مثلاً انتخابات آزاد باشد، در آن مرحله هم ساواک دخالت می‌کرد که کسانی نماینده سندیکا بشوند که به حساب از نظر ساواک سوءسابقه نداشته باشند. دخالت‌هایش در آن مرحله انتخابات سندیکایی بود که ما در آن دخالت نمی‌کردیم. ۶

اقدامات غیرقانونی و خودسری‌های ساواک به جایی رسید که بنا به گفته «سیدحسین نصر»، رییس دفتر ملکه پهلوی، «از دوره نخست‌وزیری آموزگار تا پیروزی انقلاب، ساواک نه تنها به نخست‌وزیر بلکه به توصیه‌های خود شاه هم بی‌توجه بود و گوش نمی‌کرد.» ۷

حکومت به جای سلطنت

یکی از مهم‌ترین عوامل داخلی سقوط حکومت پهلوی از درون، دخالت‌ها و تصمیم‌گیری‌های محمدرضا شاه در اکثر امور نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. در واقع محمدرضا به جای این که حرمت انقلاب مشروطه را نگه دارد و به جای حکومت، سلطنت کند تا مطابق قانون اساسی مشروطیت نخست‌وزیر به‌عنوان قوه مجریه و مجلس شورای ملی به‌عنوان قوه مقننه امور را تصمیم‌گیری و اجرا کنند، خود شخصاً دخالت می‌کرد. این واقعیت توسط اطرافیان و نزدیکان شاه نیز روایت شده است. حتی توصیه‌های «علی امینی» به‌عنوان یک سیاست‌مدار کهنه‌کار هم در این زمینه کارساز نبود:

من واقعا عقیده‌ام این بود، به خودِ شاه هم گفتم، شما بزرگ‌ترین سرمایه برای مملکت هستید، با این که تجربه زیاد دارید، دنیا را دیدید، شما می‌توانید بهترین راهنما برای یک دولت باشید، دخالت شما در دولت نتیجه‌اش این می‌شود که تمام معایب دولت که هر جا باشد... ایجاد [شود، ناشی از شما می‌دانند] شامل شما می‌شود، نخواست قبول کند. این بود، والا واقعا به نظر من
۸...

«علی‌نقی عالیخانی» وزیر اقتصاد (۱۳۴۱-۴۸) وضعیت کابینه‌ها و حتی تصمیم به استعفا
وزیر در دو دهه پایانی حکومت پهلوی را مرتبط به نظر شخص شاه می‌داند:
اصولا شما باید بدانید که در این سال‌ها یعنی پس از امینی به بعد هیچ وزیری حق استعفا
نداشت. احيانا ممکن بود که اجازه بگیرد که از کار کنار برود ولی اصولا نباید صحبت استعفا
را می‌کرد. اگر قرار تغییر بود باید اعلیحضرت تصمیم می‌گرفتند. پس خود شخص نمی‌توانست
چیزی بگوید. می‌توانست شخص به عرض اعلیحضرت مستقیم یا غیرمستقیم برساند که به
هر دلیلی مایل است که کار دیگری را عهده‌دار بشود یا به بخش خصوصی به دلیل خاصی
برود. ۹.

این نحوه تصمیم‌گیری و دخالت در امور علاوه بر ایجاد ناهماهنگی در دولت‌ها، باعث شد تا
به تدریج مردم شاه را مسئول و مسبب هرگونه تصمیم و اجرای سیاستی بدانند؛ امری که از
نگاه تیزبین «اسدالله علم» از افراد بسیار نزدیک و امین به محمدرضا شاه دور نماند و نگرانی
خود را از این نوع حکومت‌داری که تاوان خواهد داشت ابراز کرد:
اصولا تصمیمات فعلی هیچ‌گونه هماهنگی ندارد و من واقعا نگرانم که عاقبت کار چه می‌شود.
درست است که حالا سیاست‌های خارجی به ما کاری ندارند ولی زمینه داخلی ما به نظر من
خوب نیست و من که خیلی خونسرد هستم، گاهی دچار اضطراب می‌شوم. هر وزیری به طور
علی‌حده گزارشاتی به عرض شاهنشاه می‌رساند و شاهنشاه هم اوامری صادر می‌فرماید. روح
نخست‌وزیر بدبخت بی‌لیاقت هم اطلاع از هیچ جریانی ندارد. شاید علت بقای او هم همین
باشد، کسی چه می‌داند؟... درست است که ماشاءالله، شاه با ۲۸ سال تجربه سلطنت و گذراندن

دوران‌های خطرناک فوق‌العاده مجرب شده‌اند و ماشاءالله ذکات و عقل خدادادی هم اضافه بر این موهبت است، ولی اصولاً در دنیای امروز کار مشکل‌تر از این حرف‌هاست. من مکرر عرض کرده‌ام: «اجازه بفرمایید هیات‌های مشاورینی درست کنیم و همه امور را مطالعه نمایند، بعد شاهنشاه تصمیم اتخاذ فرمایند.» می‌فرمایند: «این که دولت در دولت می‌شود، من دستگاه‌های مطالعاتی در ساواک و قسمت‌های نظامی دارم، کافی است.» عرض کردم: «همه رؤسای کشورهای بزرگ چنین هیات‌هایی دارند. با مشاورین رییس‌جمهور آمریکا هم که خودتان ملاقات فرموده‌اید که به کلی سوای دستگاه‌های دولتی هستند.» ولی شاهنشاه از این امر خوش‌شان نمی‌آید، چه باید کرد؟ اما من می‌ترسم که روزی تاوان این کار را بدهیم. ۱۰

شکی نیست که گاه وزیر(یا مدیر یک سازمان) در تصمیم‌گیری‌های مربوط به وظایف سازمانی خود شرکت نداشته و یا از آن‌ها بی‌اطلاع باشد، در کار خود دچار عدم هماهنگی نیز می‌شود. «عبدالمجید مجیدی» به‌عنوان یک تکنوکرات که مسئولیت مهم‌ترین نهاد دوره پهلوی یعنی سازمان برنامه‌ریزی و بودجه را برعهده داشته است این واقعیت را این‌گونه تحلیل می‌کند:

مسئله دیگر هم مسئله عدم هماهنگی در سطح دولت و دستگاه اجرایی بود. اگر فرض کنید نخست‌وزیر مملکت (کسی که به حساب رییس قوه مجریه است) مسئولیت داشت و جواب‌گو بود که این کارها باید هماهنگ بشود و حرفش را دستگاه‌ها می‌خواندند، خیلی کارها منظم‌تر انجام می‌شد تا این که نخست‌وزیر اسما نخست‌وزیر باشد و عملاً تمام تصمیمات در سطح بالاتری گرفته بشود و عملاً سطح بالاتر غیرمسئول باشد. می‌بینید نمی‌شود، یعنی ما یک گرفتاری به حساب، بنیادی داشتیم. ۱۱

دخالت‌های فردی و تصمیم‌گیری‌های یک‌جانبه به گونه‌ای پیش رفت که محمدرضا پهلوی خود را بی‌نیاز از هرگونه کارشناس و مشاوره‌ای می‌دید. چنان که «اسدالله علم» در یادداشت‌هایش آورده است:

عرض کردم: «باید در الجزیره هیات مطلعی مرکب از وزیر اقتصاد، رئیس بانک مرکزی، دکتر فلاح وزیر کشور (مسئول اوپک) و یک عده کارشناس همراه باشند.» فرمودند: «این خرها چه فایده دارند؟» عرض کردم: «خر و هر چه باشند لازم است باشند.» ۱۲

«فریدون جم» داماد خاندان پهلوی و رییس ستاد ارتش شاهنشاهی (۱۳۴۸-۵۰) با مقایسه وضعیت رعایت سلسله مراتب در ارتش‌های جهان با ارتش شاهنشاهی، دخالت‌های شاه در امور ارتش را عامل مهمی در وضعیت بلاتکلیف و عدم تصمیم‌گیری فرماندهان نظامی در روزهای پایانی سلطنت پهلوی می‌داند:

رییس‌جمهور آمریکا هم فرمانده کل قوا است، رییس‌جمهور فرانسه هم فرمانده کل قوا است ولی این‌ها دیگر به تمام امور نیروهای مسلح که دخالت نمی‌کنند. وزیر دفاع دارند که عضو کابینه است، وزیر دفاع سازمان‌های فنی دارد. ستاد کل، ستادهای هوایی، دریایی، زمینی این مسائل را بررسی می‌کنند و کارهای‌شان را انجام می‌دهند. ولی در ایران اعلیحضرت به اسم این‌که من فرمانده کل قوا هستم می‌خواستند در تمام امور ارتش دخالت بکنند یعنی هیچ‌کس نفس نکشد و از ایشان اجازه بگیرند. نتیجه چنین شده بود که همه مسلوب‌الاختیار بودند. به‌ویژه این اواخر که فرمانده نیروی هوایی، زمینی، دریایی و ژاندارمری هم می‌خواستند ستاد بزرگ ارتشتاران را دور بزنند و به این عنوان که ما تابع مستقیم اعلیحضرت هستیم مستقیماً بروند از بالا دستور بگیرند و ستاد هم در جریان نباشد. در نتیجه گزارش‌های تطبیق‌نشده می‌رفت بالا، دستورات غیرمنطقی و بررسی‌نشده و تطبیق‌نشده صادر می‌شد. ۱۳

کیش شخصیت محمدرضا شاه

«کیش شخصیت» پدیده‌ای است که در آن یک شخص با استفاده از رسانه‌های گروهی و تبلیغات سیاسی از خود وجه عمومی آرمانی و قهرمانانه‌ای ارائه می‌دهد. این پدیده با استفاده از تعریف و تمجید در رسانه‌ها و نیز ایجاد جوّی که در آن شخص فارق از پاسخ‌گویی و یا مصون از اشتباه است به‌وجود می‌آید. کیش‌های شخصیت غالباً در حکومت‌های تمامیت‌خواه و غیرمردم‌سالار شکل می‌گیرند. «فرح پهلوی» در رابطه با «شخصیت‌پرستی» محمدرضا شاه

و زیاده‌روی در نصب مجسمه‌ها و تصاویر، نام‌گذاری اماکن و خیابان‌ها به نام خاندان سلطنت و... نوشته است:

در نصب عکس‌های همسر در همه مکان‌ها نیز افراط می‌شد. البته نصب تمثال او در مؤسسات دولتی، قابل قبول بود ولی نه در جاهای دیگر. من در این باره با او صحبت کرده بودم و او با عقیده من موافق بود. خواسته بودم فهرستی از همه ساختمان‌ها و مکان‌هایی که به نام ما خوانده می‌شد، تهیه کنند تا بتوان از تعداد آن‌ها کاست. در همه روستاها نیز تقاضا زیاد بود؛ زیرا نام پادشاه را برای گرفتن امتیازات و کمک‌های مالی به کار می‌گرفتند. چگونه ممکن بود خیابانی با نام پهلوی آسفالت نشده باشد؟!... روزنامه‌نگاران به زحمت می‌توانستند خود را از این محیطی که به خاطر سخت‌گیری‌های بی‌جای بعضی مامورین وزارت اطلاعات ایجاد شده بود، رها کنند. هنگام سفرهایم به ولایات و یا افتتاح مؤسسات، از فرصت استفاده کرده به آن‌ها می‌گفتم: «عکس مرا مدام چاپ نکنید، ما برای افتتاح یک بیمارستان جدید به این جا آمده‌ایم. به جای صحبت از من درباره بیمارستان بنویسید. این مطلب برای مردم جالب‌تر است. آن‌ها برای شناختن من نیازی به نوشته‌های شما ندارند. بگذارید خودشان در مورد من قضاوت کنند.»^{۱۴}

کیش شخصیتی محمدرضا شاه به جایی رسیده بود که بنا به گفته «علی امینی» در سال‌های پایانی سلطنت، چشم دیدن افراد لایق و کاردان بالاتر از خود را نداشت و می‌خواست همه کارها به نام خود شاه تمام شود:

«بروزیو» سفیر ایتالیا بود، آن هم بیچاره خیلی علاقمند بود، من را ناهار دعوت کرده بود و ضمن درد دل، گفت شاه، چون شما قجر هستید، این با شما بد است. گفتم آقا، صحبت این‌ها نیست، اساسا نمی‌تواند تحمل کند. چون می‌خواهد خودش همه کارها به نام خودش باشد و هرچه هم بخواهیم بگوییم که آقا، کار وزیر و نخست‌وزیر بالاخره مال مملکت است که در راس شما هستید. شما باید... یک تاریخچه را می‌گوییم که بعد واقعا این را باید قبول کرد که این بدبختی شاه این بود که نمی‌خواست اصلا کسی را ببیند. در تمام امور، نسبت به قد،

نسبت به هوش، نسبت به چهره، هرچه را بخواهید حساب کنید، یک حسادت ذاتی داشت.

این واقعاً بدبختی مملکت بود. ۱۵.

«علی نقی عالیخانی» نیز علت استعفا و رفتن خود از وزارت اقتصاد را همین کیش شخصیتی و نحوه رفتار شاه می‌داند:

شاه تندی‌های بیش از پیش و بی‌جایی اصولاً در اداره امور از خودش نشان می‌داد که تا آن موقع ما به آن عادت نداشتیم و در واقع مرحله تازه رفتار شاه در اداره امور مملکتی بود که تصور می‌کرد که عقل کل است و تمام مسائل را می‌داند و بنابراین هرچه می‌گوید باید به همان صورت اجرا بشود و به همین دلیل هم برخوردهای دیگری هم برای من با ایشان به وجود آمد. ۱۶.

البته نحوه رفتار و تملق‌گویی‌های اطرافیان محمدرضا نیز در ایجاد کیش شخصیتی و تغییر در رفتار و برخوردهای او بی‌تاثیر نبوده است. مروری بر «یادداشت‌های علم» به‌خوبی این موضوع را منعکس می‌کند:

یک ملاقات با سفیر آمریکا داشتم که جریانش را کتبا به شرف‌عرض همایونی رساندم. جواب - هایی مرحمت کرده‌اند. گو این که در حاشیه عریضه به جای «متاع» (کالا)، «مطاع» (فرمانروا) مرقوم فرموده‌اند. این اشتباه از شاه خیلی عجیب است. البته توجه نداشته‌اند. بس ما متملقین امر مطاع، مطاع می‌گوییم، این کلمه پیش چشم‌شان بوده است. ۱۷.

مجله نیوزویک آمریکایی مقاله بسیار خوبی درباره شاهنشاه ایران نوشته، ولی گوشه‌هایی هم در مورد پلیس مخفی ما و غیره دارد. تمثال مبارک را هم پشت جلد گذاشته که البته مهم است. پرسیدم: «در جراید منعکس شود؟» فرمودند: «بشود، ولی به رسول پرویزی بگو بعضی نکات آن را تخطئه نماید، بلکه شدیداً حمله کند و همزمان منعکس گردد.» ۱۸.

ارائه گزارش‌های غیردقیق و خلاف واقع

دخالت‌های بی‌مورد و بسیار، تصمیم‌گیری‌های شخصی، زیر پا گذاشتن قانون و بی‌اعتنایی به توصیه‌ها و مشورت‌ها باعث شد افراد، سازمان‌ها و نهادهای حکومتی دوره پهلوی در راستای کسب عنایات ملوکانه برنامه‌ها و گزارش‌های ارائه‌شده برای مقام سلطنت را با سانسور و حذف واقعیات موجود و در راستای رؤیاهای شخص شاه تنظیم و ارائه کنند. اغراق در برخی از این گزارش‌ها به گونه‌ای بود که گاهی موجب تعجب خود محمدرضا نیز می‌شد. در این باره «اسدالله علم» نوشته است:

سر شام شاهنشاه فرمودند: «بانک مرکزی گزارش می‌دهد ۲۲ درصد رشد اقتصادی در سه‌ماهه اول سال بالا رفته است.» از من تصدیق خواستند. فرمودند: «آیا واقعا تعجب نمی‌کنی؟» عرض کردم: «تعجب نمی‌کنم و باور هم نمی‌کنم. این گزارشات دروغ است.» چون در حضور دیگران بود، شاهنشاه خوش‌شان نیامد. من هم فهمیدم جسارت کرده‌ام، ولی دیر شده بود! ماشاءالله شاه آن قدر علاقه به پیشرفت کشور دارد که در این زمینه هر مهملی را به عرض برسانند، قبول می‌فرمایند و به همین جهت گاهی دچار مشکلاتی مالی و مشکلات دیگر می‌شویم. ۱۹۰

برای من هم مسلم شده حقایق امور به عرض شاه نمی‌رسد. نمی‌دانم چه دستی در کار است. شاه هم به این امر توجهی ندارند، یعنی مطمئن هستند که (حقایق به عرض‌شان) می‌رسد. ۲۰ به همین سبب، «عبدالمجید مجیدی» به‌عنوان رییس سازمان برنامه و بودجه، اساس برنامه-ریزی‌ها و بودجه‌ریزی‌های سازمان متبوع خود را غیرواقعی و ناشی از برنامه‌های جاه‌طلبانه و فرضیات محمدرضا شاه می‌داند:

در حالی که اعلیحضرت یک چیزهای دیگر می‌دیدند و برنامه‌شان خیلی وسیع‌تر و خیلی جاه‌طلبانه‌تر از آن چیزی بود که این‌ها می‌دیدند. در نتیجه تصمیمات و اظهارنظرهای اعلیحضرت براساس آن فرضیات بود. سازمان برنامه براساس گزارش‌ها و اطلاعاتی که در دست داشت (فرضیات محدودی که در اختیار داشت) آن‌ها را اساس قرار می‌داد، لذا نمی‌توانست

یک نوع تفاهم و به حساب اتفاق نظری وجود داشته باشد. ۲۱

«عیسی پژمان» از مقامات امنیتی و مسئول میز کردستان ساواک در دوره پهلوی با اشاره به غافلگیری نهادهای امنیتی و نظامی شاه از وقوع انقلاب به عدم ارائه یک گزارش تحلیلی جامع، دقیق و واقعی که صراحت و جسارت لازم کارشناسان اطلاعاتی و امنیتی رژیم در بیان حقایق به محمدرضا شاه را داشته باشد، اشاره می‌کند:

برای این که افسران ارتش ما یا کارمندان ساواک ما یا کارمندان وزارت خارجه ما اصولاً برای اظهارنظر، برای ابراز وجود، برای یک بررسی حقیقی و واقعی و بعد از این بررسی که می‌کنند یک اظهارنظر مثبت و یا منفی به صراحت بکنند وجود نداشته. آن چه که بوده یک برآورد وضعیتی بوده و بعدش هم موکول به رای عالی است، موکول به اراده سینه مبارک شاهانه است. خب اراده سینه شاهانه چه قدر می‌تواند فکر بکند؟ چه قدر باید این مسائل را هی فکر بکند و یک مرتبه دستور بدهد؟ این بررسی را شما باید بکنید. بله این کار را ما بررسی کردیم منافعش این است، مضارش این است و نظر ما این است که این عمل بشود، نحوه عملش هم این است یک این، دو این، سه این. هر کدامش که اراده سینه مبارک شاهنشاه قبول بکند آن را اتخاذ بکنند. هیچ کدام به این صورت نبودند. در داخل ارتش، در داخل ساواک، در وزارت خارجه همه محتاطانه به خاطر این که میزشان را داشته باشند، شغلشان را داشته باشند، مقامشان را داشته، درجه‌شان را داشته باشند... همین است که بوده. گزارش تهیه بشود و به عرض برسد هر چه که ایشان اراده می‌کنند. ۲۲

عدم گردش نخبگان

گردش نخبگان سیاسی به لحاظ حساسیت و نقش تعیین کننده‌ای که در سلامت نظام سیاسی و مدیریتی به منظور تحقق اهداف و آرمان‌های آن نظام دارد، از اهمیت ویژه‌ای برای ایجاد ثبات سیاسی برخوردار است. در سیر مراحل گردش نخبگان نیز، نظام شایستگی به مثابه اهرم و معیار سنجش عمل می‌کند؛ بدین معنا که میزان سنجش ثبات سیاسی بر چگونگی تعهد به نظام شایستگی استوار است و هر اندازه از نظام شایستگی فاصله گرفته شود، ثبات نیز کاهش می‌یابد. با این توضیح، سیستم سیاسی پهلوی دوم بالأخص در دو دهه پایانی در گردش

نخبگان بسته و همراه با عدم شایسته‌سالاری بود. «علی امینی» این عدم گردش نخبگانی را در نخست‌وزیری طولانی ۱۳ ساله «امیرعباس هویدا» و تکراری بودن مقامات و شخصیت‌ها می‌داند:

یازده سال یا سیزده سال هویدا می‌ماند، مردم خسته شدند از قیافه... راجع به خودم گفتم، آقا! مردم خسته می‌شوند از قیافه یکی! در این عوض کردن، یک مقداری مردم انتظار داشتند یک چیز جدیدی می‌شد. همین... (فی حدّ ذاته) با شخص، حالا ممکن است نشود، ولی یک فُرجه‌ای خواهد بود و خود شما فکر کنید... بعد از هویدا، آموزگار را می‌آورند. آموزگار مطمئناً آدم خوبی بود، اما به درد نخست‌وزیری نمی‌خورد. بعد شریف‌امامی را بیاورد!... ۲۳

«عبدالمجید مجیدی» نیز در مصاحبه با طرح تاریخ شفاهی هاروارد ضمن برشمردن دلایل وقوع انقلاب در سال ۵۷، یکی از مهم‌ترین این دلایل را در عدم گردش نخبگان و کارگزاران دولتی و در نتیجه عدم تغییرات مهم و محسوس می‌داند:

بعد از این که هویدا رفت، روی کار آمدن دولت آموزگار بود برای این که به نظر من همان دولت بود با یک خرده تغییر شکل و کار فوق‌العاده‌ای هم نکرد، برعکس، در این موقع حساس مملکت در واقع دولت غیرموجودی بود. یعنی دولت اظهار وجودی نمی‌توانست بکند. به نظر من می‌بایست بعد از رفتن هویدا به کلی یک گروه دیگری می‌آمد روی کار و یک مقداری سعی می‌کردند که، به حساب راه جدیدی را باز بکنند، یا اصلاح بکنند کارهای قبلی را. این‌ها به نظر من اشتباهات اساسی این دو سال آخر بود. ۲۴

عدم گردش نخبگان سیاسی در سطح یک جامعه به بیرون راندن مردم از تصمیم‌گیری‌های سیاسی که نمود بارز آن انتخابات است می‌انجامد و در نتیجه بی‌تفاوتی مردم نسبت به آن نظام حکومتی را در پی دارد. «جعفر شریف‌امامی» به عنوان یک کهنه‌کار سیاسی دوره پهلوی این موضوع را به خوبی درک کرده بود:

برای انتخابات نظر من این بود که بایستی که یک راه‌حلی پیدا بکنیم که هم نتیجه انتخابات طوری باشد که مردم بیسندند و خوب باشد و هم اعلیحضرت ناراحت نباشند. بدین منظور من

به اعلیحضرت پیشنهادی کردم که از هر محلی که یک وکیل باید انتخاب بشود چند نفر در محل در نظر گرفته بشوند که این‌ها بین مردم زمینه داشته باشند و ممکن است که انتخاب بشوند به این‌ها بگوییم که خودشان در محل بروند و مبارزه بکنند و کسی که انتخاب می‌شود واقعا به رای مردم انتخاب شده باشد... گفتم پنج تا شش نفر برای هر کرسی از کسانی که در محل هستند و اشکال ندارند خودشان با هم رقابت بکنند این موجب می‌شود که هم نابابی در مجلس نیاید و هم این‌ها که مردم با وکیل‌شان تماسی پیدا کنند و انتخاباتی به معنای واقعی انجام شود. البته نسبت به خیلی از جاها این روش را ما عمل کردیم ولی بعضی جاها را اعلیحضرت متاسفانه دستور می‌دادند به وزیر کشور که مثلا فلان کس بشود فلان کس نشود و گرفتاری فراهم می‌شد ولی کاری هم نمی‌توانستیم بکنیم. ۲۵

عدم چرخش نخبگان و نسپردن امور به افراد کاردان تا لحظات پایانی حکومت علی‌رغم جابه‌جایی سریع دولت‌ها و روی کار آمدن نخست‌وزیران متعدد در سیستم پهلوی پابرجای بود. «داریوش همایون» قائم‌مقام دبیرکل حزب «رستاخیز» (۱۳۵۵) و وزیر «اطلاعات و جهانگردی» (۱۳۵۶-۵۷) معتقد بود عدم گردش نخبگان در سال‌های پایانی حکومت پهلوی شرایط مناسبی برای افراد جاه‌طلب و فرصت‌طلب برای قرارگیری در رأس امور فراهم ساخته بود:

دولت شریف امامی ترکیب بسیار نامتجانسی بود از چند شخصیت بسیار جاه‌طلب سیاسی، آدم‌هایی که مدت‌ها در انتظار فرصت بودند برای این‌که روی کار بیایند و تصمیم داشتند که به هر قیمتی شده فقط روی کار بمانند. نخست‌وزیر کنترلی روی بیش‌تر اعضای حکومتش نداشت. ۲۶

نبود آزادی بیان

«بیان» یکی از ابزارهای مهم ارتباطی و حامل اندیشه و فرهنگ بشر بین نسل‌ها و جوامع مختلف است و «آزادی بیان» به معنای آزادی افراد در بیان عقیده و ایراد نطق و خطابه بدون

ترس از دخالت قدرت حکومت است. هرچند درباره بسته بودن فضای سیاسی، سانسور و نبود آزادی بیان در دوره پهلوی مطالب بسیار گفته شده است؛ اما روایت نبود آزادی بیان و رعایت نکردن برخی امور حتی در تظاهر به آزادی بیان و تساهل در آن یکی از عوامل درونی سقوط رژیم پهلوی بود. «فرح پهلوی» همسر شاه در خاطرات خود از جلوگیری از چاپ مصاحبه دخترش «فرحناز» در یکی از مطبوعات توسط دستگاه‌های نظارتی به دلیل کاربرد عبارات عامیانه نظیر «مامان»، «بابا» یا «رضا» به جای «علیاحضرت»، «علیحضرت» و «شاهزاده» یاد می‌کند. در حالی که چاپ این مصاحبه با همان عبارات «خودمانی» می‌توانست نقش مهمی در حس نزدیکی جامعه با خانواده سلطنتی داشته باشد:

دستگاه اداری هم دست کمی از دستگاه امنیتی نداشت. بدین ترتیب که وزارت اطلاعات گمان برد با جلوگیری از انتشار یک مقاله به بهانه کاربرد بیانی خودمانی درباره خانواده سلطنتی، کار درستی انجام می‌دهد. خانم خبرنگاری با دختر ما فرحناز مصاحبه‌ای انجام داده بود و بدیهی است که فرحناز در صحبت خود، از اصطلاح بابا و مامان استفاده کرده بود و برادرش را نیز بدون ذکر عناوین به نام خوانده بود ... ۲۷

یا در جای دیگری از بازداشت مدیر یک شرکت توسط دستگاه‌های امنیتی رژیم یاد کرده است که در یک جلسه با حضور خود «فرح پهلوی» انتقاداتی از سیاست‌های اقتصادی دولت دارد:

یک بار دیگر از بازداشت رییس شرکتی که چند روز پیش همراه با روسای شرکت‌های دیگر در کاخ پذیرفته بودم، باخبر شدم. او با صراحت بسیار درباره مشکلات و خصوصاً دستورالعمل ناپسند یکی از وزرا با من صحبت کرده بود. این اتفاق در دوره‌ای رخ داد که دولت برای کنترل افزایش قیمت‌ها گروهی از دانشجویان را برای نظارت بازرگانان و اصناف به بازار فرستاده بود. این رییس شرکت که مورد احترام همه بازاریان بود، برای من توضیح داده بود که تا چه اندازه این عمل موجبات ناراحتی بازرگانان را فراهم کرده، آن را توهینی به خود تلقی کرده بودند. من حرف او را پذیرفته از او تشکر کردم. روز بعد مامورین امنیتی او را بازداشت کردند. ۲۸

«مصطفی الموتی» نماینده مجلس شورای ملی و از فعالان سیاسی و مطبوعاتی درباره تصنعی بودن رقابت دو حزب درون حاکمیتی و نبود فعالیت آزادانه سیاسی، علی‌رغم مسافرت‌های متعدد محمدرضا شاه به کشورهای توسعه‌یافته (آمریکا و اروپا) و آگاهی و مطالعه وی درباره احزاب و فعالیت سیاسی چنین می‌گوید:

در زمان نخست‌وزیری آقای دکتر اقبال دو تا حزب تشکیل شد که البته این احزاب با مشاوره شخص شاه تشکیل شده بود هر دو حزب. ولی من معتقدم که اعلیحضرت به مناسبت مسافرت‌هایی که به خارج می‌کردند و مطالعات که این‌قدر به کیس‌های مختلف داشتند معتقد بودند که به هر حال باید در ایران احزابی به وجود بیاید که بتواند فعالیت‌های سیاسی داشته باشد. این زمینه فکری ایشان را از نظر وجود احزاب فراهم کرده بود. ولی باید این حقیقت را هم قبول کرد که این احزاب آن‌طوری که باید و شاید آزادی کامل نداشتند یعنی به هر حال جدا از رژیم که نبودند ولی مداخلاتی هم از طرف رژیم در کار این احزاب می‌شد خیلی شدید. ۲۹

هرچند این دو حزب نیز خود «بله قربان گوی» اعلیحضرت بودند، چنان که «اسدالله علم» در یادداشت‌های خود آورده است:

برای اولین دفعه وقتی عرض کردم دکتر کنی دبیرکل حزب «مردم» شکایت دارد که هرکس به طرف حزب او می‌آید دولت از کار برکنار می‌کند، شاهنشاه عکس‌العمل خیلی شدیدی به خرج دادند. فوری به نخست‌وزیر با تلفن تغییر کردند و فرمودند این (مورد) بخصوص را دفتر مخصوص تحقیق بکند. تا ظاهر تحقیق کرد و معلوم شد درست است که یک رئیس مدرسه چون دکتر کنی را دعوت کرده، از کار برکنار کرده‌اند. تغییر رویه سابق که این مطالب را شاهنشاه با خنده برگزار می‌فرمودند، باعث تعجب شد. البته آبی برای حزب مردم گرم نمی‌کند، ولی بالاخره حیات کوچکی به آن می‌بخشد که این حزب را از (بله بله قربان) (yes) بودن درآورد. یکی از روزنامه‌های انگلیس نوشته بود در ایران دو حزب موجود است: یکی حزب بر

سر کار که نسبت به اوامر همایونی (البته) (ofcoursc) است و دیگری حزب مخالف که

آن هم حزب (بله بله قربان)(yes) است. واقعا غیر از این هم نمی‌شود. ۳۰

«داریوش همایون» به‌عنوان پایه‌گذار روزنامه «آیندگان» که در سیستم سیاسی حکومت پهلوی نیز مسئولیت‌هایی برعهده داشته است، درباره حساسیت محمدرضا شاه نسبت به مطبوعات و تذکرات مستقیم و با واسطه وی به نوشته‌های جراید ولو این که آن نوشته هدفی جز «بهبود»، «تعدیل»، «رفع ابهام» یا «اصلاح» اوضاع مملکت و سیاستی را نداشته باشد، گفته است:

بیش‌تر تذکراتی که به ما داده می‌شد تذکراتی بوده که شاه به نخست‌وزیر داده بود و نخست‌وزیر به وزیر اطلاعات و وزیر اطلاعات یا مستقیما به ما می‌گفت یا توسط معاون مطبوعاتی‌اش به ما می‌گفت و شاه هر روز روزنامه‌ها را خیلی به‌دقت می‌خواند و مطالبی که به نظرش ناگوار می‌رسید دنبالش را می‌گرفت. و من یک مورد به شما بگویم. من یک همکاری داشتم در روزنامه آیندگان به نام آقای جهانگیر بهروز. و جهانگیر بهروز در یک فرصتی که شاید مثلا دهمین سال آیندگان، نخیر من اشتباه می‌کنم، مثلا فرض کنید حالا یک سالگرد آیندگان یک مقاله‌ای نوشت و این قضیه مال سال ۱۳۴۸ است. یک مقاله‌ای نوشت یا ۴۷ بله در سال ۱۳۴۷ مثلا اولین سالگرد آیندگان. یک مقاله نوشت و در آن مقاله اشاره کرد به این که این روزنامه، روزنامه لیبرالی است. و آقای هویدا این بار شخصا به من تلفن کردند خصوصی که شاه بسیار عصبانی شد از این مقاله و آقای بهروز باید از روزنامه آیندگان برود و آن سبب شد که آقای بهروز از روزنامه آیندگان رفت و من در سال ۱۳۴۸، این مال ۴۷ بود، در سال ۴۸ یک مقاله‌ای نوشتم درباره انقلاب سفید که آن وقت انقلاب شاه و مردم مثل این که نامیده می‌شد و در آن مقاله نوشتم که این برنامه انقلابی نیست، یک برنامه اصلاحی است و بعضی موادش هم اصلا اجرا نشده هنوز و اگر هم اجرا می‌شد یک تصمیمات ساده اداری بود. مثل فرض کنید فروختن سهام کارخانه‌های دولتی برای پرداخت

به زمین داران این یک ماده انقلابی نمی تواند باشد، به اصطلاح خوب تنظیم نشده این منشور. به اصطلاح یک انتقادی بود از منشور به اصطلاح انقلاب شاه و ملت. و باز آقای هویدا مرا صدا کرد و گفتش که شاه بسیار عصبانی شده و تو دیگر به آیندگان نرو. ولی گفتند که مقاله می توانی هم چنان برای آیندگان بنویسی و من پنج هفته دیگر به آیندگان نمی رفتم با این که مدیر آیندگان بودم و کارها را با تلفن حل می کردم و چندین مقاله باز هم چنان نوشتم تا بالاخره رفتند و وساطت کردند و من برگشتم به آیندگان. شاه بسیار در کار مطبوعات مداخله می کرد و نمونه های بی شمار من دارم. مواقع بسیار دیگری پیش آمد که سردبیران موظف بودند پیش از این که دستور چاپ روزنامه را بدهند عنوان های مطالب و مطالب مهم روزنامه را تلفن می کردند به مقام مسئول (حالا یا ساواک بود یا وزارت اطلاعات) بعدها به تدریج دیگر وزارت اطلاعات شد مرکز منحصر این کار، می خواندند برای شان و اگر مخالفتی نبود روزنامه را چاپ می کردند. ۳۱

آمار رشد باورنکردنی مساجد، حوزه های علمیه و کتاب های مذهبی در زمان محمدرضا پهلوی
در آن جهان دو قطبی و جنگ سرد، تمام فکر و ذکر محمدرضا شاه خطر چپ و مبارزه با کمونیزم بود، خودش را نظر کرده می دانست؛ او در خاطرات و ادعاهای خود، به ویژه در کتاب «پاسخ به تاریخ»، خود را نظر کرده و تحت حمایت امام علی (ع)، امام زمان (عج) و حضرت عباس (ع) می دانست. او معتقد بود که در کودکی در زمان بیماری سخت و هم چنین در حادثه ای در جوانی، از سوی این ائمه اطهار شفا یافته یا نجات پیدا کرده است..

* او ادعا کرد در دوران کودکی که به بیماری تیفوئید مبتلا بود، در رؤیا دید که امام علی (ع) به او دارویی شفا بخش داده است.

* او روایت کرد زمانی که از اسب در راه امامزاده داوود سقوط کرد، حضرت عباس (ع) او را از خطر مرگ نجات داد.

* شاه هم چنین به دیداری در مکاشفه با امام زمان (عج) اشاره کرده بود.

این باورها، تاثیر عمیقی بر تصور او از جایگاهش در هدایت کشور و اعتماد به نفس او در سال‌های حکومت داشت.

به این آمارهای خوب توجه کنید:

* از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ در عرض ۱۰ سال، تنها ۵۶۷ عنوان کتاب مذهبی در ایران منتشر شده اما، از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ در عرض ۵ سال به ۷۶۵ عنوان مذهبی رسیده؛

* تنها در عرض سه سال یعنی از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ به تعداد ۷۵۵ عنوان کتاب مذهبی افزایش یافته، به میزانی که به اواخر حکومت می‌رسیم باز هم انتشار کتب مذهبی افزایش یافته، به طوری که تنها در عرض سه سال یعنی از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ تعداد کتب مذهبی به ۱۶۹۵ عنوان افزایش می‌یابد؛

* یعنی در ده ساله ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲، تنها ۱۰ درصد کتاب‌های منتشره در ایران را کتب مذهبی تشکیل می‌داده اما به میزانی که به اواخر حکومت شاه می‌رسیم درصد انتشار کتب مذهبی چنین افزایش می‌یابد:

* در سال ۱۳۵۱ تعداد کتب مذهبی با ۵۷۸ عنوان ۲۵ درصد کل کتاب‌ها بوده؛

* در سال ۱۳۵۳ تعداد کتب مذهبی، به ۳۳ درصد کل کتاب‌ها رسیده؛

* یعنی در حالی که در دهساله ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲، میزان کتاب‌های مذهبی پس از ادبیات، تاریخ و جغرافی، علوم اجتماعی در مقام چهارم قرار داشته در سال ۱۳۵۳ میزان کتب مذهبی، مقام اول را پیدا می‌کند.

* در سال ۱۳۵۹ تنها در تهران، کتاب مفاتیح‌الجنان تیراژش ۴۹۰ هزار نسخه بوده و در ۱۳۵۴ مجله مکتب اسلام ماهانه ۶۰ هزار تیراژ داشته...؛

* تعداد مساجد در سال ۱۳۴۱ در ایران ۳۶۵۳ باب بود اما این تعداد در ۱۳۵۲ به ۵۳۸۹ افزایش می‌یابد؛

* در سال ۱۳۴۰ در قم تنها ۶،۰۰۰ طلبه وجود داشت اما در سال ۱۳۵۴ به ۱۸،۰۰۰ طلبه می‌رسد؛

*در سال ۱۳۴۰ در تهران ۲۹۳ باب مسجد بوده اما در سال ۱۳۵۱ به ۷۰۰ مسجد افزایش می‌یابد! و در سال ۱۳۵۲ به ۹۰۹ باب مسجد می‌رسد و در ۱۳۵۴ این تعداد به ۱۱۴۰ مسجد می‌رسد؛

طرفداران دیروزی و جعل‌کنندگان امروزی تاریخ ایران، او را معمار «تجدد ایران» معرفی می‌کنند اما، این چگونه پروژه مدرنیزاسیون و تجدیدی است که برعکس غرب و همه جای دنیا، به میزانی که جامعه آن به جلو رانده می‌شود، به جای کاستن از نقش مذهب در عرصه عمومی، برعکس افزایش می‌یابد؟

جالب است که محمدرضا شاه از مسجdsازی در قلب اروپا نیز غافل نبوده است! شریف امامی در خاطراتش می‌نویسد وقتی شاه خبر یافت که مسجد ساخته شده در هامبورگ آلمان، به دلیل نداشتن بودجه نیمه‌کاره مانده و «شهردار هامبورگ پیشنهاد کرد که ساختمان مسجد نیمه‌کاره مانده اگر دولت ایران می‌خواهد آن را تخریب کرده به جای مسجد از زمین آن استفاده دیگر بکنند.»

اما محمدرضا شاه گفت مسجد تکمیل گردد و هزینه تکمیل آن را نیز خودش پرداخت و... (خاطرات شریف امامی، هاروارد...ص ۲۸۵)



در صفحه ۹ شماره ۶ فروردین ۱۳۴۲ کیهان، گزارش مفصلی از مراسم نوروزی شاه منتشر شده که در روز اول فروردین در کاخ گلستان برگزار شده بود. لابه‌لای خطوط این گزارش نکات مهمی را در مورد شرایط وقت می‌بینیم. مثلاً این که شاه با جمعی از روحانیون از جمله «حجت‌الاسلام حاج سید محمدرضا بهبهانی» دیدار می‌کند و می‌گوید: «من همیشه کمال علاقه و کوشش را داشته‌ام که اصول اسلامی بدون پیرایه و به‌صورت واقعی آن‌طور که حقیقتاً قرآن کریم به ما می‌آموزد و مورد نظر شرع مقدس است در کشور پیروی گردد... هیچ مذهبی مترقی‌تر از اسلام نیست و هیچ جامعه‌ای بدون این که متکی به دین باشد قوام ندارد و چه قدر مایه خوشبختی است که دین ما ایرانیان دین مبین اسلام است.»

این گفته‌ها و دیدار با روحانیون نشان می‌دهد که شاه در حین خبری که از حملات خمینی و همراهانش داشت به فکر حفظ رابطه دربار با روحانیت بود. شاه پیش از این نیز در سخنان نوروزی خود سخنان مشابهی خطاب به روحانیون ایراد کرده بود؛ چنان که روزنامه «اطلاعات» در روز ششم فروردین از او تیترا زد: «هیچ مذهبی مترقی‌تر از اسلام نیست.» در فاصله بین سال‌های ۳۷-۱۳۳۲ فعالیت روحانیون مخالف دخالت در سیاست در مساجد و مدارس تمرکز داشت. در این مدت شمار طلبه‌ها نیز افزایش چشم‌گیری یافت و از ۳۲۰۰ نفر در سال ۱۳۳۲ به ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۳۷ رسید. در شهر مشهد نیز شاهد افزایش چشم‌گیر نهادهای دینی در سال‌های سی و چهل هستیم. حاج میرزا احمد کفایی هدایت ۱۵ مدرسه دینی را در دست داشت. وی هم‌چنین ۲۶۰ کمیته دینی برای مقابله با اشغال احتمالی شوروی در این استان تشکیل داده بود.

همبستگی روحانیت و شاه در پهنه جنگ سرد با روی کار آمدن دولت قاسم در عراق بیش‌تر نمایان گردید. این دولت در سال‌های ۳۸-۱۳۳۷ فعالیت‌های حزب کمونیست عراق را تشویق می‌کرد که نگرانی روحانیون عراقی و تنش میان آنان و دولت را برانگیخت. آیت‌الله محمد حسین کاشف‌الغطاء ساکن نجف طی فتوایی نفرتش را از کمونیسم اعلام کرد. این فتوا مورد

استقبال حکومت شاه قرار گرفت چرا که فعالیت‌های حزب کمونیست عراق می‌توانست به گسترش فعالیت‌های حزب توده در ایران بیانجامد.

به باور عباس میلانی، در سال ۱۳۳۷، در پی بازداشت قرنی رئیس رکن دو ارتش به جرم کودتا، و برملا شدن رابطه وی با برخی از روحانیون، شاه تصمیم گرفت عده‌ای از آنان را تبعید کند. آیت الله بروجردی برآشفته و تهدید کرد در صورت تبعید روحانیون، وی نیز از کشور خارج خواهد شد. شاه از تصمیم خود منصرف شد.

فرار محمدرضا پهلوی و آوارگی و مرگ وی

در این دوران تظاهرات، اعتصابات به اوج خود رسیده بود. در تبریز، اردبیل، اصفهان، زنجان، شاهرود، تربت حیدریه، شیراز، ارسنجان، آمل، قم، مرنده، فریدون کنار، بندرعباس، کنگاور و چالوس صدها نفر به خون غلطیدند. روز ۹ دی یکی از خونین‌ترین روزهای انقلاب بود. سرانجام در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ محمدرضا پهلوی، به بهانه بیماری برای همیشه از کشور رفت. پس از خروج شاه از ایران او اول به مکزیک رفت و در آنجا متوجه بیماری سرطان او شدند، اما به دلیل تظاهرات مردمی برای تحویل شاه به مردم ایران وی به همراه فرح پهلوی به پاناما رفت. ولی شاه به دلیل این که دولت آمریکا زیر قول‌های خود زده بود قصد ماندن در این کشور را نداشت و نهایتاً انورسادات از شاه دعوت کرد تا برای معالجه و سکونت به مصر بیاید. او پیش‌تر به محمدرضا گفته بود که برای معالجه می‌تواند از بهترین پزشکان دنیا در مصر بهره‌مند شود و نیازی به سفر به ماورای اقیانوس‌ها نیست. در فرودگاه قاهره، انورسادات، همراه همسرش جهان‌سادات به استقبال آمده بودند و از آن‌جا به «قصر قبه» رفتند.

پزشکان مصری پس از معاینه گفتند که حال او وخیم است و باید عمل جراحی صورت بگیرد. سرانجام، پزشکان آن‌جا با کمک پزشکان فرانسوی، وی را جراحی کردند و پس از آن، اعلام کردند سرطان به دیگر اعضای بدنش سرایت کرده است. «دکتر کین» آمریکایی نیز گفت که شاه به‌زودی خواهد مرد. شاه به فرح گفته بود نباید به تلاش‌های ناخواسته برای زندگی او دست بزنند و بگذارند وی راحت بمیرد. محمدرضا چند روز بعد به اغما فرو رفت. روشن بود

که در آستانه مرگ قرار گرفته است و سرانجام در ساعت ده صبح ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰م درگذشت و در کنار مسجد رفاهی قاهره به خاک سپرده شد.

نتیجه‌گیری

آن فضای بسته و دیکتاتور زده ضد آزادی و علم و کتاب، چنان ریشه عقلانیت را خشکانده بود که حتی خیل روشنفکران دکتر و مهندس سوربن دیده نمی‌توانستند چند متر دورتر از جلوی پای خود را دیده و تحلیل کنند، به‌جای زمین در بالای ابرها می‌زیستند، همین روشنفکران امروز در سنین بالا و پس از گذشت نزدیک به نیم قرن از سرنگونی حکومت پهلوی، باز هم همان ادعاهای خود را در رسانه‌های فارسی‌زبان راست، تکرار می‌کنند؛ افرادی با ادعاهای بزرگ اما با مغزهای کوچک و فاقد شعور.

محمدرضا در اواخر حاکمیت زمستان سیاهش، باز هم خود را چنان عقل کل می‌دانست که حتی کوچک‌ترین پیشنهاد و مشورت را توهین می‌دانست! یک‌بار جلال وارسته در مسند وزارت کشور جرات کرد از «کامیون‌های حمل زباله» در تهران انتقاد کند دیگر برای همیشه از شرفیابی محروم شد.

در نتیجه، دور و برش را چاپلوس‌ترین آدم‌ها پر کرده بودند که برای خوشایندش، فقط بادش می‌زدند!

او، به مانند تمامی دیکتاتورها، خیلی دیر صدای مردم را شنید، و آن زمان دیگر، هیچ‌کس از آن قافله متملقین، حتی افتخار نمی‌دادند به دیدارش روند.

امیراصلان (رییس تشریفات) مجبور می‌شد از دوستانش مانند فرمانفرمائیان، امیرانی، عبدالله انتظام و دیگران بخواهد که ظاهراً، بوسیله او تقاضای شرفیابی کنند تا روحیه اعلیحضرت تقویت شود! (خاطرات امیراصلان... ص ۴۵۱)

دیکتاتورها خودشان ممکن است زودتر بمیرند اما میراث شوم فکری و فرهنگی آن‌ها سال‌ها و دهه‌ها پس از مرگ‌شان می‌ماند و مغزها را فلج و جامعه را به کمای سیاسی برده و از ظهور و تربیت انسان‌های برجسته و دانا و احزاب مدرن و مترقی ممانعت به عمل می‌آورند.

به قول زنده یاد منوچهر آتشی:

با چهره‌های معوج دشمن خو

خنجر گرفته‌اند زیر گلوگاهم

و اعتراف سهمگینی می‌خواهند

کز خون بی‌قرار تبارم

منابع:

۱- گفت‌وگوی سایت تاریخ ایرانی با دکتر عباس قدیری قیداری.

۲- پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب ص ۱۴۸

۳- انور خامه‌ای، سال‌های پر آشوب ص ۸۷

۴- پهلوی، فرح، کهن دیارا: خاطرات فرح پهلوی، پاریس، فرزاد، ۲۰۰۴، صص ۲۲۶-۲۲۹

۵- مجیدی، عبدالمجید، خاطرات عبدالمجید مجیدی، به کوشش: حبیب لاجوردی، تهران،

گام نو، ۱۳۸۱، صص ۱۷۳ و ۱۲۸

۶- دهباشی، حسین و دیگران، مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر: گفت‌وگو با

سیدحسین نصر، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۹۷، ص ۴۲۰

۷- امینی، علی، گفت‌وگو با علی امینی، مصاحبه کننده: سپهر ذبیح و هرمز حکمت، پاریس

ژانویه ۱۹۸۳ و سپتامبر ۱۹۸۶، ص ۳۷

۸- عالیخانی، علی‌نقی، خاطرات دکتر علی‌نقی عالیخانی، تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران،

تهران، نشر آبی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۶

- ۹- علم، امیراسدالله، یادداشت‌های علم، ویراستار علی‌نقی عالیخانی، تهران، انتشارات مازیار و معین، جلد ۱، یادداشت‌های ۱ تا ۶/۱۲/۴۸، ص ۳۸۵
- ۱۰- مجیدی، عبدالمجید، پیشین، ص ۱۹۰
- ۱۱- علم، امیراسدالله، پیشین، جلد ۴، یادداشت ۴/۱۲/۵۳، ص ۴۵۶
- ۱۲- جم، فریدون، طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد: خاطرات تیمسار فریدون جم، مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی، لندن، ۱۰ مارس ۱۹۸۳، نوار ۴
- ۱۳- پهلوی، فرح، پیشین، ص ۲۲۹
- ۱۴- امینی، علی، خاطرات علی امینی: طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، به کوشش: حبیب لاجوردی، تهران، اصالت تنشیر، ۱۳۷۷، ص ۱۰۵
- ۱۵- عالیخانی، علی‌نقی، پیشین، ص ۲۳۳
- ۱۶- علم، امیراسدالله، پیشین، جلد ۲، یادداشت‌های یک‌شنبه ۹/۵/۵۱ تا پنج‌شنبه ۱۲/۵/۵۱، ص ۳۰۶
- ۱۷- همان، جلد ۴، یادداشت ۱۸/۷/۵۳، ص ۳۰۳
- ۱۸- شریف‌امامی، جعفر، خاطرات جعفر شریف‌امامی، طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، به کوشش: حبیب لاجوردی، تهران، سخن، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸
- ۱۹- علم، امیراسدالله، پیشین، جلد ۱، یادداشت ۱۵/۶/۴۸، ص ۲۵۷
- ۲۰- همان، جلد ۲، یادداشت ۲۸ تا ۳۱/۲/۴۹، ص ۵۳
- ۲۱- مجیدی، عبدالمجید، پیشین، ص ۱۴۲
- ۲۲- پژمان، عیسی، طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد: خاطرات سرهنگ عیسی پژمان، مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی، پاریس، ۴ مارس ۱۹۸۳، نوار ۲
- ۲۳- امینی، علی، پیشین، صص ۶۷-۶۸
- ۲۴- مجیدی، عبدالمجید، پیشین، ص ۱۹۸

- ۲۵- شریف‌امامی، جعفر، پیشین، ص ۲۲۷
- ۲۶- همایون، داریوش، طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد: خاطرات داریوش همایون، مصاحبه کننده: جان مؤدهی، واشنگتن دی.سی، ۳ اکتبر ۱۹۸۳، نوار شماره ۵
- ۲۷- پهلوی، فرح، پیشین، ص ۲۲۷
- ۲۸- همان، صص ۲۲۸-۲۲۹
- ۲۹- الموتی، مصطفی، طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد: خاطرات مصطفی الموتی، مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی، لندن، ۱۰ مارس ۱۹۸۳، نوار شماره ۱
- ۳۰- علم، امیراسدالله، پیشین، جلد ۲، یادداشت‌های ۱۵/۳/۵۱، صص ۲۸۹-۲۹۰
- ۳۱- همایون، داریوش، پیشین، تاریخ مصاحبه ۲۱ نوامبر ۱۹۸۲، نوار شماره ۲

رضا پهلوی، در روایی پادشاهی!

در جریان انقلاب ۱۳۵۷، رضا پهلوی ۱۸ سال داشت و به تازگی دیپلم گرفته بود و در حال گذراندن دوره آموزش پرواز جنگنده در ایالات متحده بود که با وقوع انقلاب، دیگر نتوانست به ایران بازگردد.

رضا پهلوی، فرزند ارشد محمدرضا پهلوی و فرح دیبا است که طبق قانون اساسی مشروطه، ولیعهد ایران بوده است. وی متولد ۹ آبان ۱۳۳۹ در تهران است. او و خانواده‌اش پس از انقلاب ۱۳۵۷ و سقوط حکومت محمدرضا شاه، از ایران خارج شده و در ایالت مریلند آمریکا زندگی می‌کنند.

رضا پهلوی برادر بزرگ‌تر علیرضا، فرحناز و لیلا پهلوی است. خواهرش لیلا، در سال ۲۰۰۱ میلادی، در لندن خودکشی کرد. در سال ۲۰۱۱ میلادی، علی‌رضا برادرش در بوستون آمریکا

خودش را کشت. هم‌چنین او برادر ناتنی شهناز پهلوی است. شهناز پهلوی حاصل ازدواج محمدرضا شاه با فوزیه همسر اولش است.

رضا پهلوی در سال ۱۳۶۵ با یاسمین اعتماد امینی ازدواج کرد و حاصل این ازدواج سه دختر به نام‌های نور(متولد سال ۱۳۷۱)، ایمان(متولد ۱۳۷۲) و فرح(متولد ۱۳۸۲) است.

در سال ۱۳۹۲ ائتلاف شورای ملی ایران توسط او بنیان‌گذاری و رهبری شد؛ اما در سال ۱۳۹۶ رسماً از سمت خود به عنوان رهبر شورای ملی کناره‌گیری کرد.

رضا پهلوی، در سال ۱۳۸۸ در پاسخ به خبرنگار نشریه نیویورک تایمز، که پرسید دین شما چیست؟ گفت: این مسئله خصوصی است، اما اگر اصرار به دانستن دارید باید بگویم که من طبق آموزش و اعتقادی راسخ، مسلمان شیعه هستم و خود را انسانی با ایمان می‌دانم.

رضا پهلوی معمولاً هم‌زمان با بروز اعتراضات یا ناآرامی‌های داخلی در ایران، فعالیت‌های رسانه‌ای و سیاسی خود را افزایش داده و پس از خاموشی این اعتراضات، فعالیت‌های او کم‌رنگ می‌شود.

او با آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی» در شهریور ۱۴۰۱ و در پی درگذشت مهسا امینی در پاسگاه نیروی انتظامی تهران، فعال شد. با آغاز اعتراضات مردمی در شهریور ۱۴۰۱ در ایران، رضا پهلوی سعی داشت به همراه پن تن دیگری، این جنبش را به نام خود تمام کند اما کمیته «مهسا» آن‌ها ۴۶ روز بیش‌تر دوام نیاورد و از هم پاشید و طرفداران او حملات زشتی در شبکه‌های خود علیه پنج تن دیگر آغاز کردند.

سفر رسمی رضا پهلوی به اسرائیل در فروردین ۱۴۰۲ نیز توجه رسانه‌های جهان را به خود جلب کرد. او به دعوت دولت اسرائیل همراه با همسرش به اورشلیم رفت. او ضمن دیدار با مقامات ارشد اسرائیلی از جمله نخست‌وزیر، در مراسم مذهبی دیوار ندبه نیز شرکت کرد.



اعطای دموکراسی رضا پهلوی با تعظیم و بوسیدن دست او

موضوع میزان دارایی‌ها و اموال خاندان پهلوی، از زمان سرنگونی حکومت پدرش در سال ۱۹۷۹، همواره یکی از مباحث مورد توجه در فضای سیاسی و رسانه‌ای کشور بوده است. در برخی منابع خارجی نیز به موضوع ثروت خاندان پهلوی پرداخته شده است. به‌عنوان مثال، ویلیام برنیگین در گزارشی در روزنامه واشنگتن پست، از بنیاد پهلوی به‌عنوان یکی از ابزارهای عمده انباشت دارایی یاد کرده است. این گزارش بنیاد مذکور را به‌رغم ظاهر خیریه، نهادی دارای فعالیت‌های اقتصادی سودآور برای خانواده سلطنتی توصیف می‌کند. در این گزارش، میزان ثروت این خاندان در مقاطعی بالغ بر چندین میلیارد دلار عنوان شده است. در دی‌ماه ۱۴۰۱، علی بهادری جهرمی، سخنگوی دولت، در مطلبی در شبکه اجتماعی توئیتر نوشت که محمدرضا پهلوی در زمان خروج از کشور، علاوه بر ۳۵ میلیارد دلار دارایی نقدی، فهرستی از اشیای قیمتی و جواهرات را نیز همراه خود برده بود. به گفته او، این فهرست شامل ۳۸۴ چمدان حاوی جواهرات، دو تاج مزین به حدود پنج هزار قطعه الماس، ۵۰ قطعه زمرد و بیش از ۳۶۰ عدد مروارید بوده است که ارزش دقیق آن از سوی منابع رسمی تخمین‌پذیر نیست.

یکی از موضوعاتی که همواره محل پرسش و نقد از سوی برخی منتقدان خاندان پهلوی بوده، وضعیت شغلی و نحوه تأمین هزینه‌های زندگی رضا پهلوی در سال‌های اقامت در خارج از کشور است. این ابهام به‌ویژه در شرایطی مطرح می‌شود که وی از زمان خروج از ایران، به‌صورت رسمی در هیچ نهاد یا شرکت اقتصادی شناخته‌شده‌ای فعالیت شغلی نداشته است. رضا پهلوی در گفت‌وگویی با یکی از رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، در پاسخ به سؤال درباره شغل خود عنوان کرد: «در واقع شغل من در این سال‌ها، مبارزه سیاسی بوده است.» وی در ادامه تأکید کرد که فعالیت‌های سیاسی لزوماً درآمدزا نیستند و اظهار داشت: «مبارزه سیاسی درآمدی ندارد. من خوشبختانه با کمک خانواده‌ام تا به حال توانسته‌ام زندگی‌ام را بگذرانم. هزینه‌های من و خانواده‌ام را هم‌میهنان و مادرم می‌دهند تا بتوانم همه انرژی خود را صرف فعالیت سیاسی کنم.»

این پاسخ، با واکنش‌ها و تفسیرهای متفاوتی مواجه شد و برخی منتقدان آن را شفاف و قانع‌کننده ندانسته‌اند. به باور این دسته از منتقدان، هم‌چنان درباره چگونگی تأمین هزینه‌های زندگی خانواده پهلوی در چهار دهه گذشته، آن هم در شرایطی که به گفته خودشان منبع درآمد مشخصی نداشته‌اند، ابهامات قابل توجهی وجود دارد. این پرسش به‌ویژه زمانی پررنگ‌تر می‌شود که سبک زندگی و سطح رفاه خانوادگی آن‌ها در آمریکا مورد توجه قرار گیرد. ثروت شخصی خانواده پهلوی، مقدار ثروتی که در سال ۵۷ و قبل از آن از ایران خارج کردند و شغل کنونی اعضای این خانواده، همواره مورد بحث بوده و پاسخی قابل قبول در این زمینه ارائه نشده است.

انصاری درباره اموالی که خاندان پهلوی از ایران خارج کردند، می‌گوید: قسمت عمده‌ای از اموال شخصی شاه در زمان ترک ایران، از کشور خارج نشد. قسمت مهمی از آن مربوط به حق کمیسیون‌هایی بود که شاه برای خرید اسلحه و معاملات دیگر دریافت کرده بود. این مبالغ به ایران وارد نشده بود که از ایران خارج شود.

او گفت در قاهره، شاه پرسید که مردم در ایران درباره او چه می‌گویند! گفتم که مردم ایران معتقدند که شما دزد بودید! شاه در پاسخ گفت: که به اعتقاد ایشان، طبق قوانین سوئیس، گرفتن حق کمیسیون برایشان مانعی ندارد!

البته شایان ذکر است که جز محمدرضا شاه، خواهرش اشرف نیز، اموال قابل ملاحظه‌ای را در خارج از ایران در اختیار داشت. عضو سابق دربار، درباره میزان پس‌انداز پهلوی‌ها در بانک‌های خارج کشور، گفت: من اطلاع دقیقی از اموال پهلوی‌ها ندارم، فقط می‌دانم طبق وصیت‌نامه شاه، اموال او میان وراثت به صورت زیر بایستی تقسیم می‌شد:

فرح دیبا ۲۰ درصد، رضا پهلوی ۲۰ درصد، علیرضا پهلوی ۲۰ درصد، فرحناز پهلوی ۱۵ درصد، لیلا پهلوی ۱۵ درصد، شهناز (دختر شاه و و فوزیه) ۸ درصد و مهناز زاهدی (نوه شاه) ۲ درصد. **اموال شاه را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد:**

۱- مبالغ نقدی که از شاه بجا مانده بود، که حدود ۵۰ میلیون دلار از آن، بعد فوت شاه وجود داشت و تقسیم شد.

۲- یک‌سری املاک و مستغلات مانند ویلا سورتا در سنت موریس سوییس و زمین‌های اسپانیا.

۳- جواهراتی که از کشور خارج شده بود.

۴- پولی که در تراستی موجود است. طبق شرایط آن تراست، این پول در اختیار فردی از خاندان پهلوی قرار می‌گیرد که به پادشاهی ایران برسد؛ مگر خاندان پهلوی با هم تصمیم بگیرند که ادعایی به بازگشت به سلطنت در ایران ندارند و در آن صورت آن پول طبق شرایط آن تراست میان آن‌ها تقسیم خواهد شد. براساس وصیت‌نامه شاه، تمام دارایی برداشت‌شده از بانک سوئیس در ژنو (به استثنای آن چه که به Me Cottier حواله داده شد) توسط شخص شاه به بنیادهای Niversa ، Rukam و Zarima واگذار شده بود.

انصاری هم‌چنین درباره درآمد خانواده پهلوی بعد از مرگ شاه اظهار داشت: من در مورد همه افراد خاندان اطلاع دقیقی ندارم، اما در مورد رضا پهلوی می‌دانم که علاوه بر ارثیه پدر، از سعودی و سازمان سیا نیز پول دریافت کرد.

بر اساس داده‌هایی که فیگارو به نقل از **سوشال فورنریکس** منتشر کرده، **۴۷۶۵** حساب شناسایی شده‌اند که هرکدام روزانه بیش از **۱۰۰** پیام منتشر می‌کنند و مجموع فعالیت آن‌ها به **۸۴۳ میلیون** توییت می‌رسد. هم‌چنین **۱۱ هزار و ۴۲۱** حساب دیگر دارای سطحی غیرعادی از تعامل بوده‌اند که در مجموع حدود **۱/۷ میلیارد «لایک»** ثبت کرده‌اند. علاوه بر این، **۸۸۳۰** حساب چندین بار نام کاربری خود را تغییر داده‌اند؛ روشی که به گفته پژوهشگران معمولاً با عملیات‌های هماهنگ مرتبط است. در نهایت، **۳۳۶۱** حساب مرتبط با این شبکه‌ها از سوی پلتفرم مربوطه تعلیق شده‌اند.

این روزنامه فرانسوی هم‌چنین به گزارشی اشاره می‌کند که پاییز **۲۰۲۵** توسط **سیتیزن لب**، آزمایشگاه امنیت سایبری وابسته به دانشگاه تورنتو، منتشر شد و روزنامه اسرائیلی **هاآرتص** نیز به آن پرداخت. در آن گزارش از یک «کارزار نفوذی» سخن به میان آمده که توسط پروفایل‌های جعلی هدایت می‌شد. به نوشته فیگارو، این حساب‌ها از سال **۲۰۲۳** ایجاد شده بودند و نزدیک به **۲** سال فعالیت چشم‌گیری نداشتند، اما در اوایل سال **۲۰۲۵** و هم‌زمان با افزایش تنش‌های نظامی میان ایران و اسرائیل، ناگهان فعال شدند.

سیتیزن لب گزارش داده است که برخی از این محتواها پیش از انتشار اطلاعات مشابه از سوی منابع محلی یا رسانه‌های ایرانی در فضای مجازی منتشر شده‌اند. پژوهش‌گران این مرکز به نشانه‌های شناخته‌شده هماهنگی، از جمله زمان‌بندی‌های هم‌زمان انتشار و فقدان

هویت‌های معتبر اشاره کرده و تأکید کرده‌اند که سطح هماهنگی مشاهده‌شده با رفتار ارگانیک کاربران سازگار نیست و از برنامه‌ریزی متمرکز حکایت دارد.

فیگارو هم‌چنین دیدگاه «اور ییساخار»، متخصص مسائل ایران در موسسه داوید در قدس اشغالی را منعکس کرده که این راهبرد را بخشی از یک روند جهانی می‌داند، اما با ویژگی‌های خاص اسرائیلی. به گفته او، همه قدرت‌های بزرگ امروز در شبکه‌های اجتماعی عملیات نفوذ انجام می‌دهند، اما تفاوت دولت اسرائیل در میزان تسلط فناورانه و روایت‌سازی است.

به نوشته فیگارو، در میان اهداف آشکار این کارزارها، ترویج **رضا پهلوی** جایگاه ویژه‌ای دارد. این روزنامه می‌نویسد او از حمایت دولت اسرائیل برخوردار است و روایت سلطنت‌طلبانه به‌طور هدفمند در شبکه‌های اجتماعی تقویت می‌شود.

در همین چارچوب، «فیلیپ مای»، پژوهش‌گر آزمایشگاه رسانه‌های اجتماعی دانشگاه متروپولیتن تورنتو، نوشته است که در شبکه اجتماعی ایکس تلاش جدی و سازمان‌یافته‌ای برای معرفی **رضا پهلوی** به‌عنوان «چهره و صدای یگانه اپوزیسیون» در جریان است. او افزوده است برخی حساب‌ها پیام‌های خود را مستقیماً متوجه یک مخاطب خاص، «دونالد ترامپ»، رییس‌جمهور آمریکا می‌کنند تا او را به اقدام علیه ایران و حمایت از **رضا پهلوی** ترغیب کنند. در نتیجه این روند، به‌نوشته فیگارو، شبکه ایکس مملو از حساب‌هایی با ایموجی «تاج» شده است؛ هویت‌هایی که به‌گفته پژوهش‌گران ساختگی‌اند و برای القای حمایت مردمی به‌کار می‌روند. این شیوه که «آستروترینگ» نامیده می‌شود، نوعی «توهم بسیج توده‌ای» ایجاد می‌کند. گزارش **سوشال فورنریکس** برآورد کرده است که بیش از ۹۵ درصد حساب‌های موسوم به «تاج»، غیرواقعی هستند.

ثروت رضا پهلوی

بر اساس محاسبات رابرت گراهام، روزنامه‌نگار، در کتاب «ایران: توهم قدرت»، زمانی که پهلوی‌ها به تبعید رفتند، ثروت آن‌ها دست‌کم ۴ میلیارد دلار بود که در بانک‌های سوئیس نگهداری می‌شد.

این پول - که حاصل غارت منابع کشور بود - هم‌چنان به این خاندان اجازه می‌دهد سبک زندگی بسیار مرفه‌ای داشته باشند و فعالیت‌های مخالف حکومت ایران را تامین مالی کنند؛ فعالیت‌هایی که تا همین اواخر همواره با موفقیت محدودی همراه بوده است. گزارشی از مؤسسه بروکینگز در سال ۲۰۰۹ تأکید کرده بود که جنبش سلطنت‌طلب عملاً هیچ پایگاهی در داخل ایران ندارد.

یکی از مهم‌ترین سئوالات درباره رضا پهلوی فرزند محمدرضا شاه پهلوی این است که او از کجا ارتزاق می‌کند و درآمدش از کجاست؛ چنانچه ابهامات زیادی درباره ثروتی که خانواده او از ایران خارج کرده‌اند نیز وجود دارد. برخی منابع می‌گویند آن‌ها هنگام خروج از ایران فقط ده‌ها میلیون دلار از ایران خارج کرده‌اند. نیویورک تایمز با استناد به کتاب «رابت گراهام» روزنامه نگار بریتانیایی درباره ایران، دارایی‌های بنیاد پهلوی را ۲/۸ تا ۳ میلیارد دلار تخمین زده است.

طرفدارانش رضا پهلوی، او را «میراث‌دار خاندان ایران‌ساز» و منتقدانش او را «سوداگر رسیدن به حکومت پادشاهی» می‌دانند.

قدمت بحث بر سر میزان ثروت خاندان پهلوی به اندازه قدمت حکومت جمهوری اسلامی است. اما مهم‌ترین بحث درباره آن اخیراً مطرح شده است. دی ماه ۱۴۰۱ علی بهادری جهرمی سخنگوی دولت ابراهیم رئیسی طی اظهاراتی در توئیتر نوشت «محمدرضا پهلوی به هنگام خروج از ایران علاوه بر ۳۵ میلیارد دلار پول نقد، لیستی از جواهرات از جمله ۳۸۴ چمدان جواهر و الماس، دو تاج با پنج هزار قطعه الماس، ۵۰ قطعه زمرد و ۳۶۸ حبه مروارید که از نظر قیمت غیرقابل تخمین است را با خود از کشور خارج کرده است.»

ویلیام برنیگین در واشنگتن پست نوشته است که ثروت خاندان پهلوی «سرسام‌آور» دانسته است. براساس تخمین اقتصاددانان ثروت خاندان پهلوی به میلیاردها دلار می‌رسد! واشنگتن پست به نقش «بنیاد پهلوی» برای خلق ثروت اشاره کرده است و نوشته «بازار اصلی ثروت شاهنشاهی ایران چه در داخل و چه در خارج از ایران، بنیاد پهلوی بوده است. این بنیاد در

ظاهر موسسه خیریه، اما در عمل عمدتاً یک خانه سرمایه‌گذاری سودآور برای خاندان پهلوی بوده است.»

آن‌گونه که از اسناد تاریخی آمده بیش‌تر ثروت خاندان پهلوی در خارج از ایران به بعد از سال ۱۳۳۲ برمی‌گردد. هنگام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که شاه و ثریا از ایران فرار کردند گفته می‌شود شاه در آن دوره وضعیت مالی خوبی نداشت به همین دلیل، او تصمیم گرفت که پس از بازگشت این رویه را ادامه ندهد به طوری که اگر زمانی خود و خانوادش خواستند از ایران خارج شوند، بتوانند به لحاظ مادی خودشان را تامین کنند.

روزنامه کریستین ساینس مونیتور در مقابله‌ای که سوم اردیبهشت ۱۳۵۹ چاپ شد به نقل از باربارا والترز، خبرنگار آمریکایی که گفته می‌شود روابط نزدیکی با دولتمردان حکومت پهلوی داشت، دارایی‌های محمدرضا شاه را بین ۵۰ الی ۱۰۰ میلیون دلار برآورد کرد، اما از آن طرف رابرت آرمایو، سخنگوی شاه به این روزنامه گفته بود که ثروت محمدرضا شاه از بسیاری از ثروتمندان آمریکایی کم‌تر است.

مدتها پیش یک وکیل آمریکایی به نام «پل او دوایر»، از طرف دولت انقلابی ایران از خاندان پهلوی در دادگاه نیویورک شکایت کرد و خواهان بازرس‌گیری ۵۶ میلیارد دلار از دارایی مردم ایران شد. او همچنین شکایتی علیه اشرف پهلوی هم مطرح کرد، اما در نهایت دادگاه عالی ایالت نیویورک این شکایت‌ها و ادعاها را رد و نادرست دانستند.



حملات چماقداران شاه‌پرست به مخالفین خود در تجمعات خارج کشور

سیاست‌های پرخاشگرایانه و فاشیستی شاه‌پرستان

سلطنت‌طلبان مدت‌هاست که نوعی دیکتاتوری خشونت‌طلبانه در فضای ایرانیان خارج از کشور توسط سلطنت‌طلبان راه‌اندازی کرده‌اند. برخی ایرانیان خارج از کشور نیز بعضاً مورد آزار و اذیت‌های سیاهی لشکر آن‌ها قرار می‌گیرند.

سلطنت‌طلبان در این عرصه نشان داده‌اند که به شدت نسبت به هر گونه صدای متضاد برخورد منفی نشان داده و افراد و حتی ملیت‌های تحت ستم ایران را با هر ابزاری ولو توهین و فحاشی‌های رکیک مورد حمله و هجمه شدید قرار می‌دهند.

در همین رابطه، یکی از کاربران با انتشار فیلمی از فحاشی سلطنت‌طلبان نوشت: «سلطنت‌طلبان دو زن را که روی پرچم ایران شعار «زن زندگی آزادی» نوشته‌اند، مورد آزار

و فحاشی قرار می‌دهند و می‌گویند: «زن زندگی آزادی یعنی پهلوی»

با این شرایط، این جریان با ایجاد رعب و وحشت و تهدید سعی می‌کند اپوزیسیون جدی و واقعی سرنگونی‌طلب و آزادی‌خواه و چپ را منزوی کند و در خارج کشور هم، نوعی همکاری و هم‌جتهی بین عوامل جمهوری اسلامی و سلطنت‌طلبان در خارج کشور مشاهده می‌شود.

گزارش اخیر موسسه تحقیقاتی «سیتیزن لب» و روزنامه «هآرتس» مبنی بر حمایت دولت نتانیاهو از رضا پهلوی و کارزار تبلیغاتی اسرائیل برای برجسته‌سازی پهلوی، واکنش‌های بسیار زیادی را به همراه داشت؛ اما دولت اسرائیل با حمایت از رضا پهلوی چه سودی می‌برد؟ همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد موسسه کانادایی «سیتیزن لب»، به‌همراه قدیمی‌ترین روزنامه اسرائیل، یعنی هآرتس، گزارشی تحقیقی منتشر کردند. در این گزارش آمده است که دولت اسرائیل با ایجاد اکانت‌های جعلی در شبکه‌های اجتماعی و با استفاده از هوش مصنوعی، رضا پهلوی را در فضای مجازی تبلیغ می‌کند. این گزارش، واکنش‌های بسیار زیادی را از سوی رسانه‌ها و کاربران به دنبال داشته است؛ اما آنچه که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته، چرایی و به‌عبارتی دیگر، انگیزه دولت نتانیاهو برای برجسته‌سازی رضا پهلوی است.

اگر کمی به عقب بازگردیم و فعالیت رضا پهلوی در روزهای جنگ دوازده‌روزه و پس از آن را مورد بررسی قرار دهیم، به پاسخ این سؤال - که چرا اسرائیل، رضا پهلوی را تبلیغ می‌کند؟ - به اصل ماجرا نزدیک‌تر می‌شویم.

یکی از مزایای رضا پهلوی برای دولت اسرائیل، استفاده ابزاری از گروه سلطنت‌طلب‌ها در مقابل رقیب جمهوری اسلامی ایران است. آن‌ها در تجمعات خود پرچم اسرائیل و آمریکا را بالا می‌بند و طرفداران لابی‌های اسرائیلی-آمریکایی نیروی اصلی این تجمعات و دولت اسرائیل تامین‌کننده هزینه‌های مالی آن‌ها هستند. رضا پهلوی و هوادارانش رسماً و علناً از حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران دفاع می‌کنند. او مسئله در نزد افکار عمومی جهان خریدار دارد و دولت‌های اسرائیل و آمریکا می‌توانند مدعی باشند خود ایرانیان و لاقابل‌بخش از ما خواسته‌امند به ایران حمله کنیم و مرد ایارن را «آزاد» کنیم. او از حمله نظامی به ایران بود. این موضوع از این جهت اهمیت دارد که جریان رسانه‌ای سلطنت‌طلب، سال‌ها تلاش کردند تا رضا پهلوی و یا به‌طور کلی، خانواده پهلوی را به‌عنوان یک جریان «ملی» و افرادی «ملی‌گرا» معرفی کنند.

جالب است که رضا پهلوی با ادعای «وطن دوستی»، در حمایت از حمله خارجی به ایران فعال است و حتی در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی، کشته‌شدن غیرنظامیان ایرانی را توجیه و از دولت اسرائیل دفاع کرد.

اما شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین اقدامات رضا پهلوی که در پیش‌برد اهداف دولت اسرائیل انجام داد، راه‌اندازی یک پویش به اسم «همکاری ملی» بود. رضا پهلوی، رسماً مقابل دوربین تلویزیون پرواسرائیلی «اینترنشنال» قرار گرفت و از آغاز پروژه‌ای جدید سخن گفت. همکاری ملی، پروژه بود که با به نمایش گذاشتن یک کیوآرکد در شبکه اینترنشنال، رضا پهلوی از نظامیان ایران دعوت به همکاری کرد. یعنی پروژه‌ای بر تکیه به نظامیان.

فرامرز دادرس، افسر سابق گارد شاهنشاهی، با «جاسوسی ملی» نامیدن این پروژه گفته است: «این یک طرح جاسوسی است که توسط تلویزیون اینترنشنال انجام می‌شود؛ با نشان دادن یک کدی برای جلب توجه و فریب مردم... تا مدت کوتاهی دیگر افتتاحات این همکاری ملی را نیز خواهیم دید. این همکاری ملی نیست این؛ بلکه جاسوسی ملی است.»!

هرچند به نظر می‌رسد که پروژه همکاری ملی به نتیجه نرسیده است و به همین جهت، به تازگی، رضا پهلوی مجدداً یک طرح تازه تحت عنوان «ایران را پس می‌گیریم» به راه انداخته و دوباره خواهان جذب افرادی برای همکاری شده است.

اما ارتباط این طرح‌های «جذب جاسوس» از سوی رضا پهلوی، با کارزار تبلیغاتی اسرائیل برای حمایت از پهلوی، می‌تواند به‌عنوان یک مجموعه عملیات رسانه‌ای در نظر گرفته شود. در واقع، از طرفی رضا پهلوی با تظاهر به ملی‌گرایی و میهن‌دوستی، در بستر شبکه اینترنشنال -که رویکرد دولت اسرائیل برای بسیاری از افکار عمومی روشن شده- سعی می‌کند افرادی را در داخل کشور جذب کند و کمی به افزایش اطلاعات امنیتی اسرائیل درباره ایران بیفزاید؛ از طرفی هم اسرائیل برای آن‌که به موفقیت رضا پهلوی به‌عنوان یک مهره رسانه‌ای بیفزاید، او را در شبکه‌های اجتماعی پوشش می‌دهد و با ایجاد اکانت‌های جعلی، از او حمایت می‌کند.



واقعا محبوبیت و جایگاه رضا پهلوی در بین ایرانیان تا چه اندازه است؟ آیا واقعا ایرانیان به بازگشت سلطنت امیدوارند و آن را راه نجات خود می‌دانند یا بزرگ‌نمایی‌هایی برای طرح پسر آخرین شاه ایران در جریان است؟

تحقیقی که روزنامه اسرائیلی «هاآرتص» در تاریخ ۳ اکتبر ۲۰۲۵ منتشر کرد، نشان می‌دهد یک نهاد خصوصی که از سوی دولت بنیامین نتانیاهاو تامین مالی می‌شده، یک کارزار گسترده نفوذ دیجیتال را برای بهبود تصویر رضا پهلوی، ولیعهد خاندان برکنار شده پهلوی، به راه انداخته است. خاندانی که پدرش، محمدرضا پهلوی، آخرین شاه ایران بود و برکناری او به اعلام جمهوری اسلامی در فوریه ۱۹۷۹ انجامید.

نشریه «ال پائیس» اسپانیا در گزارشی به موضوع طرح رضا پهلوی در شعارها و اعتراضات ایرانی‌ها پرداخته و آن را مورد کاوش جدی قرار داده است. در این گزارش آمده است: این کارزار نه تنها به تقویت چهره این شاهزاده انجامید؛ کسی که سال‌ها بیشتر در مجلات زرد و شایعات حضور داشت تا در راهروهای قدرت؛ بلکه به شکل جعلی، میزان حمایت او در داخل ایران را نیز بزرگ‌نمایی کرد؛ آن هم از طریق آواتارها و حساب‌های کاربری جعلی که خود را شهروندان ایرانی معرفی می‌کردند. زمانی که حکومت ایران پنج‌شنبه گذشته برای پنهان کردن سرکوب اعتراضات، اینترنت را به طور

کامل قطع کرد، بسیاری از حساب‌هایی که خود را ایرانیان داخل کشور جا می‌زدند، همچنان به انتشار پیام‌های حمایتی از رضا پهلوی ادامه دادند.

این پیام‌های مشکوک، هم‌زمان یک واقعیت قطعی و یک نکته تردیدبرانگیز را بازتاب می‌دادند. واقعیت نخست این است که در برخی از تجمعات اعتراضی، در کنار شعار «مرگ بر دیکتاتور» خطاب به علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، شعارهایی مانند «جاوید شاه» یا «پهلوی برمی‌گردد» نیز سر داده شده است. اما نکته مشکوک این است که ایرانیانی که پنج‌شنبه گذشته در شمار بیش‌تری نسبت به روزهای قبل به خیابان‌ها آمدند، ظاهراً در پاسخ به فراخوانی بوده‌اند که رضا پهلوی ساعاتی پیش از آن از هم‌وطنانش خواسته بود به اعتراض ادامه دهند.

شعارهای حمایتی از پسر شاه، پدیده‌ای تازه است که جز در موارد پراکنده، در موج‌های قبلی اعتراضات ایران شنیده نشده بود. همچنین در اعتراضات پیشین، این تعداد پرچم‌های سلطنت‌طلبانه با نقش شیر و خورشید دیده نشده بود.

با این حال، از نظر کریم امیل بیطار، پژوهشگر خاورمیانه در مؤسسه روابط بین‌الملل و راهبردی پاریس (IRIS)، این موضوع اهمیت چندانی ندارد. او معتقد است این «دیده‌شدن» بیش از هر چیز بازتاب‌دهنده «یک خلا است که اپوزیسیون کنونی ایران با آن مواجه است»؛ خلاء‌ای که باعث شده رضا پهلوی به تنها چهره مخالفی تبدیل شود که شهروندان بتوانند در کشوری به او رجوع کنند که «بیشتر چهره‌های معتبر اپوزیسیون یا زندانی شده‌اند، یا در حصر خانگی‌اند، یا تحت نظارت قرار دارند، یا به دست حکومت کشته شده‌اند». به گفته روزبه پارسا، تاریخ‌نگار ایرانی، شاهزاده پهلوی به «بوم سفیدی» تبدیل شده که ایرانیان «مستأصل» آرزوی تغییر خود را بر آن فرافکنی می‌کنند و در این مسیر، خشم حکومت را نیز برمی‌انگیزند.

نوستالژی

رافائله مائوریلو، استاد دانشگاه علامه طباطبایی تهران، که اکنون از ایتالیا سخن می‌گوید، توضیح می‌دهد که تا همین اواخر، مطرح شدن رضا پهلوی به‌عنوان جایگزینی برای جمهوری اسلامی

«خنده‌دار» تلقی می‌شد. با این حال، او می‌پذیرد که در سال‌های اخیر، نوستالژی نسبت به دوران شاه، به‌ویژه در میان جوانان، افزایش یافته است.

او این موضوع را در میان دانشجویانش می‌بیند؛ کسانی که «گاهی چیزهایی درباره شاه منتشر می‌کنند و وقتی از آن‌ها می‌پرسی، متوجه می‌شوی هیچ شناختی از آن دوره ندارند». مائوریلو این جوانان را با هم‌تایان اسپانیایی‌شان مقایسه می‌کند که نسبت به دیکتاتوری فرانکو دچار نوستالژی هستند.

مریم، نام مستعار یک زن ایرانی ۳۷ ساله ساکن در اسپانیا، یکی از کسانی است که در نبود چشم‌اندازی روشن برای آینده، نگاهش به گذشته برگشته است. او می‌گوید: «خودم را سلطنت‌طلب نمی‌دانم»، او که در عین حال نگاه مثبتی به شاهزاده دارد اضافه می‌کند که «سال‌ها رضا پهلوی تنها چهره اپوزیسیون بود»، اما تاکید می‌کند که هم‌وطنانش خواهان «یک حکومت سکولار هستند، نه سلطنت.»

به گفته بیطار، «در غیاب هرگونه اپوزیسیون، چه در داخل و چه در خارج از ایران، که بتواند یک جایگزین معتبر و عملی برای جمهوری اسلامی ارائه دهد، رضا پهلوی در حال تبدیل شدن به چهره‌ای است که می‌تواند گذار را تضمین کند.»

با این حال، به باور این کارشناس، شانس موفقیت او محدود است. رضا پهلوی می‌تواند «به‌عنوان چهره‌ای دیده شود که توسط قدرت‌های خارجی، با حمایت دونالد ترامپ و بنیامین نتانیاهو»، به میدان می‌آید و این موضوع «بی‌اعتمادی عمیقی را در میان ایرانیان که به شدت ملی‌گرا هستند، برمی‌انگیزد». افزون بر این، این پژوهش‌گر تاکید می‌کند «بعید است» وارث پهلوی بتواند «حمایت اقلیت‌های قومی را جلب کند یا بحران اقتصادی و اجتماعی کشوری را حل کند که دیگر آن را نمی‌شناسد.»

از همه مهم‌تر، همان‌طور که علی ترنور، تحلیلگر در متنی که دوشنبه در حساب کاربری خود در شبکه ایکس منتشر کرد نوشته است، این اشراف‌زاده نه‌حزبی پشت سر خود دارد و نه ساختار و سلسله‌مراتبی. چهره او صرفاً پوششی است بر «نمادپردازی و خیال‌پردازی‌های رهبری.»

در مقاله‌ای که در مجله تایم منتشر شد، نرگس باجلی، انسان‌شناس ایرانی، این دیدگاه را تایید کرد و نوشت که حمایت واقعی از رضا پهلوی در داخل کشور حداقلی است. این استاد دانشگاه جان هاپکینز هم‌چنین تاکید کرد که حمایت مردمی از بازگشت سلطنت «توهمی» است که از طریق کارزارهای اطلاعات نادرست ساخته شده و نتیجه گرفت که خودداری ترامپ از دیدار با پسر شاه برکنار شده «نشانه‌ای گویاست از اینکه حتی متحدان بالقوه تا چه حد گزینه سلطنت‌طلبی را جدی می‌گیرند.»



شغل رضا پهلوی مشخص شد!

رضا پهلوی که در شبکه من و تو حضور یافته بود، درباره شغلش گفته مبارز هستم و دیگران به من کمک مالی می‌کنند!

یکی از مواردی که همواره مورد انتقاد بسیاری از مخالفان خاندان پهلوی بوده، مشخص نبودن شغل و راه درآمد اوست. نقدی که رضا پهلوی نه تنها نتوانست با جواب خود مخالفان را اقناع کند بلکه به میزان مخالفت‌ها و شبهات بیش از پیش افزود. وی در پاسخ به سؤال خبرنگار رادیو فردا در رابطه با شغل و راه‌درآمدش می‌گوید: «در واقع شغل من در این سال‌ها، مبارز سیاسی بوده است.»

رضا پهلوی هم‌چنین در پاسخ به این سؤال که آیا از این راه درآمدی دارد یا به‌طور کلی راه درآمد خود و خانوادش چیست اظهار کرد: «مبارزه سیاسی درآمدی ندارد. من خوشبختانه با کمک خانواده‌ام تا به حال توانسته‌ام زندگی‌ام را بگذرانم. هزینه‌های من و خانواده‌ام را هم میهنان و مادرم می‌دهد تا همه انرژی خود را برای مبارزه سیاسی بگذارم!»

براساس گفته‌های رضا پهلوی، آن چیز که مشخص است این است که او در طی این سال‌ها هیچ شغل و راه درآمدی نداشته و همین هم به گمانه‌زنی‌ها علیه او و خانواده‌اش افزوده است که چه‌طور یک خانواده چهل و اندی سال کار نکنند، اما از بهترین رفاه مالی در آمریکا برخوردار باشند؟

حمایت از «جنبش سبز» توسط پهلوی

وی در سال ۱۳۸۸ با حمایت از جنبش سبز گفت: «اگر آمریکا قصد تعامل با ایران را دارد باید بهترین گزینه را برای تعامل در ایران انتخاب کند که پیشنهاد من بهترین و شایسته‌ترین گزینه؛ «جنبش سبز» است. اگر آمریکا از جنبش سبز حمایت کند در حقیقت از جنبش مردم ایران برای به دست آوردن دموکراسی و حقوق بشر حمایت کرده است و این امر به غرب کمک خواهد کرد تا مساله هسته‌ای ایران را نیز حل و فصل کند»

پهلوی در اظهارات دیگر مدعی شد که با رهبران جنبش سبز ارتباط داشته و با آن‌ها گفت‌وگو کرده است. ادعایی که سبب واکنش تند اصول‌گرایان شد.

رضا پهلوی و اعتراضات سال ۱۳۹۶

رضا پهلوی در فروردین سال ۱۳۹۶ طی گفت‌وگویی با آسوشیتدپرس اعلام کرد که مایل به دیدار با دونالد ترامپ می‌باشد. به ظن وی ترامپ یکی از کسانی بود که خواهان تغییر رژیم در ایران بوده؛ زیرا به اعتقاد وی حکومت جمهوری اسلامی ذاتاً اصلاح‌پذیر نیست.

چند ماه بعد، با آغاز اعتراضات مردمی در دیماه به دلیل گرانی در مشهد و برخی شهرهای دیگر، برخی چهره‌های مخالف جمهوری اسلامی من جمله رضا پهلوی شروع به واکنش نشان

دادن و اظهار نظر کردند. رضا پهلوی در پیامی در صفحه تلگرام خود نوشت: «هم‌میهنان عزیز، فریاد حق‌طلبانه شما بیانگر آگاهی و دانایی شماست از حقوق‌تان در اعتراض به ظلم و بی‌عدالتی.»

این اظهارات در حالی مطرح شده بود که برخی از معترضان سال ۹۶ شعارهایی در جهت حمایت از حکومت پیشین ایران یعنی پهلوی نظیر «رضاشاه روح‌ت شاد» سر دادند. او در بخشی دیگر از اظهارات خود در همان سال به رادیوفردا گفته بود که دغدغه پادشاهی ندارد و دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم برایش اولویت دارد. ادعایی که توسط برخی از مخالفان او نادرست و صرفاً برای جلب رضایت عموم گفته می‌شود.

رضا پهلوی در حوادث آبان ۱۳۹۸

رضا پهلوی سال ۱۳۹۸ را با جمله «من به نجات ایران ایمان دارم.» آغاز کرد. او ۲۴ آبان ۱۳۹۸ در صفحه توئیتری خود در واکنش به اعتراضات مردمی به سبب گران شدن بنزین نوشت: «نظامی که با وعده مجانی کردن آب و برق بر سرکار آمد، نفت را برای حامیان غیر ایرانی‌اش و فقر رنج را برای ایرانیان رایگان کرده است. تنها راه چاره، برانداختن این فرقه تبه‌کار ضد ایرانی است.» پهلوی هم‌چنین در آذرماه همان سال با انتشار بیانیه‌ای گفت که «فروپاشی حکومت اسلامی قطعی است.»

رضا پهلوی در جنبش ۱۴۰۱ «زن، زندگی، آزادی»

پس از این که انقلاب «زن، زندگی، آزادی» به دنبال قتل مهسا (ژینا) امینی، دختر ۲۲ ساله کرد، توسط گشت ارشاد جمهوری اسلامی روی داد مردم نه تنها در کردستان، بلکه بلافاصله در سراسر ایران به خیابان‌ها ریختند و دست به اعتراض زدند. و در ادامه یک انقلاب جدیدی را با ارزش‌ها و معیارهای امروزی نیروی جوان ایران، به‌ویژه زنان رقم زدند. انقلابی که لریزه بر اندام سران و مقامات و نهادها جمهوری اسلامی انداخته و در سطح جهانی نیز زبان زد عام و خاص شد.

در این میان، همه نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی، هر کدام در حد توان و ظرفیت خود، تلاش کرده‌اند از این انقلاب مردم حمایت کنند. اما در این میان، تنها سلطنت‌طلبان و شاه‌پرستان که تا دیروز در هر کشوری انگشت‌شمار بودند ناگهان با بسیج همه نیروهای پراکنده خود و هم‌چنین ساواکی‌ها و چماقداران طرفدار شعبان بی‌مخ را با پول و وعده وعیدهایی جمع کردند و به دست هر کدام دو تا سه تا پرچم حکومت دیکتاتوری پهلوی را دادند تا تظاهرات‌های خارج کشور را به‌نوعی به میدان انتخاباتی برای بازگشت سلطنت و رضا پهلوی تبدیل کنند. جماعتی که نه به آینده جامعه ایران، بلکه به دنیای ۴۴ سال پیش چشم دوخته‌اند و به دلیل عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی سیاسی، آرزوی بازگشت سلطنت را دارند. آن‌ها در این راستا، شعار «زن، زندگی، آزادی» را به شعار ارتجاعی و مردسالاری «مرد، میهن، آبادی» و «جاوید شاه» تبدیل کردند. آن‌ها به این هم بسنده نکردند و جسارت کاذبی پیدا کردند تا شعارهای «مرگ بر سه مفسد، ملا، چپ، مجاهد» و هم‌چنین شعار «مرگ بر کمونیست و مرگ بر مجاهد» را سر بدهند. به این هم بسنده نکردند از هم اکنون اعلام کردند همه انقلابیون ۵۷ که در سرنگونی حکومت دیکتاتوری پهلوی شرکت داشتند باید اعدام شوند. اکنون هر شاه‌پرست یک طناب دار گره زده در کیف و جیبش دارد و منتظر انسانی است که آن را به گردن یک انقلابی پنجاه و هفتی بیاندازد. کاری که در تظاهرات بروکسل کردند و یک شرکت‌کننده در تظاهرات را تنها به این دلیل که پلاکارد «مرگ برستمگر، چه شاه باشد چه رهبر» با خود حمل می‌کرد با ضربه سنگینی، آن چنان بر سرش کوبیدند که بیهوش شد و الان ضربه مغزی شده و در بیمارستان بستری است. بعدا معلوم شد که «حسن حبیبی»، هوادار مجاهدین خلق ایران است.

رضا پهلوی در ۲۵ شهریورماه ۱۴۰۱ در صفحه توئیتری خود نوشت که «مهسا امینی هم‌چون دختر خود من است که در ایران قربانی شده است از تمامی هم‌وطنانم، زن و مرد، می‌خواهم

به هر شکلی که می‌توانند در مقابل این توحش بایستند و پشتیبان زنان آزادی‌خواه ایران باشند.»

رضا پهلوی، چهار روز پس از اولین واکنش خود به این موضوع یعنی در ۲۹ شهریور ۱۴۰۱ نوشت: «تداوم و فراگیر کردن اعتراضات و اعتصابات، کلید پیروزی است.» با تداوم تظاهرات اعتراضی در ایران فعالیت گروه‌های اپوزیسیون در خارج از کشور بیشتر از گذشته شد. رضا پهلوی هم در این مسیر سعی داشت با رهبری کردن گروه اپوزیسیون مختص به خود و ائتلاف کردن با دیگر گروه‌ها، شعله اعتراضات را روشن نگه دارد.

روز پنجم مهر ماه ۱۴۰۱ رضا پهلوی و چند تن از فعالان سیاسی و فرهنگی دیگر بیانیه‌ای را امضاء کردند که در آن آمده بود که «اقتشار و گروه‌های مختلف ایران از معلم تا کارگر، از کاسب تا بازاری، از دانش آموز تا دانشجوی، از کامیون‌داران تا اتوبوس‌رانان، همه و همه در تب و تاب تدارک اعتصاب و دست کشیدن از کار هستند.»



اعضای اعضای ائتلاف «همبستگی برای دموکراسی و آزادی در ایران» یا «منشور مهسا»، عبارتند بودند از: شیرین عبادی، مسیح علی‌نژاد، نازنین بنیادی و عبدالله مهددی و رضا پهلوی. غیر از عبدالله مهددی، بقیه هیچ تجربه فعالیت سیاسی-تشکیلاتی نداشتند اما براین تصور

خام بودند که می‌توانند یک جنبش جامعه بیش از ۹۰ میلیونی ایران را رهبری کنند؟! طنز تلخ تاریخ!

بعد از مدتی کوتاه از امضای این منشور، نازنین بنیادی که به‌طور مرتب در توئیتر خود به اصطلاح فعالیت براندازانه داشت، اکانت توئیتری خود را بست و عملاً از این جمع خارج شد. اندکی نگذشت که در اوایل اردیبهشت ماه، حامد اسماعیلیون که برخی او را «رهبر» نیز می‌نامیدند، از این منشور خارج شد. او در خصوص خروج از این منشور گفت «متأسفانه کار در گروه همبستگی به خوبی پیش نرفت. گروه‌های فشار از بیرون از جمع با شیوه‌های غیردموکراتیک می‌کوشیدند مواضع خود را بر جمع تحمیل کنند. تحمیل نظر در دموکراسی نمی‌گنجد و توافق اعضای گروه، نه فقط عضوی از آن، از شرایط حرکت دموکراتیک است.» اسماعیلیون در مصاحبه با اینترنشنال، دیکتاتوری رضا پهلوی را عامل این تصمیم دانست و گفت که «نظر پهلوی مخالف نظر اکثریت جمع بود.»

حامد اسماعیلیون در توئیتر خود نوشت: «از ابتدا مشکلات و موانع در راه سازماندهی و طراحی و اجرای طرح‌های عملی در گروه همبستگی سر بر آوردند» و اعتراف کرده که عملاً هیچ‌گاه همبستگی شکل نگرفت که حال بخواهد فرو بپاشد. او همچنین خوشبینی به این منشور را «بی‌فایده» توصیف کرد و از «شعله‌ور شدن آتش دعواها» خبر داد و... این منشور در روز ۴۳ امین روز خود فروپاشید و کسانی که حتی نتوانستند کنارهم ۴۳ روز ظاهر نمایی کنند، می‌خواستند یک حکومت ۴۳ ساله را براندازند و ادا رهبری درآوردند.

برخی از منتقدان اعتقاد داشتند که ولیعهد سابق ایران فکر و خیال رسیدن به تخت پادشاهی دارد. ادعایی که ظاهراً بارها توسط رضا پهلوی تکذیب شده، اما برخی از اظهارات او چیز دیگری به مخاطب می‌فهماند.

پیمان نوین رضا پهلوی

رضا پهلوی سال ۱۳۹۹ اعلام کرد که قصد دارد طی یک پیمان نوین با ایرانیان سخن بگوید؛ وی در این خصوص گفت: «به دنبال رسیدن به قدرت نیست و می‌خواهد راهگشای روند دموکراتیک شدن کشور باشد.» او طی سخنرانی ۱۵ دقیقه‌ای که داشت از دیگر گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی خواست که با او همراه شوند و ائتلاف کنند که البته این حرکت وی انتقاداتی را هم در پی داشت. منتقدان پهلوی اعتقاد دارند که وی می‌خواهد رهبری اپوزیسیون خارج از کشور را بر عهده بگیرد و این می‌تواند سرآغاز رسیدن به آرزوی دیرینه خود یعنی پادشاهی ایران باشد.

کارزار «من وکالت می‌دهم»

پس از ماجرای «پیمان نوین» و شروع اعتراضات سراسری در ایران، هشتگ «من وکالت می‌دهم» در توییتر تکرار شد. در طومار اعطای وکالت/نمابندگی به رضا پهلوی در شبکه من‌وتو ایجاد شد، از مردم خواسته شد برای رهبری این جنبش به رضا پهلوی وکالت دهند. مجموع امضاهای این کارزار به بیش از چهارصد هزار امضا هم نرسید! این کارزار مخالفانی نیز داشت؛ گروهی از مخالفان با انتقاد از کارزار اعطای وکالت آن را خلاف همبستگی و ائتلاف و از طرفی اقدامی فرصت‌طلبانه انحصارگرایانه توسط هواداران پهلوی بوده است. مخالفان پهلوی معتقد هستند که چرا باید در چنین شرایطی «فردگرایی» محور اصلی باشد و دیگر گروه‌ها را کم‌رنگ یا نادیده گرفت؟

رضا پهلوی و اعتراضات ۱۴۰۴

در نیمه نخست دی ماه سال ۱۴۰۴ رشد افسارگسیخته قیمت دلار و طلا و افزایش قیمت‌ها ناشی از اصلاحات اقتصادی که دولت پزشکیان مدعی انجام آن از طریق افزایش قیمت بنزین و حذف ارز ترجیحی داشت موجی از اعتراضات را از بازارهای شهرهای بزرگ به راه انداخت. حدود ده روز بعد از این اعتراضات که عموماً در بازارهای شهرهای بزرگ بود رضا پهلوی برای دو شب متوالی -پنج‌شنبه و جمعه شب ۱۸ و ۱۹ دی- برای حضور در خیابان‌ها فراخوان داد و

این تجمعات در پنج‌شنبه و جمعه شب به خشونت کشیده شد. رسانه‌های اصول‌گرا مسئله کشته‌سازی توسط نیروهای خارجی در بین معترضین را مطرح می‌کنند. از روز شنبه ۲۰ دی این فراخوان به‌صورت روزانه توسط رضا پهلوی و تلویزیون انترنشنال و... در حال تکرار است. با توجه به قطع سراسری اینترنت در ایران شبکه ایران اینترنشنال روزانه پیام فراخوان را تکرار می‌کند.

جوهر این اعتراضات که فریادی علیه دیکتاتوری مذهبی، فقر، گرانی، بیکاری و بی‌آیندگی بود اما نیروهای راست فاشیستی، با اتکا به رسانه‌های دروغ‌پرداز فارسی‌زبان وابسته به دولت‌ها، در شرایط حذف رهبران طبیعی جنبش‌های مردمی، آگاهانه تلاش کردند تا پیوند میان «پیکار برای آزادی و رفاه» را از میان بردارند. دشمنی آشکار رضا پهلوی با شعار «زن، زندگی، آزادی» و حذف آن از اکانت‌های خود، با برنامه‌ریزی تمام همراه بود. گرایش راست فاشیستی شاه‌الی‌ها همانند حزب‌الله‌ها، از نقش زنان در جنبش «زن، زندگی، آزادی» و اکنون از جنبش عظیم سرنگونی‌طلب مردمی، و تحولات عظیمی که در جامعه ایران پس از خیزش ۱۴۰۱ ایجاد کردند به وحشت افتادند. و این‌بار رضا پهلوی و حامیانش و دولت اسرائیل و هم‌چنین انجمن‌های یهودی در همه کشورهای عربی با رسانه‌هایشان به خصوص تلویزیون پرواسرائیلی انترنشنال، با جعل فیلم‌های ویدیویی اعتراضات و در فضای قطع اینترنت، سعی کردند از یک سو، این مبارزه مردمی را به نفع احیای سلطنت و رضا پهلوی مصادره کنند و از سوی دیگر، این بار بدون شرم رضا پهلوی و هوادارانش مکرراً از دولت‌های آمریکا و اسرائیل درخواست می‌کنند که به ایران حمله کنند و با سرنگونی جمهوری اسلامی، رضا پهلوی را به تاج و تخت برسانند. و در این میان، چه بلایی سر مردم می‌آید اصلاً امر و دغدغه‌شان نیست.

اکنون، عوام‌ترین شهروندان ایران در داخل و خارج کشور، درک کرده‌اند که دغدغه سیاسی رضا پهلوی و طرفدارانش، مسئله آزادی و برابری و عدالت اجتماعی در ایران نیست به طوری که آن‌ها رسماً طرفدار جنگ و کشتار ویرانی هستند. جریان سلطنت‌طلب، اکنون با کمک

دولت‌های غربی و رسانه‌های دولتی و پول‌های تزریق شده به خصوص دولت اسرائیل و اعضای انجمن‌ها و لابی‌های یهودی می‌تواند تظاهرات نسبتاً گسترده‌ای در شهرهای جهان سازمان دهد و این امید که روزهای جمهوری اسلامی رو به پایان است را به افکار عمومی تزریق کند. اما مردم آگاه ایران و جهان آگاهند که فاشیسم سلطنتی در میان بخشی از گرایش‌هاست در جریان اعتراضات دی ماه فعال‌تر شده و به خطر جدی مبدل شده است. پایگاه آن هم بخشی از جمعیت، به‌ویژه جوانانی است که سرخورده و بی‌آینده و خشمگین هستند و می‌توانند به نیروی ضربت فاشیسم سلطنتی مبدل شوند. همین واقعیت مجموعه‌ای از چالش‌ها را در برابر جامعه ما به‌ویژه جنبش‌های اجتماعی و جریان چپ قرار می‌دهد و ضرورت سازمان‌دهی و تبلیغ و ترویج در میان بخش‌های نیروی بیکار و حاشیه‌نشین که تشکل محلات در آن نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، اهمیت ویژه‌ای طلب می‌کند. جریان سلطنت‌طلب و در راس آن‌ها، شخص رضا پهلوی، اکنون نشان داده‌اند که یکی از نیروهای خرابکار در آینده جامعه ایران خواهند بود، اما به دلیل این که توان بسیج و متحد کردن مردم ایران علیه جمهوری اسلامی را ندارند به نیروهای خارجی و جنگ و کودتا امید بسته‌اند و به یک جریان بالقوه خطرناک تبدیل شده‌اند.

رضا پهلوی و مسئله تجزیه ایران

در سال‌های پیش خانواده پهلوی عمدتاً ادبیات روشنی در قبال تجزیه ایران داشتند و مخالفت خود را رسانه‌ای می‌کردند. آنچه در مورد رضا پهلوی اهمیت دارد، تفاوتی است که در رویکرد خاندان خود ایجاد کرده است. سفر او به اسرائیل در سال ۱۴۰۲ نقطه عطفی در موضع این خانواده در قبال تجزیه کشور است. رضا پهلوی برای اولین بار در فروردین ماه ۱۴۰۲ به اسرائیل رفت و با نتانیاهو دیدار کرد. ائتلافی که میان اسرائیل و پهلوی ایجاد شد تنها یک ائتلاف علیه جمهوری اسلامی نبود؛ بلکه ائتلافی علیه تمامیت ارضی کشور بود. به ادعای «بهزاد نبوی»، و چندی پیش در یک گفت‌وگوی رسانه‌ای، با استناد به اطلاعاتی از یک منبع

مطلع گفت «زمانی که رضا پهلوی به اسرائیل رفته بود، نتانیاهو به او گفته بود تو شاه بخش مرکزی ایران می‌شوی! فکر نکن همه ایران! ایران باید تجزیه شود!» رویداد ۲۴ در گزارشی به صورت مبسوط به بررسی مسئله مانیفست حکمرانی پهلوی بر ایران و مسئله تجزیه آن پرداخته است.

در کتاب «مثلث ایرانی: داستان ناگفته نقش اسرائیل در ماجرای ایران-کنترا»، دیپلمات اسرائیلی آقای «سموئل سگف» می‌نویسد که در سال ۱۹۸۲ اریل شارون وزیر دفاع وقت اسرائیل طرحی را مورد حمایت قرار داد که بر طبق قرار بود آن در ایران کودتا شود، و نیروهای آموزش دیده به داخل ایران روند تا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. بر طبق این طرح که توسط ویلیام کیسی مدیر وقت سازمان سیا نیز تصویب شده بود، میلیون‌ها دلار اسلحه در اختیار کودتاگران قرار می‌گرفت. طرح در اصل توسط یاکف نیمرودی، وابسته نظامی اسرائیل در تهران قبل از انقلاب پیشنهاد شده بود، که بعد از بازنشستگی از ارتش اسرائیل دلال اسلحه شده بود. بر طبق این کتاب (صفحه‌های ۶ تا ۱۱) و همچنین گزارش سال ۱۹۸۸ روزنامه لوس آنجلس تایمز، پهلوی سوم به نیمرودی تلفن می‌کند و از او دعوت می‌کند که به مراکش برود، جایی که در آن زمان خاندان پهلوی زندگی می‌کرد. نیمرودی نیز به همراه ادالف شویمر بازرگان اسرائیلی به مراکش می‌رود، و در آنجا مورد استقبال سپهبد سعید رضوانی، که با ارتشبد بهرام اریانا «ارتش ازادیبخش ایران» را در خارج تشکیل داده بود، و یک نماینده سازمان اطلاعاتی مراکش قرار می‌گیرد. بر طبق کتاب آقای سگو و گزارش روزنامه لوس آنجلس تایمز، نیمرودی و شویمر سه روز در مراکش اقامت داشته و در طول آن سه بار با پهلوی سوم و مشاوران او، از جمله سپهبد رضوانی، ارتشبد فریدون جم، و سرهنگ (محمد رضا) اویسی فرزند ارتشبد غلامعلی اویسی دیدار نمودند که در طول این دیدارها طرح کودتا ریخته شد.

نیمرودی سپس با عدنان خاشقجی (عموی جمال خاشقجی که در سال ۲۰۱۸ در کنسولگری عربستان سعودی در استانبول ترکیه به دستور محمد بن سلمان قطعه قطعه شد)، که او هم

دلال اسلحه بود و با منوچهر قربانپور دلال اسلحه ایرانی روابط نزدیک داشت، ملاقات می‌کند. خاشقجی قول می‌دهد که حمایت مالی خاندان سلطنتی عربستان را نیز برای آن کودتا به‌دست آورد و به‌دست آورد. سلطان فهد پادشاه وقت عربستان که روابط نزدیکی با خاشقجی داشت قول داد که هزینه عملیات را فراهم کند. خاشقجی با شارون نیز ملاقات می‌کند. اگرچه شارون در ابتدا مردد بود که این طرح موفق خواهد بود، ولی در نهایت قبول کرد که به کودتایها اسلحه دهد. جعفر نمیری، رئیس جمهوری وقت سودان نیز قبول کرده بود که با دریافت میلیون‌ها دلار اجازه دهد تا نیروهای لازم برای کودتا و سپس هجوم به ایران در آنجا آموزش ببینند. همچنین قرار بود که دولت انور سادات مصر آنتن و تبلیغات را تامین کند، و اسرائیل علاوه بر اسلحه اطلاعات استراتژیک و جاسوسی را تامین کند.

کودتا هیچ‌گاه به مرحله اجرا نرسید. دلیل آن این بود که اسرائیل با فرماندهی شارون در ۱۹۸۲ به لبنان هجوم برد و تا بیروت پیش رفت. در سپتامبر ۱۹۸۲ در حالیکه اردوگاه‌های فلسطینیان در آن‌جا در محاصره اسرائیل بودند، نیروهای فاشیستی فالانتر لبنان که متحد اسرائیل بودند به اردوگاه‌های صبرا و شتیلا رفتند، و تعداد زیادی از کودکان، نوجوانان، زنان و پیرمردان را کشتار کردند. مدتی کوتاه بعد از آن کشتار شارون طرح کودتا را تصویب کرد، ولی بعد به دلیل مسئولیت خود در قبال کشتار فلسطینیان مجبور به استعفا شد. جانشین او، موشه ارنز، موافق آن طرح نبود، و در نتیجه آن طرح اجرا نشد.

این نکته باید یادآوری شود که «ارتش آزادی‌بخش ایران» که توسط ارتشید اریانا، ارتشید اویسی، سپهبد رضوانی، و دیگران سازماندهی داده شده بود و در ترکیه مستقر بود، از طرف سازمان سیا و دیگر سازمان‌های جاسوسی غرب مورد حمایت قرار گرفته بود. این فرماندهان ارتش محمد رضا شاه همگی به پهلوی سوم وفادار بودند و هدف آن‌ها احیای سلطنت و به قدرت رساندن پهلوی سوم بود.

بر طبق گفته احمد علی مسعود انصاری پسر خاله خانم فرح پهلوی در کتاب‌های «من و خاندان پهلوی» (صفحه‌های ۲۲۳ و ۲۲۴) و «ناگفته‌هایی از تاریخ معاصر» (صفحه‌های ۱۲۲

و ۱۲۳)، از ۱۹۸۴ تا اواخر ۱۹۸۸، در دوران ریاست جمهوری رانالد ریگان، سازمان سیا ماهی ۱۵۰ هزار دلار در اختیار پهلوی سوم قرار می‌داد. یکی از مشاوران پهلوی سوم شهریار آهی بود که اکنون نیز در اپوزیسیون سلطنت طلب بسیار فعال است. آقای انصاری اخیراً در مصاحبه‌ای گفتند (از دقیقه ۱۰:۳۰ به بعد)، «شهریار آهی در آن زمان دائماً به من می‌گفت که من (آهی) مامور سیا هستم.» چون انصاری با گرفتن پول از سازمان سیا مخالف بودند، آهی حسابی به شماره FED ۱۰۴۷۵۹۰۲۱ در Swiss-Kredit افتتاح می‌کند، و انصاری هر سه ماه یکبار ۵۰۰۰۰ به آن حساب پول می‌ریختند تا حقوق تعدادی از کارمندان پهلوی سوم از آن پرداخت شود، به طوری که بتوانند ادعا کنند که آن‌ها حقوق خود را از پهلوی سوم دریافت می‌کردند، نه سازمان سیا.

انصاری در دو مصاحبه، یکی در سال ۱۳۹۱ و دیگری در سال ۱۳۹۷، چگونگی ملاقات پهلوی سوم با ویلیام کیسی، مدیر وقت سازمان سیا، که منجر به پرداخت آن مبلغ ماهانه شد، را توصیف نمودند که با یکدیگر تطابق کامل دارد. ایشان در مصاحبه ۱۳۹۷ چنین گفتند: «در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ میلادی که رضا پهلوی در مراکش بود، تعدادی از آشنایان سعی در آوردن و معرفی ماموران سازمان سیا و ملاقات ایشان با او داشتند و حتی رقابت شدیدی میان ایشان در این مورد در گرفته بود. من به رضا پهلوی پیشنهاد کردم که باید از این بازی خارج شود و شأن خود را حفظ کند، و اگر علاقه‌ای به دیدن فردی از سازمان سیا را دارد بهتر است با رییس این سازمان آقای ویلیام کیسی ملاقات کند. او قبول کرد. من این موضوع را با دکتر غلامحسین کاظمیان که مسئول کارهای سیاسی او در آمریکا بود مطرح کردم. وی دوستی به نام آقای مرین اسموک Marion Smoak که دیپلمات بودند داشت که از دوستان نزدیک آقای ریگان رییس جمهوری وقت آمریکا و اطرافیان ایشان بود. در سفر رضا پهلوی در سال ۱۹۸۳ به آمریکا، آقای اسموک ناهاری در کلوب Chevy Chase در ایالت مریلند آمریکا ترتیب داد که در آن، آقایان کیسی، مایکل دیور (معاون رئیس کارکنان کاخ سفید

در آن زمان (دیک)، ریچارد (هلمز) مدیر سازمان سیا از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ و سفیر آمریکا در ایران از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶) و عده‌ای دیگر از جانب آمریکایی‌ها، و هم‌چنین من، آقایان دکتر غلامحسین کاظمیان، احمد اویسی، و شه‌ریار آهی حضور داشتند. بعد از آن نهار، ملاقات‌های دیگری نیز میان آقایان رضا پهلوی و ویلیام کیسی در خانه آقای اسموک انجام گرفت. در سال ۱۹۸۴ آقای پهلوی به من گفت که آقای کیسی پیشنهاد پرداخت ماهی ۱۵۰ هزار دلار را به ایشان کرده است. من با اصل پول گرفتن ایشان از سازمان سیا مخالفت، و به ایشان گوشزد کردم که پدرش تا روز فوت به دلیل نقش خارجی در واقعه ۲۸ مرداد، مورد انتقاد مردم ایران بوده است؛ و پیشنهاد من برای انجام ملاقات با رییس سیا برای این نبود که از این سازمان پول بگیرد، بلکه هدف در مرحله اول خلاص شدن از فشار اطرافیان رضا پهلوی، برای آوردن افراد مختلف این سازمان به داخل تشکیلات ایشان بود؛ و دوم این که فکر می‌کردم اگر او علاقه به داشتن رابطه با این سازمان دارد، این رابطه باید مطابق شأن او و تنها در حد مشورتی باشد. آقای رضا پهلوی استدلال مرا قبول نکرد. من نیز با این که در آن زمان هم مسئول امور مالی شخصی او بودم و هم مسایل مالی فعالیت‌های سیاسی او را سرپرستی می‌کردم، از گرفتن آن پول اجتناب کردم. بنابراین مسئولیت گرفتن این پول به آقای شه‌ریار آهی واگذار شد و تا جایی که می‌دانم پرداخت آن تا سال ۱۹۸۸ ادامه داشت.»

انصاری در فصل سوم کتاب خود، «من و رضا» که در حقیقت دنباله کتاب «من و خاندان پهلوی» است، توضیح می‌دهند که ۱۵۰ هزار دلار در ماهی که سازمان سیا پرداخت می‌کرد به حسابی به نام پهلوی سوم ریخته می‌شد. بر طبق توافق باید ماهی ۵۰۰۰۰ دلار به پرویز ثابتی، «مقام امنیتی» زمان محمد رضا شاه و مدیر شکنجه گران ساواک، پرداخت میشد. در همان فصل آقای انصاری اسامی دیگر نزدیکان پهلوی سوم، از قبیل آهی، محمود فروغی، علی حیدر شهبازی، سیروس پرتوی، و دیگران را که همگی از همان حساب پهلوی سوم حقوق دریافت می‌کردند ذکر می‌کند. چون حساب به نام پهلوی سوم بود، این افراد می‌توانستند ادعا کنند که حقوق خود را از او دریافت می‌کردند.

در باره رابطه سازمان سیا با سلطنت‌طلبان، و هم‌چنین خود پهلوی سوم، منابع معتبر امریکایی نیز وجود دارند. آقای اندرو فریدمن در صفحه ۲۴۷ کتاب خود، Cover Capital می‌نویسد که مشاور مالی رضا پهلوی دریافت ۱۵۰ هزار دلار در ماه (از سازمان سیا) را تایید کرده است. آقای فریدمن هم‌چنین می‌نویسد که اصولاً «یک دلیل مهم که پهلوی جوان منزل خود (در دهه ۱۹۸۰) را در Great Falls در آیالت ویرجینیا ساخت این بود که فقط ۱۰ دقیقه از لنگلی (در ویرجینیا، جایی که مقر سیا است) فاصله داشت، و در آن زمان او حقوق ماهانه از سیا می‌گرفت. بعد از یک ملاقات با بیل (ویلیام) کیسی (مدیروقت سازمان سیا) در مراکش همکاری که رضا پهلوی آن را «همکاری دوطرفه اطلاعاتی... برای سود دو طرف» نامید آغاز شد.»

در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶، آقای باب ودوارد روزنامه‌نگار مشهور روزنامه واشنگتن پست (که به همراه آقای کارل برنستین کاشف واقعه واترگیت بود که باعث سقوط آقای ریچارد نیکسون شد، و کتاب اخیر ایشان راجع به آقای ترامپ بسیار سر و صدا کرد) در آن روزنامه چنین نوشت: «نزدیک به ۶ میلیون دلار به گروه‌های تبعیدی (سلطنتی) پول داده شد که هزینه یک ایستگاه رادیو ضد خمینی در قاهره بود (مدیر سلطنت طلب آن ایستگاه رادیو دکتر منوچهر گنجی، یکی از وزرای دولت شاه بود؛ او حال بازنشسته شده است)، و هم‌چنین یک دستگاه مینیاتوری پخش تلویزیونی به آن‌ها داده شد که دوماه قبل (یعنی در سپتامبر ۱۹۸۶) پهلوی سوم از آن استفاده نمود و پیامی به داخل ایران فرستاد که در آن گفت که (به ایران) باز خواهد گشت.» در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶ روزنامه لوس آنجلس تایمز نیز گزارشی درباره این موضوع منتشر نمود. گزارش ودوارد در «گزارش کمیسیون تاور» که برای بررسی ماجرای ایران-کنترا به ریاست سناتور جان تاور تشکیل شده بود نیز تایید شد. بر طبق این گزارش سازمان سیا برنامه‌های داخلی تلویزیون ایران را مختل نمود تا پهلوی سوم بتواند پیام خود را قرائت کند. این اتفاق در ساعت ۹ شب جمعه ۱۴ شهریور ۱۳۶۵ (۵ سپتامبر ۱۹۸۶) روی داد. ناگهان برنامه‌های

کانال‌های ۱ و ۲ تلویزیون در ایران توسط سازمان سیا مختل شد تا پهلوی سوم بتواند پیام ۱۱ دقیقه‌ای خود را به داخل ایران بفرستد.

در سال ۱۹۸۹، حتی خود پهلوی سوم انکار نکرد که برخی از کمک‌هایی که به او برای فعالیت‌هایش داده می‌شود، ممکن است به‌طور غیر مستقیم از دولت آمریکا و سازمان سیا باشد. وقتی از او درباره این موضوع سؤال شد، در مصاحبه‌ای با روزنامه لوس آنجلس تایمز، چنین گفت: «ممکن است گروه‌های مختلف سیاسی (اپوزیسیون در غرب) که در صحنه حضور دارند (و از او حمایت می‌کنند) ارتباط‌ها و تماس‌هایی با دولت‌های مختلف جهان داشته باشند، که مسلماً آمریکا در میان آن‌ها است.» وقتی از سازمان سیا درباره این موضوع سؤال شد، سخنگوی آن پاسخ داد، «ما این‌گونه موضوع‌ها درباره امور اطلاعاتی را نه تکذیب می‌کنیم و نه تایید.»

در ۶ ماه مارس ۲۰۰۶ خانم کانی براک در مجله معتبر «نیویورکر»، چنین نوشت: «برای چند سال در دهه ۱۹۸۰ پهلوی (سوم) از سیا پول می‌گرفت که با ماجرای ایران-کنترا قطع شد.»

دریافت کمک از عربستان سعودی

در صفحه ۱۵۹ کتاب «من و خاندان پهلوی»، انصاری ذکر می‌کند که در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ عربستان سعودی مبلغ هفت میلیون دلار به پهلوی سوم کمک مالی نمود. آقای انصاری همچنین ذکر می‌کند که عربستان نیز مبلغ ۱۰۰ هزار دلار در سال ۱۹۸۶ به پهلوی سوم پرداخت نمود. در مقاله خانم کانی براک در مجله نیویورکر که در بالا ذکر شد آقای فریدون هویدا، برادر مرحوم امیر عباس هویدا و سفیر محمد رضا شاه در سازمان ملل، به خانم براک می‌گوید که اطلاع دارد که پهلوی سوم «در ملاقات‌هایی که با امیر کویت، امیر بحرین، پادشاه مراکش، و خاندان سعودی داشته از آن‌ها تقاضای کمک مالی نمود و مبالغی نیز دریافت نمود»، نکته‌ای که با آن‌چه که انصاری در کتاب خود نوشته است، تطابق دارد.

اعلام دریافت کمک مالی از سازمان سیا و عربستان توسط انصاری در سال ۲۰۱۸ نیز بار دیگر انعکاس داشت.

دهه ۱۹۹۰، دهه خوبی برای رضا پهلوی نبود، و فعالیت‌های او بسیار کم شد. دلایل زیادی برای کم شدن فعالیت‌ها وجود داشت. جنگ با عراق بدون سرنگونی جمهوری اسلامی خاتمه یافته بود. اگر امیدی هم به عراق بود، با هجوم آن به کویت در سال ۱۹۹۰ و سپس شکست سنگین و اخراج آن از آن کشور توسط آمریکا و متحدان در آغاز سال ۱۹۹۱، رژیم صدام حسین به شدت محدود شد و عراق تحت شدیدترین تحریم‌های اقتصادی قرار گرفت. بسیاری از افسران ارتش شاهنشاهی که در دهه ۱۹۸۰ هنوز امید به سرنگونی جمهوری اسلامی داشتند در دهه ۱۹۹۰ یا از دنیا رفتند، و یا خیلی کهنسال شده بودند.

در عین حال پیروزی سیدمحمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۷؛ پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات دوره اول شوراهای شهر در ۱۹۹۸ و در انتخابات مجلس ششم در سال ۲۰۰۰، و رسانه‌های محدود و نسبتاً آزاد سه سال اول ریاست جمهوری خاتمی این امید را در ایران به وجود آورده بود که نظام سیاسی به طرف اصلاحات عمیق پیش خواهد رفت، و در نتیجه در آن زمان جایی برای اپوزیسیون سرنگونی‌طلب خارج از کشور، و شخص پهلوی سوم وجود نداشت.

هر چه سال‌های دهه ۱۹۹۰ برای جاه طلبی‌های پهلوی سوم دهه ناامید کننده‌ای بود، آغاز هزاره سوم در سال ۲۰۰۰ برای پهلوی سوم امیدوار کننده می‌آمد.

در ۱۴ فوریه سال ۲۰۰۱، یعنی روز عشاق، پهلوی سوم برای یک سخنرانی در انستیتوی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک، که بازوی پژوهشی لابی اسرائیل یعنی ایپک است، حضور پیدا کرد. ولی سخنرانی او موثر و قوی نبود. ایشان سخنرانی خود را با گفتن این که «اگر هر کدام از شماها قصد دارید همسر و یا دوست دختر خود را امشب برای شام بیرون ببرید، امیدوارم برنامه‌ریزی از قبل کرده باشید و میز خود را رزرو کرده باشید، چون من امروز صبح سعی کردم همین کار را بکنم، و این‌طور که معلوم است امشب باید (در منزل) آشپزی کنم،» آغاز نمود. همان‌طور که خانم براک در مقاله خود در مجله نیویورکر گزارش داد، یکی

از حضار در جلسه به خود گفت، «این آقا می‌خواهد جمهوری اسلامی را سرنگون کند، ولی قادر نیست یک میز در یک رستوران برای خود بگیرد؟»

در فوریه سال ۲۰۰۳، یعنی فقط یک ماه قبل از هجوم آمریکا به عراق، آمریکا ایران را نیز در لیست هفت کشور قرار داد که دولت بوش پسر تصمیم گرفته بود در طول ۵ سال به آن‌ها حمله کند. (شش کشور دیگر عراق، سوریه، لیبی، لبنان، سومالی و سودان بودند) همه این‌ها دست به دست هم دادند و فرصتی را برای رضا پهلوی فراهم نمودند.

در همان روزی که حملات تروریستی به آمریکا اتفاق افتاد، رضا پهلوی در مصاحبه‌ای با رادیوی فارسی زبان AM۶۷۰KIRN- در لوس آنجلس سخنی گفت که مضمون آن چنین بود: «تروریسم مانند اختاپوس است. نقطه ضعیف اختاپوس چشم آن است. برای کشتن آن باید چشم آن را زد. چشم اختاپوس تروریسم در تهران است.»

این ادعای پهلوی، که دعوت به حمله به تهران بود، خشم عظیمی را در میان ایرانیان برانگیخت. حتی بسیاری از سلطنت‌طلبان نیز آن را محکوم نمودند. به علاوه، نه تنها گروه القاعده مسئولیت حملات را به عهده گرفته بود، نه تنها دولت بوش پسر و وزیر خارجه آن کالین پاول رسماً القاعده را مسئول شناخته بودند، بلکه خاتمی رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران، این حمله را به آمریکا تسلیت گفت، و مردم در تهران با روشن کردن شمع همدردی خود را با مردم آمریکا نشان داده بودند. اندکی بعد از آن مصاحبه پهلوی سوم به لوس آنجلس مسافرت نمود، و در دیدار با هواداران خود مخالفان خود را تهدید نمود و اعلام نمود: «ما پس از کسب قدرت دم دروازه ورود به ایران جلوی شما را می‌گیریم.»

در آن زمان سلطنت‌طلبان، و به‌خصوص شخص پهلوی سوم کوشش می‌کردند که از جو جنگی استفاده کنند، و پهلوی دائماً با تلویزیون‌های ماهواره‌ای مصاحبه داشت. خانم کانی براک روزنامه‌نگار مجله نیویورکر (در همان مقاله‌ای که در بالا بدان اشاره شد) درباره رابطه استفاده از جو جنگ در آن زمان توسط سلطنت‌طلبان چنین گزارش داد:

«یک تحلیل‌گر ایرانی به من (خانم براک) گفت، واکنش (در ایران) به مصاحبه‌های پهلوی سوم (در تلویزیون‌های ماهواره‌ای) به او این امکان را داد که بتواند ادعا کند که در ایران طرفدار دارد، و (به همین دلیل)، سازمان سیا به او توجه کرد. نظر سیا این بود که عدم درگیری او در مسائل داخلی ایران ممکن است به سود او باشد. او فاسد نبود. کسی را نکشته بود، و شاید می‌توانست یک متحد‌کننده [مردم] باشد. [رضا] پهلوی و حلقه دور او از سخنرانی جرج بوش (پسر) در ژانویه سال ۲۰۰۲ (در جلسه مشترک مجلس نمایندگان و مجلس سنا)، که در آن او راجع به «محور شیطانی» شامل ایران، عراق، و کره شمالی صحبت نمود، بسیار به هیجان آمدند، و در ماه‌های بعد آن سال و اوایل سال ۲۰۰۳ حلقه دور او ملاقات‌هایی با مقامات دفتر معاون رییس‌جمهور دیک چین، شورای امنیت ملی و وزارت خارجه انجام دادند. ولی مرکز اصلی حمایت از آن‌ها (پهلوی سوم) در پنتاگون بود، که مشغول آماده نمودن «رهنمودهای ریاست جمهوری برای امنیت ملی» بود. یک فعال سیاسی ایرانی (که خانم براک از ایشان نام نبرد) به‌خاطر آورد که در آن زمان چندین بار با کسانی که مشغول کار بر روی آن «رهنمودها» بودند، از جمله لری (لارنس) فرنکلین، مسول میز ایران در پنتاگون؛ لادن ارچین، یک مقام ایرانی-آمریکایی پنتاگون، و مایکل روبین، یک کارمند جوان پنتاگون که «رهنمودها» را می‌نوشت، ملاقات نمود. (فرنکلین بعدها به جرم دادن اطلاعات گزارش‌های محرمانه پنتاگون درباره ایران به ایپک، بزرگ‌ترین لابی اسرائیل در آمریکا، محاکمه و محکوم شد. روبین، یکی از سرسخت‌ترین حامیان هجوم به عراق، مدتی در انستیتوی واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک بود، و حال در آمریکن اینترپرایز اینستیتو، تیول نئوکان‌ها، است. ارچین حال کار آزاد به‌عنوان مشاور امور تروریسم انجام می‌دهد.» به‌نظر می‌رسید که مقامات پنتاگون با دستیاران پهلوی (سوم) در تماس بودند. فعال سیاسی (به خانم براک) گفت، «احمد اویسی (برادر ارتشبد اویسی) چندین پیشنهاد را که (نزدیکان پهلوی سوم) بحث کرده بودند با من در میان گذاشت.» وقتی این فعال سیاسی این پیشنهادها را با (مقامات پنتاگون) مطرح نمود، اشتیاق آن مقامات نشانه آن بود که گزارش در حال آماده شدن پنتاگون

شامل رهنمودهای مفصلی برای فعال کردن نیروهای اپوزیسیون (جمهوری اسلامی) بود. قرار بود بودجه برای وسایل ارتباطی برای دانشجویان (معترض) در ایران؛ برای سازمان‌های غیر دولتی آمریکایی و اروپایی (که در مورد ایران کار می‌کردند)؛ برای رشوه به افسران سپاه و بیطرف کردن آن‌ها (در برخورد احتمالی نظامی با حاکمیت ایران)؛ برای بدست آوردن اطلاعات؛ برای تلویزیون‌های ماهواره‌ای ایرانی، و برای اپوزیسیون در تبعید اختصاص داده شود. در بهار سال ۲۰۰۳، بعد از هجوم به عراق، پهلوی سوم و حلقه کوچک دور او خیلی خوشحال بودند. یک نفر که روابط نزدیک با آن‌ها داشت به من (خانم براک) گفت: «آن‌ها خیلی جسور شده بودند، (چون) فکر می‌کردند که همین روزها به ایران باز خواهند گشت. به نظر می‌رسید که آمریکایی‌ها به سادگی افغانستان و عراق را گرفته بودند، و مشغول بحث برای برگرداندن محمد ظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان، به قدرت در آن کشور بودند. وقتی ظاهر شاه در سال ۱۹۷۳ (با کودتا) سقوط کرد، محمد رضا شاه از او حمایت کرد. آن‌ها (پهلوی سوم و گروه او) به این نتیجه رسیدند که آمریکا (اُپس از حمله به ایران و تسخیر آن) رضا (پهلوی) را به قدرت خواهند رساند...» ریچارد هاس که (از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳) مدیر برنامه‌ریزی وزارت خارج بود [و حال رییس شورای روابط خارجی است] به یاد آورد که، «یک‌روز رضا (پهلوی) به دیدن من (در وزارت خارجه آمریکا) آمد. ما ملاقات دلپذیر ۴۰ دقیقه‌ای داشتیم. برای من روشن نبود که او واقعا طرفداران زیادی در ایران دارد... من در یک گروه (در وزارت خارجه) بودم که معتقد بود باید با ایران کار کرد، و با آن‌ها تا جایی که مایلند گفتگو نمود و به آن‌ها امتیازهای سیاسی داد، ولی فقط اگر آن‌چه که ما می‌خواستیم را (ایران) به ما می‌داد. معاون رییس جمهور (دیک چینی) و وزیر دفاع آمریکا (دانالد رامسفلد) در گروهی دیگر بودند، و مسئله این بود که بسیاری در دولت (آمریکا، از جمله گروه دوم) معتقد بود باید در ایران «تغییر رژیم» انجام داد، چون تصور می‌کردند که (حاکمیت) ایران ضعیف است.»



وزیر فناوری فعلی و وزیر اطلاعات سابق، رضا پهلوی، همسر نتان یاهو و نتان یاهو

«بنیاد دموکراسی ایران» و رابطه با لابی اسرائیل در آمریکا

خانم براک در همان مقاله خود در مجله نیویورکر می نویسد که شهریار آهی، دوست و مشاور بسیار نزدیک پهلوی سوم، از اینکه آمریکا به ایران هجوم نبرد، بسیار متاسف بود و از ایشان نقل قول می کند که گفته بود: «ایران کشور بعدی (برای هجوم آمریکا به آن) بود، اگر تسخیر عراق واقعا آسان می بود.» احمد چلبی و گروه او «کنگره ملی عراق» را تشکیل داده بودند، و بنا بر این پهلوی سوم و آهی نیز در آن زمان «بنیاد دموکراسی ایران» را تشکیل دادند. ذکر این نکته نیز مهم است که آهی زمانی مدیر شرکت ARA Group International بود که دفاتر آن در عربستان است. او هم چنین بنیان گذار و مدیر شرکت Estithmar بود که اولین شرکت سرمایه گذاری بود که دولت دومی تاسیس نمود. بنا بر این، همان طور که ملاحظه می شود، پهلوی سوم و حلقه دور او همیشه روابط نزدیکی با کشورهای عرب خلیج فارس داشته اند.

در آن دوران، سال ۲۰۰۳، پهلوی سوم در کنگره آمریکا و در میان نئوکان‌ها هم طرفدار داشت. در یک سخنرانی در امریکن اینترپرایز اینستیتوت درباره برنامه هسته‌ای ایران در ۲ فوریه ۲۰۰۳ سناتور جمهوری خواه سم براونیک از کانزاس پیشنهاد نمود که ۱۰۰ میلیون دلار در اختیار اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور قرار داده شود، تا بخصوص فعالیت‌های تلویزیون‌های ماهواره‌ای تقویت شود. در آن زمان پهلوی سوم و حامیان او برای سخت‌گیری علیه کشور سخت در کنگره آمریکا فعالیت و لابی‌گری می‌کردند. در ۳ مه سال ۲۰۰۳ کنفرانسی تحت عنوان «آینده ایران: ملاکراسی، دموکراسی، و جنگ با تروریسم» در همان امریکن اینترپرایز اینستیتوت برگزار شد که در آن سناتور براونیک باردیگر سخنرانی نمود، و پیشنهاد کرد که ۵۰ میلیون دلار در اختیار اپوزیسیون قرار داده شود.

قبل از سخنرانی ۳ مه، براونیک که از یک طرف متحد مسیحی‌های صهیونیست بود که حامی سرسخت اسرائیل هستند، و از طرف دیگر با ایپک روابط نزدیک داشت، لایحه‌ای - لایحه شماره ۸۲- را در ۱۲ ماه مارس سال ۲۰۰۳ به سنای آمریکا برد که در آن سنای آمریکا از «ادامه خفقان و نقض حقوق شهروندان ایران، بخصوص زنان» ابراز تاسف نمود. سپس در ۸ آوریل همان سال براونیک یک بند الحاقی به قانون بودجه روابط خارجی برای سال ۲۰۰۴ پیشنهاد نمود که بر طبق آن آمریکا سالی ۵۰ میلیون دلار به اپوزیسیون ایران کمک مالی کند، که در حقیقت شبیه کاری بود که سنای آمریکا برای گروه چلبی انجام داده بود، و در حقیقت زبانی که در آن مورد استفاده قرار گرفته بود دقیقاً شبیه زبان «قانون آزادی عراق» در سال ۱۹۹۸ بود که با امضای بیل کلینتن سرنگونی حکومت صدام حسین را به سیاست رسمی آمریکا تبدیل کرده بود. ایپک هم بلافاصله از آن بند الحاقی حمایت نمود. (صفحه ۸) بند الحاقی بودجه را به «بنیاد دموکراسی ایران» می‌داد که برای تلویزیون‌های ماهواره‌ای و گروه‌های مختلف اپوزیسیون هزینه کند.

یک هفته قبل از آن Iranian Jewish Public Affairs Committee-IJPAC

(کمیته امور عمومی ایرانیان یهودی) حضور پهلوی سوم در کنگره آمریکا را سازماندهی نمود. پهلوی سوم به کارکنان سنا اطمینان داد که با ایجاد «درجه‌ای از جدایی» بین اپوزیسیون و کنگره نگرانی‌های آن‌ها درباره انعکاس این قانون و «بنیاد دموکراسی ایران» را برطرف خواهد نمود. البته همانطور که در بالا توصیف شد، رابطه بین پهلوی سوم، اسرائیل و نیروهای حامی آن در واشنگتن چیز جدیدی نبود. آقای پویا دینانیم، مدیر شاخه لوس آنجلس IJPAC در همان زمان به مجله هفتگی Forward گفت، «توافقی بین عقاب‌های دولت (بوش در رابطه با ایران)، گروه‌های یهودی، و حامیان ایرانی رضا پهلوی در حال ظهور است که برای «تغییر رژیم» در ایران کوشش کرده و فشار آورند.» پهلوی سوم پیشنهاد نمود که در همایش سالانه ایپک در ماه مه ۲۰۰۳ سخنرانی کند، که کارکنان ایپک را مجبور نمود که او را «متقاعد» کنند که نزدیکی زیاد بین او و لابی‌های حامی اسرائیل در آمریکا برای او در میان ایرانی‌های خارج از کشور انعکاس خوبی نخواهد داشت، و بنا بر این سخنرانی لغو شد.

ولی بند الحاقی پیشنهادی براونیک در آن زمان تصویب نشد (در سال‌های بعد دولت بوش بودجه‌ای را برای اپوزیسیون تامین نمود). دلیل آن این بود که به نظر سناتورهای امریکایی آن‌هایی که خود را بعنوان اپوزیسیون ایران به سنا معرفی کرده بودند با لیاقت و اهل چنین کاری به نظر نرسیدند. به عنوان مثال، گزارشی که پهلوی سوم در ساختمان کنگره آمریکا درباره ایران داد، شنونده‌های امریکایی خود را گیج و متعجب نمود. دلیل آن این بود که پهلوی سوم از کلمه «ما» در رابطه با ارتش آمریکا در عراق استفاده کرد و گفت (صفحه ۲۵۵)، «اگر ما (آمریکایی‌ها) برایمان مهم نبود که غیر نظامی‌های عراق کشته شوند، (در جنگ در آن‌جا تلفات نمی‌داشتیم.» این سخن چنان کارکنان کنگره را که برای نمایندگان و سناتورها کار می‌کردند گیج نمود که در ابتدا تصور می‌کردند مقصود پهلوی سوم از «ما» تعدادی از

ایرانی‌های حامی او بوده که همراه با آمریکا در جنگ عراق شرکت کرده بودند «چنین چیزی نبود.» به زبان دیگر، پهلوی سوم که رویای پادشاه شدن ایران را داشت و هنوز دارد، خود را آمریکایی می‌دانست.

یکی دیگر از طرفداران پهلوی سوم نئوکان معروف مایکل لدین بود، که اگرچه در دهه ۱۹۸۰ به‌همراه منوچهر قربانی فر، دلال اسلحه، در ماجرای ایران-کنترا شرکت داشت، ولی همیشه با جمهوری اسلامی دشمنی داشته است. در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۲، ۴ ماه قبل از هجوم به عراق، لدین مقاله‌ای منتشر نمود که در آن پیشنهاد نمود که آمریکا قبل از عراق به ایران هجوم ببرد. مدتی کوتاه بعد از آن لدین به‌همراه جیمز ولزی، مدیر سازمان سیا در دو سال اول ریاست جمهوری بیل کلینتن، موریس امیتی معاون «انستیتوی یهودی برای امور امنیت ملی» **Jewish Institute for National Security Affairs**، پال سایمون سناتور سابق از ایلینویز، سهراب (راب) سبحانی، یک لابیگر ایرانی-آمریکایی، و اسلام ستیز معروف آمریکایی فرانک گفنی تشکیلاتی را راه اندازی نمودند به نام «ائتلاف برای دموکراسی در ایران.» ولی این ائتلاف، و به‌خصوص سبحانی و لدین، روابط نزدیکی با پهلوی سوم داشت، و به همین دلیل، مستقل از درست و یا غلط بودن آن، در آن زمان این تصور به وجود آمد که این «ائتلاف» در حقیقت جبهه غیر رسمی آمریکا برای به قدرت رساندن پهلوی سوم در ایران است. در گزارشی که لدین در ۳ مه سال ۲۰۰۳ برای آمریکن اینترپرایز اینستیتوت آماده نمود اعلام کرد که پهلوی سوم «یک رهبر مناسب برای دولت انتقالی در ایران (پس از سرنگونی جمهوری اسلامی با مداخله نظامی) است.» بعد از آن که دولت بوش پسر به جای ایران به عراق هجوم برد، و در باتلاق آن جا گرفتار شد، «ائتلاف» بارها بیانه صادر می‌کرد، و اعلام می‌کرد برای با ثبات نمودن عراق باید ایران را ترساند.

موریس امیتی قبل از این که به «انستیتوی یهودی برای امور امنیت ملی» برود، یکی از مدیران ایپک بود. در سال ۲۰۰۳، بعد از تشکیل آن «ائتلاف»، پهلوی سوم در «کلوب ملی مطبوعات»

National Press Club در واشنگتن سخنرانی نمود، و پیشنهاد کرد که در ایران یک همه پرسی برای برقراری دوباره رژیم پادشاهی انجام شود. بعد از آن Forward مجله هفتگی یهودیان در آمریکا، گزارش داد که نتوکان ها، گروه‌های کلیمی، و سلطنت‌طلبان ایرانی طرفدار پهلوی سوم مشغول فشار آوردن بر و لابیگری با دولت بوش پسر هستند تا سیاست «تغییر رژیم» را در مورد ایران اجرا کند. ایپک نیز در بیانیه‌ای چنین اعلام کرد، «ما از تلاش برای تشویق مردم ایران به قطع کردن روابط بین رژیم ایران با تروریسم و پایان دادن به برنامه هسته‌ای آن حمایت می‌کنیم، که البته مقصود از «مردم ایران» پهلوی سوم و هواداران آن بود. ملاقاتی بین پهلوی سوم و ایرانیان یهودی عضو ایپک نیز ترتیب داده شد، ولی چون به‌نظر رسید که چنین ملاقاتی می‌تواند برای پهلوی سوم عواقب منفی داشته باشد، آن را لغو نمودند. در همان زمان لدین در لوس آنجلس برای سلطنت‌طلبان سخنرانی نمود، و اعلام کرد که با ۲۰ میلیون دلار قادر خواهد بود جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و پهلوی سوم را به ایران بازگرداند.

در همان دوران، یک سلطنت‌طلب دیگر با ارتباطات عمیق وارد صحنه شد تا از هجوم آمریکا و بریتانیا به عراق و برنامه هسته‌ای تازه کشف و اعلام شده ایران برای اهداف خود استفاده کند. این شخص «بیژن کیان» رضا پهلوی سوم بود، که برای نقض قوانین لابی‌گری آمریکا تحت تعقیب قانونی قرار گرفت. کیان که در آن زمان می‌خواست به ایران دموکراسی و آزادی ببرد، برای شرکت در طرح بازگرداندن فتح‌الله گولن، رهبر در تبعید اپوزیسیون ترکیه از آمریکا به آن کشور احتمالاً به زندان خواهد رفت.

در ماه آوریل سال ۲۰۰۳، یک ماه پس از هجوم آمریکا به عراق، کیان به ریاست «شورای ایرانیان حزب جمهوری خواه» رسید، و مانند احمد چلبی عراقی برنامه‌ای برای هماهنگی بین سلطنت‌طلبان و دولت بوش پسر برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد نمود. در مصاحبه‌ای با رادیو فردا در سال ۲۰۰۴ کیان درباره «پخش سلاح‌های هسته‌ای ایران» بسیار

دروغ گفت و اغراق نمود. البته می‌دانیم که لویه جرگه (همایش ملی) افغانستان بازگشت سلطنت به آن کشور را رد کرد، و مقاومت مردم عراق در برابر اشغال کشور خود آن قدر نیرومند شد که آمریکا را برای ۸ سال در آنجا گرفتار نمود، و موضوع حمله به ایران و بازگشت پهلوی سوم به سلطنت فراموش شد.

با شکست مذاکرات دولت سید محمد خاتمی با فرانسه، بریتانیا و آلمان در تابستان سال ۲۰۰۵ برای محدود نمودن برنامه هسته‌ای ایران، به قدرت رسیدن محمود احمدی‌نژاد که سرعت پیشرفت برنامه را بسیار بالا برد، و در عین حال مشغول دادن شعارهای تند درباره اسرائیل و انکار واقعه تاریخی هولوکاست شد، امید پهلوی سوم برای به قدرت رسیدن در ایران تقویت شد، به خصوص که پرونده هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۶ از طرف آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل فرستاده شد، و شورا قبول کرد که این پرونده را در چهار چوب فصل هفت منشور سازمان ملل که مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی مورد بررسی قرار دهد. ولی این امیدها در نوامبر سال ۲۰۰۷ نقش بر آب شد. در آن زمان ۱۷ سازمان اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا در برآورد ملی اطلاعاتی (National Intelligence

Estimate) خود اعلام نمودند که اگر ایران دارای برنامه پژوهشی برای تولید سلاح هسته‌ای بوده است، آن را در سال ۲۰۰۳ متوقف نموده است. با این ترتیب جرج بوش پسر و معاون او دیک چینی هیچگونه بهانه‌ای برای حمله به ایران نداشتند، به خصوص که دروغ‌های این دو درباره برنامه تولید سلاح‌های کشتار جمعی حکومت صدام حسین پس از حامل غیر قانونی آمریکا و بریتانیا به آن کشور و اشغال آن کاملاً آشکار شده بود.

جالب این جاست که رضا پهلوی که از «شورای ملی ایران» در سپتامبر ۲۰۱۷ استعفا داده بود، این نامه را با عنوان رییس این شورا امضاء کرده بود.

همان طور که در مقدمه این مقاله ذکر شد، دولت ترامپ نه تنها به دنبال تغییر حکومت در ایران است، بلکه به نظر می‌رسد دست کم یک بخش از تیم امنیت ملی ترامپ پهلوی سوم را

حمایت می‌کند که بهترین نشانه آن کوشش دستگاه تبلیغاتی فارسی زبان دولت ترامپ برای عرضه پهلوی سوم به مردم ایران به‌عنوان رهبر آینده آن‌ها است. در عین حال باید توجه داشت که سرسخت‌ترین حامیان پهلوی سوم در خارج از کشور صهیونیست‌های ایرانی هستند که هربار که او به جنوب کالیفرنیا مسافرت می‌کند با فریادهای «جاوید شاه» در گرد همایی‌های خود با او از پهلوی سوم استقبال می‌کنند. مایک پنس معاون ترامپ و مایک پامپئو وزیر خارجه نیز هر دو مسیحی‌های صهیونیست و حامیان سرسخت اسرائیل هستند، و بنا بر این دست‌کم در پشت پرده حامی پهلوی سوم هستند. جرد کوشنر داماد ترامپ هم خود یک صهیونیست متعصب است که با راست افراطی اسرائیل و محمد بن سلمان حاکم عربستان روابط نزدیکی دارد، و همه این‌ها از حامیان سلطنت در ایران هستند.

در اول ژانویه ۲۰۱۹ چهار صد نفر از طرفداران پهلوی سوم در نامه‌ای از آقای ترامپ خواستند که اموال توقیف شده جمهوری اسلامی را که حدود ۲ میلیارد دلار است در اختیار اپوزیسیون خارج از کشور به رهبری پهلوی سوم قرار دهد. این نامه ادعا نمود که پهلوی سوم «تنها رهبر مشروع ایران بر اساس قانون اساسی مشروطه و سوگند او برای پادشاهی است» - که البته ادعائی بی اساس است. در ابتدا پهلوی سوم درباره این نامه سکوت نمود. ولی پس از آن که موج اعتراض در میان ایرانیان بالا گرفت، دفتر او بیانیه‌ای صادر نمود که در آن ادعا شد که پهلوی سوم دخالتی در نوشتن نامه نداشته است، ولی او پیشنهاد می‌کند که گروه‌های اپوزیسیون «به هر نحوی که خود صلاح می‌دانند» برای اخذ کمک از دولت‌های خارجی اقدام کنند.

عامل مهم به قدرت رسیدن روحانیت در ایران حکومت محمدرضا پهلوی و شخص او بود!
محمدرضا پهلوی دارای باورهای مذهبی شخصی (شیعه) بود که ریشه در دوران کودکی و تأثیرات مادرش داشت و گاه از مکاشفات شخصی یاد می‌کرد. با این حال، رابطه او با روحانیت

پیچیده و نوسانی بود؛ در مقاطعی از مراجع تقلید سنتی حمایت می‌کرد اما در برابر فعالیت‌های سیاسی روحانیون، به‌ویژه پس از دهه ۴۰، رویکردی سرکوبگرانه و تقابلی داشت.

در صفحه ۹ شماره ۶ فروردین ۱۳۴۲ کیهان، گزارش مفصلی از مراسم نوروزی شاه منتشر شده که در روز اول فروردین در کاخ گلستان برگزار شده بود. لابه‌لای خطوط این گزارش نکات مهمی را در مورد شرایط وقت می‌بینیم. مثلاً این که شاه با جمعی از روحانیون از جمله «حجت‌الاسلام حاج سید محمدرضا بهبهانی» دیدار می‌کند و می‌گوید: «من همیشه کمال علاقه و کوشش را داشته‌ام که اصول اسلامی بدون پیرایه و به‌صورت واقعی آن‌طور که حقیقتاً قرآن کریم به ما می‌آموزد و مورد نظر شرع مقدس است در کشور پیروی گردد... هیچ مذهبی مترقی‌تر از اسلام نیست و هیچ جامعه‌ای بدون این که متکی به دین باشد قوام ندارد و چقدر مایه خوشبختی است که دین ما ایرانیان دین مبین اسلام است.»

این گفته‌ها و دیدار با روحانیون نشان می‌دهد که شاه در حین خبری که از حملات خمینی و همراهانش داشت به فکر حفظ رابطه دربار با روحانیت بود. شاه پیش از این نیز در سخنان نوروزی خود سخنان مشابهی خطاب به روحانیون ایراد کرده بود؛ چنان که روزنامه «اطلاعات» در روز ششم فروردین از او تیتراژ زد: «هیچ مذهبی مترقی‌تر از اسلام نیست.»

در فاصله بین سال‌های ۳۷-۱۳۳۲ فعالیت روحانیون مخالف دخالت در سیاست در مساجد و مدارس تمرکز داشت. در این مدت شمار طلبه‌ها نیز افزایش چشم‌گیری یافت و از ۳۲۰۰ نفر در سال ۱۳۳۲ به ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۳۷ رسید. در شهر مشهد نیز شاهد افزایش چشم‌گیر نهادهای دینی در سال‌های سی و چهل هستیم. حاج میرزا احمد کفایی هدایت ۱۵ مدرسه دینی را در دست داشت. وی همچنین ۲۶۰ کمیته دینی برای مقابله با اشغال احتمالی شوروی در این استان تشکیل داده بود.

همبستگی روحانیت و شاه در پهنه جنگ سرد با روی کار آمدن دولت قاسم در عراق بیشتر نمایان گردید. این دولت در سال‌های ۳۸-۱۳۳۷ فعالیت‌های حزب کمونیست عراق را تشویق می‌کرد که نگرانی روحانیون عراقی و تنش میان آنان و دولت را برانگیخت. آیت‌الله محمد حسین کاشف الغطاء ساکن نجف طی فتوایی نفرتش را از کمونیسم اعلام کرد. این فتوا مورد استقبال حکومت شاه قرار گرفت چرا که فعالیت‌های حزب کمونیست عراق می‌توانست به گسترش فعالیت‌های حزب توده در ایران بیانجامد.

به باور عباس میلانی، در سال ۱۳۳۷، در پی بازداشت قرنی رییس رکن دو ارتش به جرم کودتا، و بر ملا شدن رابطه وی با برخی از روحانیون، شاه تصمیم گرفت عده‌ای از آنان را تبعید کند. آیت‌الله بروجردی برآشفته و تهدید کرد در صورت تبعید روحانیون، وی نیز از کشور خارج خواهد شد. شاه از تصمیم خود منصرف شد.

نتیجه‌گیری

پس از برکناری رضاشاه، با آزادی نسبی بیان و مطبوعات، جنبش‌های اجتماعی در ایران فعالیت‌های خود را از سر گرفتند. مردم که مدت‌ها در انتظار تغییر بودند، پس از سقوط رضاشاه جشن گرفتند و نمایندگان مجلس مسائل ممنوعه را مطرح کردند. این دوره، که بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بود، زمان رشد جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در ایران شد. اما پس از کودتای ۱۳۳۲ که با حمایت انگلیس و آمریکا صورت گرفت، دوباره سانسور و سرکوب اعمال شد و فشار بر این جنبش‌ها افزایش یافت تا این که در انقلاب ۱۳۵۷ انفجار جدیدی رخ داد. در این دوران، مردم به دنبال بازپس‌گیری آزادی‌های اجتماعی و سیاسی خود بودند اما به دلیل این که دستگاه روحانیت هم مورد حمایت حکومت محمدرضا پهلوی، بازار و سرمایه‌داران، مردم عوام و هم‌چنین دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری وقت بود با سرکوب خشونت‌بار انقلاب مردم، پایه‌ها قدرت زنی‌ستیز و آزادی‌ستیز خود را تحکیم بخشید و تا به امروز نیز با بحران‌های مختلفی دست به گریبان بوده است.

رضاشاه با وجود آن که در مراسم تاج‌گذاری خود به ترویج و گسترش مذهب شیعه سوگند خورده بود، از موقعیت اجتماعی روحانیون ترس داشت و همواره در پی کاهش نفوذ آن‌ها در امور کشوری بود.

ولی پسرش محمدرضا ساه، دید دیگری نسبت به مذهب و روحانیون داشت. او می‌گفت «در زمان سلطنت من، آستان قدس رضوی و مرقد مطهر حضرت رضا به اوج عظمت و اعتلا رسید و در شمار مهم‌ترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت. نوسازی آستان قدس رضوی مرهون نذور و وجوهی بود که شیعیان، از جمله خود من، به این بنیاد تقدیم می‌داشتند.» شاه ادامه می‌دهد «ناگفته نماند که خود من به هزینه شخصی، ترتیب مرمت و احیای ابنیه و مرقدهای مذهبی بسیار دیگری را نیز داده‌ام.» او به خرافات و مذهب معتقد بود و می‌گفت «اندکی بعد از تاج‌گذاری پدرم، من مبتلا به حصبه شدم و در اوج بیماری بود که شبی علی ابن ابیطالب را به خواب دیدم. با وجود خردسالی می‌دانستم که علی، امام اول شیعیان را به خواب می‌بینم. در رویای من، علی در دست راست خود شمشیر دودم معروفش ذوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم. فردای آن شب تب من فرو نشست و حالم رو به بهبود رفت.» شاه حتی گفت در کاخ تابستانی تصویر امام دوازدهم را دیده یا در هنگام سقوط از اسب، حضرت عباس دستش را گرفته است. (پاسخ به تاریخ)

چند سال بعد از این که محمدرضا به سلطنت رسید گفت «اصول اسلامی مایه نجات بشریت است. پیروی از این قوانین در زمان من و هر زمان دیگری رفاه و آسایش مشترک را به ارمغان خواهد آورد.» شاه روحانیون را مطیع خود می‌دانست و می‌گفت اسلام برای بقای خود به سلطنت نیاز دارد و تمام مالاها در قلب‌شان طرفدار سلطنت هستند. او فکر می‌کرد برای از بین بردن دشمنانش مخصوصاً کمونیست‌ها باید روحانیت را تقویت کرد. شاه برای این کار دو گام برداشت: یکی تعداد مساجد را به شدت افزایش داد و بعد با مالاها صلح کرد. در دوران او شمار مساجد بیش‌تر از ۵۵ هزار شد. شمار مدرسه‌های مذهبی هم به شدت افزایش پیدا کرده

بود و از ۱۵۴ به ۲۱۴ در سال ۱۹۶۰ میلادی رسیده و در نیمه دوم سلطنتش حتی بیش تر شده بود. (The Shah).

تاسیس مسجد در دانشگاه تهران، سکولارزدایی از کتاب‌های درسی و گزارش‌های دیگر به ما نشان می‌دهد که سیاست‌های شاه مردم را به سوی مذهب سوق داده بود. در این مورد گزارش «آینده نگری» و تحقیقاتی که در دهه ی ۵۰ شمسی در ۲۳ شهر و ۵۲ روستای کشور از استان‌های مختلف انجام شده قابل توجه است. بنابر این گزارش «بالاترین رقم کتب منتشره در ایران بر حسب موضوع از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ مربوط به کتاب‌های مذهبی بوده، در حالی که در ده ساله ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ کتب مذهبی پس از ادبیات، تاریخ و جغرافی، علوم اجتماعی، مقام چهارم را دارا بوده است، گزارش می‌گوید، از سوی دیگر «قران ...» در سال‌های اخیر پرتیراژترین کتاب ایران بوده است. و هر سال نزدیک به ۷۰۰ هزار نسخه از آن در تهران تجدید چاپ می‌شود...» گزارش هم‌چنین نشان می‌دهد که «در ۱۱۱ مدرسه علوم دینی مربوط به اوقاف تنها در سال ۱۳۵۲ تعداد ۳۱۰۰ طلبه مشغول تحصیل بوده‌اند. در سال ۱۳۵۴، ۱۲ مدرسه علوم دینی شهر قم حدود ۱۸۰۰۰ طلبه داشته، در حالی که در سال ۱۳۴۰ تنها حدود ۶۰۰۰ طلبه در این شهر مشغول تحصیل بوده و در شهرهای قم، مشهد، تهران، کردستان، اصفهان، شیراز، تبریز، و همدان حداقل حدود ۳۳۲۰۰ طلبه روحانی مشغول تحصیل و تدریس و تبلیغ علوم و معارف اسلامی هستند.» نشریات و رسانه‌های مذهبی در سطح بالا و به بطور منظم چاپ می‌شدند و سازمان‌های مذهبی با آزادی عمل در سراسر ایران فعال بودند. (صدایی که شنیده نشد) برای مثال، شاگرد و دوست نزدیک خمینی آیت‌الله محمد بهشتی برای وزارت آموزش و پرورش کتاب درسی می‌نوشت و تحت حمایت دولت در هامبورگ سرپرستی یک مسجد را به عهده داشت. و آیت‌الله مرتضی مطهری، در دانشگاه تهران به تدریس الهیات می‌پرداخت. (ایران بین دو انقلاب)

نتیجه‌گیری

صعود خاندان پهلوی را نتیجه کودتا (۱۲۹۹) و حمایت خارجی می‌دانند و بر این باورند رضا پهلوی نیز با رویکردهای جنگ‌طلبانه به دنبال بازگشت به قدرت است. این ادعاها بر نقش کودتا در روی کار آمدن رضاخان و نقش کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تحکیم قدرت پسرش تمرکز دارد.

رضا پهلوی در یک پیام ویدیویی که چندی پیش منتشر کرد، خطاب به مردم ایران گفت که برای ۱۰۰ روز نخست دوران گذار در ایران برنامه‌ای دارد، اما مشخص نکرده چه کسی او را مسئول ساختن آینده ایران تعیین کرده است.

شاید همه‌چیز به فروردین ۱۴۰۲ بازگردد، زمانی که رضا پهلوی، به اسرائیل سفر کرد و با بنیامین نتانیاها نخست وزیر اسرائیل دیدار داشت. او در آن سفر در مراسم یادبود هولوکاست شرکت کرد و در تبلیغات رسانه‌ای، خود را «ارشدترین شخصیت ایرانی» توصیف کرد؛ توصیفی که بسیار اغراق‌آمیز و غیرواقعی بود.

بعد از این سفر بود که رضا پهلوی که تا پیش از این، ظاهراً با لحنی «ضدجنگ» در مورد هرگونه حمله به ایران صحبت می‌کرد ناگهان از اسرائیل و حملات نظامی او به تاسیسات هسته‌ای ایران و مراکز نظامی حمایت کرد و گفت به اعتقاد او، این تنها راه نجات ایران است. بنابراین، بنیامین نتانیاها آخرین امید رضا پهلوی و شاه‌پرستان برای بازگشت به ایران و بازگرداندن خاندان پهلوی است و به آن امید و یا کودتای احتمالی بسته است. امیدی که با آتش‌بس نقش بر آب شد اما امید خود را از دست نداد و همچنان منتظر حمله جدید اسرائیل و آمریکا به ایران است.

این که حکومت‌های پهلوی اول و دوم برای به قدرت رسیدن، همواره به حمایت یک نیروی خارجی وابسته بودند، موضوعی است که در تاریخ پنهان‌نمانده و بارها درباره آن صحبت شده است. هم رضا شاه، پدربزرگ رضا پهلوی، با حمایت یک قدرت خارجی و مودتا به سلطنت

رسید و هم محمدرضا، پدر او، با دخالت و قدرت‌طلبی کشورهای خارجی قدرتمند آن دوران به قدرت رسید. اما شیوه‌ای که امروز رضا پهلوی در پیش گرفته، چنان با روش‌های پیشین متفاوت است که قیاس آن‌ها شاید مضحک و خنده‌دار به نظر برسد.

اما رضا پهلوی هم اکنون فکر می‌کند باید با زورگویی و قدرت‌دولت‌های دیگری در ایران به قدرت برسد. حتی اگر آن زورگویی‌ها و حمله‌ها، مردم بی‌گناه را به کشتن بدهد و ایران را ویران سازد.

رضا پهلوی و طرفدارانش میراث‌دار یک حکومت دیکتاتوری و غیردموکراتیک هستند و عملکرد کنونی او، باید معیار قرار بگیرد. وی به‌ظاهر تلاش می‌کند خود را طرفدار دموکراسی نشان دهد در حالی که یاسمین پهلوی، همسر او برای نخستین بار شعار «مرگ بر سه فاسد ملا چپی مجاهد» را در اینستاگرام خود منتشر کرد. و اکنون خواهان مرگ استادان سابق خود و قسم خوردگان حکومت استبدادی محمدرضا پهلوی هم‌چون امیر طاهری هستند و حتی بر سر کشتن او جایزه هم تعیین می‌کنند. سلطنت‌طلبان دیروزی و منتقدان امروزی سیاست‌های رضا پهلوی را تهدید می‌کنند و ...

امروز طرفداران رضا پهلوی در اروپا و آمریکا، کانادا و استرالیا، به زور وارد تجمعات اپوزیسیون چپ و آزادی‌خواه سرنگونی‌طلب می‌شوند و با تهدید و توهین، «پرچم شیر و خورشید» و عکس «پهلوی» را بالا می‌برند اما در تجمعات خود، هرکسی شعارهایی غیر از شعارهای خودشان در دست داشته باشد با فحاشی و ضرب و شتم به او حمله می‌کنند.

عمده اطرافیان او را در طول این سال‌ها بازماندگان حکومت پهلوی و هواداران حکومت قبلی تشکیل می‌دهند.

علاوه بر رضا پهلوی مابقی بازماندگان سلطنت نیز هم‌چون او تمنای بازگشت سلطنت را دارند؛ فرح پهلوی چندی پیش در مصاحبه با یک نشریه ایتالیایی مدعی شد مردم خواستار بازگشت سلطنت به ایران هستند! وی در این مصاحبه درباره امتداد سلسله پهلوی نیز گفته

بود که اگر سلطنت به ایران بازگردد، نور پهلوی دختر رضا پهلوی، ولیعهد او خواهد بود! نور پهلوی دختر ارشد رضا پهلوی است.

تناقضات کلامی و رفتاری رضا پهلوی نشان می‌دهد که او فارغ از این که حتی در هدایت طرفداران خود نیز ناتوان است اما ادعای پادشاهی جامعه بزرگ و بیش از ۹۰ میلیونی ایران را دارد.

در گرماگرم اعتراضات اخیر مردم ایران در دی‌ماه ۱۴۰۴، و در حالی که ده روز از آغاز این اعتراضات گذشته بود، رضا پهلوی فرزند دیکتاتور پیشین ایران، با کمک برخی رسانه‌های فارسی‌زبان و با حمایت دولت اسرائیل و لابی‌های یهودی‌ها در کشورهای مختلف غربی، در تلاش است که خود را «رهبر» و فراخوان‌دهنده اعتراضات جا بزند!

اکنون خبرگزاری رویترز و هم‌چنین تحلیل روزنامه ایتالیایی «لاوریتا» تصویری انتقادی از جایگاه و کارنامه رضا پهلوی ارائه می‌دهند؛ تصویری که بیش از آن که از یک رهبر اپوزیسیون منسجم حکایت داشته باشد، بر ابهام، فرصت‌طلبی سیاسی و فقدان پایگاه مردمی تاکید می‌کند.

بر اساس گزارش رویترز به نقل از سایت تحقیقی «کانورسیشن» در تاریخ ۲۳ ژانویه ۲۰۲۶، برخی از ایرانیان رضا پهلوی را شخصیتی فرصت‌طلب با کارنامه‌ای بحث‌برانگیز توصیف می‌کنند. این گزارش می‌نویسد که در جریان اعتراضات ضدحکومتی، شعارهای طرفدار سلطنت در شبکه‌های اجتماعی و برخی تجمعات، به‌گونه‌ای ناخواسته به تقویت روایت رسمی حکومت کمک کرده است؛ روایتی که اعتراضات مردمی را توطئه‌ای از سوی دشمنان خارجی و داخلی برای بی‌ثبات‌سازی کشور معرفی می‌کند.

رویترز یادآور می‌شود که رضا پهلوی، ساکن لس‌آنجلس و فرزند آخرین شاه ایران، در جریان ناآرامی‌های اخیر به‌عنوان مخالفی در تبعید ظاهر شد. با این حال، میزان حمایت واقعی او در

داخل ایران هم‌چنان نامشخص باقی مانده است. در این گزارش، این پرسش مطرح می‌شود که آیا رضا پهلوی به‌عنوان فرزند یک شاه، به دموکراسی پایبند است یا نه و آیا اساساً توان ایفای نقش رهبری اپوزیسیون را دارد.

در ادامه گزارش رویترز، به پیشینه حکومت پهلوی اشاره می‌شود. شاه ایران تا سال هزار و سیصد و پنجاه‌وهفت کشور را با سرکوب شدید اداره می‌کرد و با حمایت ایالات متحده و اسرائیل، ساواک را بنیان گذاشت؛ نهادی که به بازداشت، شکنجه و اعدام مخالفان سیاسی شهرت داشت. رویترز یادآوری می‌کند که شاه به بخشی از این سرکوب‌ها اذعان کرده است. پس از فرار خانواده سلطنتی و مرگ شاه، رضا پهلوی خود را شاه بعدی ایران معرفی کرد؛ ادعایی که از همان ابتدا با واکنش‌های منفی گسترده‌ای روبه‌رو شد.

این گزارش تأکید می‌کند که رضا پهلوی فاقد یک جنبش سلطنت‌طلب سازمان‌یافته و نیز ارتباطی مستحکم با فعالان و رهبران اپوزیسیون داخل ایران است. بنا بر ارزیابی‌ها، او در میان اصلاح‌طلبان و نیروهای لیبرال داخل کشور از حمایت قابل توجهی برخوردار نیست. همین ابهام، به‌گفته رویترز، یکی از دلایل تردید مقام‌های آمریکایی، از جمله دونالد ترامپ، برای تعامل با او بوده است.

در بخش دیگری از این گزارش، به انتقادهای شدید زندانیان سیاسی و فعالان مدنی از رضا پهلوی اشاره شده است. منتقدان، حمایت او از حملات اسرائیل و عدم محکومیت این اقدامات را مصداقی از فاصله گرفتن او از خواست و رنج مردم ایران دانسته‌اند.

هم‌چنین، پس از پایان جنگ دوازده‌روزه، روزنامه‌نگاران تحقیقی اسرائیلی از افزایش یک عملیات نفوذ رسانه‌ای خبر دادند که هدف آن، تبلیغ رضا پهلوی به‌عنوان رهبر بالقوه آینده ایران در میان کاربران فارسی‌زبان شبکه‌های اجتماعی بوده است؛ موضوعی که تردیدها درباره محبوبیت واقعی رضا پهلوی را افزایش داد.

هم‌زمان، روزنامه ایتالیایی «لاوریتا» نیز در گزارشی تحلیلی، نقش رضا پهلوی را نه تهدیدی برای حکومت، بلکه عاملی در خدمت بقای آن ارزیابی کرده است. این روزنامه می‌نویسد پسر

شاه مخلوع که بیش از چهار دهه از ایران دور بوده، هیچ پیوند واقعی با جامعه داخل کشور ندارد و فعالیت‌هایش به حضور رسانه‌ای در خارج محدود شده است. «لاوریتا» تاکید می‌کند که او در این مدت نه ساختار تشکیلاتی ایجاد کرده و نه شبکه‌ای فعال در داخل ایران داشته است.

این گزارش، هم‌چنین به اظهارات رضا پهلوی درباره تماس با بخش‌هایی از نیروهای مسلح و سپاه پاسداران اشاره می‌کند؛ اظهاراتی که به گفته نویسنده، ابهام‌های جدی درباره مواضع او ایجاد کرده است. «لاوریتا» یادآور می‌شود که بازتولید چهره‌هایی از ساواک در اطراف رضا پهلوی، خاطره سرکوب و خشونت سازمان یافته دوران سلطنت را برای بسیاری از ایرانیان زنده می‌کند.

در جمع‌بندی این گزارش‌ها، یک پرسش محوری برجسته می‌شود: آیا رضا پهلوی نماینده خواست مردم برای رهایی از استبداد است یا چهره‌ای است که ناخواسته به بازتولید دوگانه «دیکتاتوری دینی یا سلطنت» کمک می‌کند؟ در کشوری که مردم بارها در خیابان‌ها فریاد زده‌اند «مرگ بر دیکتاتور، چه شاه باشد چه رهبر»، هر نیرویی که این خواست را نادیده بگیرد، نه تنها آلترناتیو واقعی محسوب نمی‌شود، بلکه به ابزاری در خدمت بقای ساختار سرکوب بدل خواهد شد.

نظام دمکراتیک آینده و حکومت شراکتی میان همه ملل ایران، از هر نوع و با هر اسم و رسمی که باشد، دست‌کم یقیناً نه دینی خواهد بود و نه پادشاهی. جنایت‌ها و تجربه تلخ و خونین و سیاه سه حکومت استبدادی رضاخان و پسرش محمدرضا پهلوی و جمهوری اسلامی، چندین نسل از ایرانیان را، هر یک به گونه‌ای، سرکوب و به خاک سیاه نشانده‌اند. از یاد نبریم که شاهزادگان صرفاً به خاطر «تولد و میراث بیولوژیکی» خود به قدرت می‌رسند و به خاطر قابلیت و توانایی و مبارزات فکری-سیاسی خود برگزیده نمی‌شوند.

زمان، زمان گفتن حقیقت است. پذیرش مجدد سلطنت رضا پهلوی در این قرن بیست و یکم، هم توهین به شعور انسان‌هاست و هم برای پایان دادن به جمهوری اسلامی، مضر و تفرقه‌انداز است.

ملتی که آزادی و برابری بخواهد، مسلماً آگاهانه نرخ آن را می‌پردازد و نیازی به شاه و شیخ و آقابالاسر ندارد!

تاریخ نشر:
فوریه ۲۰۲۶

